

سوره اعراف

جزء نهم

صفحه 164

از 105 تا 120

آیه 105

آیه	حَقِيقٌ عَلٰى اَنْ لَا اَقُوْلَ عَلٰى اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ
ت	سزوار است که درباره خدا سخنی جز حق نگویم.
تف	متعدی شدن کلمه "حقیق" با لفظ "علی" از این جهت باشد که این کلمه معنای حریص را می‌دهد و بنا بر این احتمال معنا چنین می‌شود: "من حریصم بر اینکه بر خدا جز حق نگویم در حالی که سزاوار هم همین است." و اگر به معنای سزاوار بود جا داشت با لفظ "باء" متعدی شود، چه معروف در لغت چنین است، مثلاً گفته می‌شود: "فلان حقیق بالاکرام" فلانی سزاوار احترام است.
ادب	(حقیق)، صفة مشتقة علی وزن فعیل بمعنی فاعل أو بمعنی مفعول، و الغالب أنه بمعنی الفاعل لأنه یأتی بمعنی واجب و حریص و جدیر. «حَقِيقٌ» خبر لمبتدأ محذوف تقديره «أنا حقیق». «عَلٰی» حرف جر. «اَنْ» حرف ناصب. «لَا اَقُوْلَ» مضارع منصوب فاعله انا و لا نافية لا عمل لها. و المصدر المؤول من اَنْ و الفعل فی محل جر بعلی. و الجار و المجرور متعلقان بحقیق لأنه بمعنی مفعول أو فاعل. «عَلٰی اللّٰهِ» متعلقان بأقول.

	«إِلَّا» أداة حصر. «الْحَقَّ» مفعول به منصوب.
آیه	قَدْ جِئْتُكُمْ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ
ت	بی تردید من دلیلی روشن [بر صدق رسالتم] از سوی پروردگارتان برای شما آورده‌ام.
تف	
ادب	«قَدْ» حرف تحقیق. «جِئْتُكُمْ بَيِّنَةٍ» فعل ماض تعلق به الجار و المجرور بعده و التاء فاعله و الكاف مفعوله.
آیه	فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
ت	پس بنی اسرائیل را [برای کوچ کردن از این سرزمین] با من روانه کن
تف	
ادب	«فَأَرْسِلْ» أمر و الفاء هی الفصيحة، و الفاعل ضمیر مستتر تقدیره أنت. «مَعِيَ» ظرف مکان منصوب بالفتحة المقدرة علی ما قبل یاء المتکلم، و الیاء فی محل جر بالإضافة، و هو متعلق بأرسل. «بَنِي» مفعول به منصوب، و علامة نصبه الیاء لأنه ملحق بجمع المذکر السالم، و حذف النون للإضافة، و هو مضاف. «إِسْرَائِيلَ» مضاف إليه مجرور بالفتحة نیابة عن الكسرة ممنوع من الصرف اسم علم أعجمی، و الجملة الفعلیة لا محل لها جواب شرط غیر جازم إذا علمت ذلك فأرسل معی بنی اسرائیل.

آیه 106

آیه	قَالَ إِنَّ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا
ت	[فرعون] گفت: چنانچه معجزه‌ای آورده‌ای آن را ارائه کن
تف	
ادب	«قَالَ» الجملة استثنائية. «إِنَّ» حرف شرط جازم. «كُنْتَ» فعل ماض ناقص و التاء اسمها. «جِئْتَ» ماض مبني على السكون و التاء فاعل و الجملة في محل نصب خبر كنت. «بِآيَةٍ» متعلقان بجئت. «فَأْتِ» الفاء رابطة و فعل أمر مبني على حذف حرف العلة لأنه معتل الآخر، و الفاعل أنت. «بِهَا» متعلقان بالفعل قبلهما.
آیه	إِنَّ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
ت	اگر [در ادعای پیامبری] از راستگویانی
تف	
ادب	«إِنَّ» شرطية «كُنْتَ» فعل الشرط «مِنَ الصَّادِقِينَ» متعلقان بمحذوف خبر، و حذف جواب لشرط لدلالة ما قبله عليه.

آیه 107

--	--

[p1] Commented: ثَعَبَ یعنی روان ساخت و به جریان

انداخت

زیرا ثعبان نیز چون آب می‌خزد و می‌رود

ثعبان نوعی از مارهای طویلی است بر نر و ماده هر دو اطلاق میشود.

گویا برای سرعت خزیدن اژدها، بآن ثعبان گفته‌اند

آیه	فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ
ت	پس موسی عصایش را انداخت، پس به ناگاه اژدهایی آشکار شد
تف	<p>حرف "فاء" در اول جمله، فاء جوابیه است، به این معنا که با در آمدن آن بر سر جمله - جمله معنی جواب را به خود گرفته و تقدیر چنین می‌شود: "پس در جواب فرعون عصای خود را انداخت"، البته باید دانست که در هر موردی که فای جوابیه است در حقیقت فاء همان فای تفریع است.</p> <p>"ثعبان" به معنای مار بسیار بزرگ است، و هیچ منافاتی بین این آیه که معجزه موسی را "ثعبان مبین" خوانده با آیه "فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَتُ كَأَنَّهَا جَانٌ وَلَى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ" «10 نمل» نیست، برای اینکه گر چه کلمه "جان" در زبان عرب به معنای مار کوچک است، و لیکن باید دانست که این کلمه در آیه‌ای به کار رفته که مربوط به داستان موسی در شب طور است که در جای دیگر در باره آن فرموده: "فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى" «2» و کلمه "ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ" در آیه‌ای است که مربوط به جریان ملاقات با فرعون است.</p>
ادب	<p>(الفاء) عاطفة (ألقي) فعل ماض مبني على الفتح المقدّر على الألف، و الفاعل ضمير مستتر تقدیره هو (عصا) مفعول به منصوب و علامة النصب الفتحة المقدّرة على الألف و (الهاء) ضمير مضاف إليه (الفاء) عاطفة لربط المسبّب بالسبب «، (إذا) فجائية «برخی گفته اند زمانیه»، (هی) ضمير منفصل مبني في محلّ رفع مبتدأ (ثعبان) خبر مرفوع (مبین) نعت لثعبان مرفوع.</p>

آیه 108

آیه	وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءٌ لِلنَّاطِرِينَ
ت	و دستش را از گریبانش بیرون کشید که ناگاه دست برای بینندگان سپید و درخشان گشت.
تف	از اخبار وارده در این باب استفاده می‌شود که وقتی موسی به منظور اعجاز دست خود را بیرون می‌کرد و نوری بمانند نور آفتاب از بین انگشتانش می‌درخشید، و لیکن از آیات قرآنی بیش از این استفاده نمی‌شود که موسی دست به گریبان خود اندر کرده و وقتی بیرونش می‌آورد برای بینندگان سفید و درخشنده بود، البته این هم هست که این درخشندگی و سفیدی به حدی بوده که برای بینندگان خارق عادت بشمار می‌رفته.
ادب	(الواو) عاطفة (نزع) فعل ماض و الفاعل هو (ید) مفعول به منصوب و (الهاء) مضاف إليه (فاذا هی بیضاء) مثل فاذا هی ثعبان (لنناظرین) جارّ و مجرور متعلّق ب (بیضاء) بمعنی عجبیة. (ثعبان)، اسم جامد لذكر الحیات أو العظیم الضخم، وزنه فعلا ن بضمّ الناء و سکون العین. (بیضاء)، مؤنث أبيض صفة مشبهة باسم الفاعل، وزنه فعلاء یجمع علی فعل بضمّ فسکون أی بیض.

[Commented [p2]: نَزَعُ الشیء - یعنی آن را از جایش کشید و جذب کرد، مثل کشیدن کمان از وسطش. واژه - نزع - یعنی بر کندن و کشیدن که در اعراض هم بکار میرود،

[Commented [p3]: سپیدی که در میان رنگها ضدّ سیاهی است

آیه 109

آیه	قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ
ت	اشراف و سران قوم فرعون گفتند:
تف	
ادب	(قال الملاء) فعل ماض و فاعله المرفوع (من قوم) جار و مجرور متعلق بحال من الملاء (فرعون) مضاف إليه مجرور و علامة الجرّ الفتحة للعلمیة و العجمة
آیه	إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ
ت	قطعاً این جادوگری [زبردست و] داناست.
تف	
ادب	(إن) حرف مشبّه بالفعل - ناسخ (ها) حرف تنبيه (ذا) اسم إشارة مبنيّ في محلّ نصب اسم إنّ (اللام) تفيد التوكيد (ساحر) خبر مرفوع (علیم) نعت لساحر مرفوع.

آیه 110

آیه	يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ
ت	می خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند

تف	اگر فرعون از این راه مغلظه کاری کرد برای این بود که در آن زمانها بسیار اتفاق می افتاد که قومی بر قومی دیگر هجوم می برد و سرزمینش را تملک می نمود و اهلس را آواره بیابانها می کرد.
ادب	(برید) مضارع مرفوع، و الفاعل ضمیر مستتر تقدیره هو (أن) حرف مصدری و نصب (یخرج) مضارع منصوب و (کم) ضمیر مفعول به و الفاعل هو (من أرض) جارّ و مجرور متعلّق ب (یخرج)، و (کم) ضمیر مضاف إلیه
آیه	فَمَاذَا تَأْمُرُونَ
ت	اینک [درباره او] چه رأی و نظری می دهید؟
تف	
ادب	(الفاء) استثنائیة - أو عاطفة - «1»، (ما) اسم استفهام مبتدأ فی محلّ رفع (ذا) اسم موصول فی محلّ رفع خبر، (تأمرون) - بفتح النون - مضارع مرفوع و علامة الرفع ثبوت النون ... و الواو فاعل.

آیه 111

آیه	قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ
ت	گفتند: [مجازات] او و برادرش را به تأخیر انداز
تف	کلمه " ارجه " با سکون " هاء " امر از ماده " ارجاه " به معنای تاخیر انداختن است، و

[Commented [p4]: رجو:

إرجاء: بمعنى تأخیر است خواه از ماده مهموز حساب بشود و یا نه، زیرا اگر از ماده رجاء نیز باشد إرجاء بمعنی قرار دادن شخصی است که امیدوار گردد، و این معنی که انتظار امیدواری است ملازم با تأخیر خواهد بود. (روشن)

<p>حرف "هـ" در آخر آن جزء کلمه نیست، بلکه هاء سکت است که بر آخر بعضی از کلمات در می آید، معنای کلمه مزبور این است که در کشتن او عجله مکن که تو را ظالم و سنگدل بخوانند، بلکه نخست مامورینی به شهرستانها گسیل دار تا ساحران را جمع کنند.</p> <p>کلمه " ارجه" - به کسر جیم و هاء- نیز قرائت شده، و معلوم است کسانی که چنین قرائت کرده اند اصل آن را " ارجه" دانسته اند، همزه به یاء مبدل و سپس حذف شده، و هاء که ضمیر مفعول است به موسی بر می گردد. و برادر موسی همان هارون بوده است.</p> <p>قول دیگر اینکه: ضمیر غایب است که برای تخفیف ساکن شده است</p>	
<p>(قالوا) فعل ماضٍ مبنیّ علی الضمّ .. و الواو فاعل (أرجه) فعل أمر مبنیّ علی السکون الظاهر علی الهمزة المحذوفة للتخفیف أصله أرجی « .. » .. و (الهاء) ضمیر مفعول به، و الفاعل ضمیر مستتر تقدیره أنت (الواو) عاطفة (أخا) معطوف علی الضمیر المتصل الغائب، منصوب و علامة النصب الألف و (الهاء) ضمیر مضاف إليه</p>	<p>ادب</p>
<p>وَ أَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ</p>	<p>آیه</p>
<p>و نیروهای گردآورنده را به شهرها روانه کن</p>	<p>ت</p>
<p></p>	<p>تف</p>
<p>(الواو) عاطفة (أرسل) مثل أرجی (فی المدائن) جارّ و مجرور متعلّق ب (أرسل) بتضمینہ معنی انشر (حاشرین) مفعول به منصوب- و هو نعت لموصوف محذوف ای رجالا حاشرین- (حاشرین)، جمع حاشر اسم فاعل من حشر الثلاثی، وزنه فاعل.</p>	<p>ادب</p>

آیه 112

آیه	يَا تُوَكَّيْتُكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ
ت	تا هر جادوگری دانا را به نزد تو آورند.
تف	
ادب	(یأتوا) مضارع مجزوم جواب الطلب، و علامة الجزم حذف النون .. و الواو فاعل و (الكاف) ضمير مفعول به (بكل) جارّ و مجرور متعلّق ب (یأتوک)، (ساحر) مضاف إليه مجرور (علیم) نعت لساحر مجرور مثله.

آیه 113

آیه	وَ جَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا
ت	و جادوگران نزد فرعون آمدند [و] گفتند:
تف	
ادب	(الواو) استثنائية (جاء) فعل ماض (السحرة) فاعل مرفوع (فرعون) مفعول به منصوب، و منع من التنوين للعلمية و العجمة (قالوا) فعل ماض مبنى على الضمّ .. و الواو فاعل
آیه	إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ

[Commented [p5]: پیروزی. مقهور کردن حریف

ت	آیا اگر پیروز شویم، حتماً برای ما پاداش و مزد قابل توجهی خواهد بود؟
تف	" إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا " و این کلام سؤالی است که ساحران از فرعون کردند، و در این سؤال تقاضای اجرت نکرده و به منظور تاکید، آن را خبر ادا نموده و گفتند: برای ما اجرتی خواهد بود. و اینگونه تعبیرات یعنی افاده طلب و تقاضا به صورت خبر در کلام عرب خیلی شایع است. ممکن هم هست که جمله مزبور جمله‌ای استفهامی بوده و حرف استفهام از اولش افتاده باشد، مؤید این احتمال قرائت ابن عامر است که جمله را استفهامی گرفته و آن را " أ ان لنا لاجرا " خوانده است
ادب	(إِنَّ) حرف مشبّه بالفعل - ناسخ - (اللام) حرف جرّ و (نا) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق بمحذوف خبر مقدّم (اللام) للتأکید (أجرا) اسم إنّ مؤخّر منصوب (إِنَّ) حرف شرط جازم (کنّا) فعل ماض ناقص مبنیّ علی السکون فی محلّ جزم فعل الشرط .. و (نا) ضمیر فی محلّ رفع اسم کان (نحن) ضمیر فصل «»، (الغالبین) خبر کان منصوب و علامة النصب الیاء

آیه 114

آیه	قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ
ت	گفت: آری، و یقیناً از مقربان خواهید بود.
تف	
ادب	(قال) مثل جاء، و الفاعل هو (نعم) حرف جواب (الواو) عاطفة (إِنَّ) مثل الأول و (کم) ضمیر اسم إنّ (اللام) هی المرحلة للتوکید (من المقربین) جارّ و مجرور متعلّق بمحذوف خبر إنّ.

آیه 115

آیه	قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّمَا أَنُ تُلْقِي
ت	جادوگران گفتند: ای موسی! یا تو [چوب دست خود را] بینداز،
تف	
ادب	(قالوا) مثل السابق « ، (یا) حرف نداء (موسی) منادی مفرد علم مبنیّ علی الضمّ المقدّر علی الألف فی محلّ نصب (إمّا) حرف تخییر (أن) حرف مصدری و نصب (تلقى) مضارع منصوب، و الفاعل أنت. و المصدر المؤول (أن تلقى) فی محلّ رفع مبتدأ خبره محذوف تقديره مبدوء به
آیه	وَ إِنَّمَا أَنُ نَكُونُ نَحْنُ الْمُتَلَقِينَ
ت	یا اینکه ما می اندازیم.
تف	فرعونیان نیز با این کلام خود به موسی (ع) فهماندند که نسبت به غلبه خود اطمینان دارند، علاوه بر اینکه رعایت ادب را هم کردند.
ادب	(الواو) عاطفة (إمّا) مثل الأول (أن نكون) مثل أن تلقى، و الفعل ناقص ناسخ، و اسمه نحن، (نحن المتلقين) مثل نحن الغالبين

آیه 116

آیه	قالَ أَلْقُوا
ت	[موسی] گفت: شما ببیندازید.
تف	
ادب	(قال) فعل ماض، و الفاعل هو (ألقوا) فعل أمر مبنيّ علی حذف النون .. و الواو فاعل
آیه	فَلَمَّا أَلْقُوا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ
ت	هنگامی که انداختند، چشم‌های مردم را جادو کردند
تف	
ادب	(الفاء) عاطفة (لَمَّا) ظرف بمعنى حين مبنيّ في محلّ نصب متعلّق بالجواب سحروا (ألقوا) فعل ماض مبنيّ علی الضمّ المقدّر علی الألف المحذوفة لالتقاء الساكنين .. و الواو فاعل (سحروا) مثل قالوا «»، (أعين) مفعول به
آیه	وَ اسْتَرَهُبُوهُمْ وَ جَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ
ت	و آنان را سخت ترساندند، و جادویی بزرگ و شگفت‌آور به میان آوردند.
تف	در این آیه خداوند سحر فرعونیان را امر عظیمی خوانده. سحر عظیم: اشاره است به گسترده و وسعت سحر از جهات کمیت و کیفیت که آنچه بعنوان خدمت به دربار فرعون ممکن بود، بجا آورده و در معرض گذاشته بودند (ترجمه المیزان و روشن) بعضی از مفسران، ساحران به دهها هزار نفر بالغ می‌شدند، و تعداد وسائلی که از آن استفاده کردند نیز دهها هزار وسیله بود، و با توجه به اینکه در آن عصر، ساحران آزموده و مجرب

[Commented p6]: سحر: یک نوع تصرف در حاسه انسان است، بطوری که حاسه بیننده چیزهایی را ببیند و یا بشنود که حقیقت نداشته باشد.

و مراد از سحر در اینجا برگرداندن و منصرف کردن نظرهای مردم است از حقیقت و واقعیت و توجه دادن آنها است بآن ساخته شده‌های باطل که ساحران ساخته‌اند، و از این لحاظ بتعبیر - سحر در آعین - ذکر شده است، نه در واقع. و فرق سحر و عمل حقّ اینست که: در سحر تصرف در خیال و دید چشم شده، و حقیقت را عوضی نشان می‌دهند.

[Commented p7]: و استرهاب: از رهبت است که بمعنی خوف توأم با اطاعت و تسلیم شدن باشد و از این لحاظ به زهاد نصاری راهب گویند، یعنی کسیکه از خداوند متعال و از عظمت مقام او خائف شده و پیوسته در مقابل او عبادت و پرستش می‌کند. و تعبیر با استرهاب که دلالت به طلب و درخواست می‌کند، مناسب با معنی سحر می‌باشد، زیرا ساحر کوشش می‌کند که طرف و تماشا کننده را با ساختگیهای ظاهری برهبت و ابدارد (روشن)

وَ اسْتَرَهُبُوهُمْ و ساحران [با سحر خود] مردم را سخت ترسانیدند به طوری که گویا در پی ترسانیدن آنها بودند.

در مصر فراوان بودند این موضوع جای تعجب نیست. (نمونه)	
ادب	(الواو) عاطفة (جاؤوا) مثل قالوا (بسحر) جارّ و مجرور متعلّق ب (جاؤوا) « (عظیم) نعت لسحر مجرور.

آیه 117

آیه	وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ	
ت	و به موسی وحی کردیم: عصایت را بپنداز.	
تف		
ادب	(الواو) استثنائیة (أوحینا) فعل ماض مبنيّ علی السکون .. و (نا) ضمیر فاعل (إلی موسی) جارّ و مجرور متعلّق ب (أوحینا)، و علامة الجرّ الفتحة المقدّرة علی الألف ممنوع من الصرف (أن) حرف تفسیر (ألقي) فعل أمر مبنيّ علی حذف حرف العلة، و الفاعل ضمیر مستتر تقدیره أنت (عصا) مفعول به منصوب و علامة النصب الفتحة المقدّرة علی الألف و (الكاف) ضمیر مضاف إليه	
آیه	فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ	
ت	ناگهان آنچه را جادوگران به دروغ بافته بودند، به سرعت بلعید!	
تف		
ادب	(الفاء) عاطفة (إذا) فجائیة لا محلّ لها (هی) ضمیر منفصل فی محلّ رفع مبتدأ (تلقف) مضارع	

[Commented p8]: لقی بقو:
(الفاء): انداختن هر چیز است به محلیکه می بینی آنگاه در عرف
بهر انداختن اسم شده است

[Commented p9]: " تلقف " از ماده " لقف " و " لقفان " و
به معنای چیزی را به سرعت گرفتن است

مرفوع، و الفاعل ضمیر مستتر تقدیره هو (ما) اسم موصول مبنیّ فی محلّ نصب مفعول به «1»، (یأفکون) مضارع مرفوع، و الواو فاعل، و العائد محذوف ای یأفکونه.

آیه 118

آیه	فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
ت	پس حق ثابت شد و آنچه را همواره جادوگران [به عنوان سحر] انجام می دادند، باطل و پوچ گشت
تف	جمله " فَوَقَعَ الْحَقُّ " در این آیه استعاره به کنایه است، زیرا حق را به چیزی تشبیه کرده که قبلا پا در هوا و معلق بود، و معلوم نبود بالأخره در زمین قرار می گیرد یا نه؟ لذا فرموده: حق واقع شد، و باطل شد آن سحری که کرده بودند.
ادب	(الفاء) عاطفه (وقع) فعل ماض (الحق) فاعل مرفوع (الواو) عاطفه (بطل) مثل وقع (ما) اسم موصول مبنیّ فی محلّ رفع فاعل «1»، (كانوا) فعل ماض ناقص مبنیّ علی الضمّ ... و الواو اسم کان (يعملون) مثل یأفکون.

آیه 119

--	--

آیه	فَعْلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ
ت	پس [فرعونیان] در آنجا مغلوب شدند و با ذلت و خواری بازگشتند
تف	مجمع عظیمی که همه مردم از هر طرف هجوم آورده بودند مغلوب شدند، و لفظ "هنالك" که برای اشاره بدور است اشاره به همین مجمع است. و جمله "وَ انْقَلَبُوا صَاغِرِينَ" به این معنا است که فرعون و اصحابش بعد از آن عزتی که در اجتماع داشتند به حالت ذلت و خواری برگشت نمودند.
ادب	(الفاء) عاطفة (غلبوا) ماض مبني للمجهول مبني على الضمّ. و الواو ضمير في محل رفع نائب الفاعل (هنالك) اسم إشارة مبني في محل نصب ظرف مكان متعلق ب (غلبوا) و (اللام) للبعد و (الكاف) للخطاب (الواو) عاطفة (انقلبوا) فعل ماض و فاعله (صاغرين) حال منصوبة من فاعل انقلبوا، و علامة النصب الياء.

آیه 120

آیه	وَ أَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ
ت	و جادوگران [با دیدن آن معجزه عظیم و باطل شدن سحر خویش] به سجده افتادند.
تف	نفرمود: ساحران خود را به سجده انداختند، بلکه فرمود: ساحران به سجده افتاده شدند تا کمال تاثیر معجزه موسی و خیره شدن ساحران را برساند
ادب	(الواو) عاطفة! (ألقي) فعل ماض مبني للمجهول، (السحرة) نائب الفاعل مرفوع، (ساجدين) حال منصوبة من نائب الفاعل و علامة النصب الياء.

صفحه 165

از 121 تا 130

آیه 121

آیه	قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ
ت	گفتند: [از روی حقیقت] به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم
تف	
ادب	(قالوا) مثل انقلبوا، (آمنّا) مثل أوحينا، (برت) جارّ و مجرور متعلق ب (آمنّا)، (العالمين) مضاف إليه مجرور و علامة الجر الياء.

آیه 122

آیه	رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ
ت	پروردگار موسی و هارون

تف	" رَبُّ مُوسَى وَ هَارُونَ " برای این است که دلالت کند بر اینکه ایمان به خدا توأم با ایمان به موسی و هارون است نه اینکه ما برداشت خاص خود را از خداوند داریم!!
ادب	(ربّ) بدل من ربّ الأول مجرور «، (موسی) مضاف إليه مجرور و علامة الجرّ الفتحة المقدّرة على الألف ممنوع من المصرف (الواو) عاطفة (هارون) معطوف على موسى مجرور مثله و علامة الجرّ الفتحة فهو ممنوع من الصرف للعلميّة و العجمة.

آیه 123

آیه	قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ
ت	فرعون گفت: آیا پیش از آنکه من به شما اجازه دهم به او ایمان آورید؟!
تف	
ادب	(قال) فعل ماض (فرعون) فاعل مرفوع (آمنتتم) فعل ماض مبنيّ على السكون .. و (تم) ضمير فاعل، و همزة استفهام قبله محذوفة و هي للإنكار و التوبيخ (الباء) حرف جرّ و (الهاء) ضمير في محلّ حرف مصدرى و نصب (آذن) مضارع منصوب، و الفاعل ضمير مستتر تقديره أنا (اللام) حرف جرّ و (كم) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (آذن)، (آذن)، حرف المدّ فيه أصله همزتان الأولى همزة المضارعة متحرّكة بالفتح و الثانية أصلية ساكنة أى آذن، فالقاعدة المعروفة أن تقلب الهمزتان مدّة فوق ألف واحدة.

آیه	إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرٌ تُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ
ت	مسلماناً این توطئه و نیرنگی است که [شما و موسی] در این شهر برپا کرده‌اید
تف	
ادب	(إِنَّ) حرف مشبّه بالفعل - ناسخ - (ها) حرف تنبیه (ذا) اسم إشارة مبني في محلّ نصب اسم إنّ (اللام) هي المرحلة تفيد التوكيد (مكر) خير مرفوع (مكرتم) مثل آمنتم و (الواو) زائدة إشباع لحركة الميم و (الهاء) مفعول به (في المدينة) جار و مجرور متعلق بمحذوف حال من فاعل مكرتم
آیه	لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا
ت	تا مردمش را از آن بیرون کنید
تف	
ادب	(اللام) لام العاقبة أو للتعليل - (اخرجوا) مضارع منصوب بأن مضمرة بعد اللام، و الواو فاعل (منها) مثل به متعلق ب (تخرجوا) (أهل) مفعول به منصوب و (ها) ضمير مضاف إليه. و المصدر المؤول (أن تخرجوا ..) في محلّ جرّ باللام متعلق ب (مكرتموه)،
آیه	فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
ت	ولی به زودی خواهید دانست.
تف	
ادب	(الفاء) رابطة لجواب شرط مقدر (سوف) حرف للمستقبل (تعلمون) مثل يعملون ، و مفعول تعلمون مقدر أي عاقبة فعلكم.

آیه 124

آیه	لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ
ت	قطعاً دست‌ها و پاهایتان را یکی از چپ و یکی از راست جدا می‌کنم،
تف	
ادب	(اللام) لام القسم لقسم مقدّر (أقطعنّ) مصارع مبنیّ علی الفتح فی محلّ رفع لتجریده من الناصب و الجازم .. و (النّون) نون التوكید، و الفاعل ضمیر مستتر تقدیره أنا (أیدی) مفعول به منصوب و (کم) ضمیر مضاف إليه (الواو) عاطفة (أرجلكم) معطوف علی أیدی منصوب .. و (کم) مضاف إليه (من خلاف) جارّ و مجرور فی محلّ نصب حال
آیه	ثُمَّ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ
ت	سپس همه شما را به دار خواهیم آویخت
تف	
ادب	(ثمّ) حرف عطف (لأصلبنّ) مثل لأقطعنّ و (کم) ضمیر مفعول به (أجمعین) توكید للضمیر المتصل المنصوب تبعه فی النصب و علامة النصب الياء.

آیه 125

آیه	قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ
ت	گفتند: ما به سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم [بنابراین ترسی از مجازات تو نداریم].
تف	خیال کرده‌ای که اگر با این عذاب رشته حیات ما را پاره کنی ما را آسیب رسانده و شری متوجه ما کرده‌ای، و حال آنکه مردن در راه ایمان شر نیست، چرا که ما پس از کشته شدن به سوی پروردگارمان بازگشت نموده و نزد او به زندگی قرب و سعادت زنده خواهیم شد.
ادب	(قالوا) فعل ماض مبنیّ علی الضمّ ... و الواو فاعل (إِنَّا) حرف مشبّه بالفعل - ناسخ - و اسمه (إلی رب) جار و مجرور متعلّق ب (منقلبون)، و (نا) ضمیر مضاف إلیه (منقلبون) خبر إنّ مرفوع و علامة الرفع الواو. (منقلبون)، جمع منقلب، اسم فاعل من الخماسیّ انقلب، وزنه منفعّل بضمّ المیم و کسر العین.

آیه 126

آیه	وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا
ت	و تو ما را جز به این سبب به کیفر نمی‌رسانی که ما به آیات پروردگارمان هنگامی که به سوی ما آمد، ایمان آوردیم.
تف	آیات یعنی معجزه‌ها معجزات خوانده برای این بوده که همین یک معجزه از چند جهت معجزه بوده، یکی اینکه چوب اژدها شده، دوم اینکه طناب‌ها و چوبدستی‌های سحره را

[Commented [p10]: "تنقم" از "نقم" به معنای کراهت و خشم است، گفته می‌شود "نقم منه کذا" از باب "ضرب، یضرب" و "علم، یعلم".
نقم بمعنی انکار شیء است
عقوبت را نقمه گویند زیرا که آن در مقابل شیء انکار شده واجب است.
خدا توانا و صاحب انتقام است یعنی کار بد را با عقوبت انکار میکند، انتقام مجازات در برابر عمل بد است

[Commented [p11]: فراغ: دست کشیدن از کار

اصل آن بمعنی خالی بودن است

أَفْرَغْتُ الدَّلْوَ - یعنی آبی که در دلو بود بیرون ریختم

	بلعبیده، سوم اینکه مجدداً به حالت اولی برگشته است.
ادب	(الواو) عاطفة (ما) حرف نفی (تنقم) مضارع مرفوع، و الفاعل ضمیر مستتر تقدیره أنت (من) حرف جرّ و (نا) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق ب (تنقم) بتضمینہ معنی تنکر (إِلَّا) أداة حصر (أَنْ) حرف مصدری (آمناً) مثل آمنتُم «، (بآیات) جارّ و مجرور متعلّق ب (آمناً)، (ربّ) مضاف إليه مجرور و (نا) ضمیر مضاف إليه. و المصدر المؤول (أَنْ آمناً) فی محلّ نصب مفعول به. (لَمَّا) ظرف بمعنی حین متضمن معنی الشرط مبنیّ فی محلّ نصب متعلّق بالجواب المحذوف (جاءت) فعل ماض و (التاء) تاء التأنث، و الفاعل ضمیر مستتر تقدیره هی.
آیه	رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ
ت	[آن گاه به دعا روی آوردند و گفتند: پروردگارا! صبر و شکیبایی بر ما فرو ریز و ما را در حالی که تسلیم [فرمانها و احکامات] باشیم، بمیران.
تف	در اینجا جذبه معنوی و الهی سحره را گرفت و با کمال دلیری و بدون اینکه از تهدید فرعون اندیشه‌ای بکنند به درگاه پروردگار خود استغاثه برده و از آن درگاه صبر و تحمل در برابر شکنجه فرعون را مسألت نموده و گفتند: "رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا" پروردگارا ما را در برابر عذابی که فرعون اراده آن را کرده صبر و تحمل ده " وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ " و اگر ما را کشت ما را مسلم بمیران. و تعبیر دادن " صبر " به " افراغ " استعاره به کنایه است، به این معنا که خود را به ظرف و صبر را به آب و دادن خدا را به ریختن آب در ظرف و لب ریز کردن آن تشبیه کردند، و منظور شان این بوده که دل‌های ما را لب ریز و سرشار از صبر کن تا در برابر نزول هیچ عذابی جزع نکنیم.
ادب	(رَبَّنَا) منادی مضاف منصوب محذوف منه أداة النداء .. و (نا) ضمیر مضاف إليه (أَفْرِغْ) فعل أمر دعائیّ، و الفاعل أنت (علی) حرف جرّ و (نا) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق ب (أَفْرِغْ) بتضمینہ معنی أنزل (صبراً) مفعول به منصوب (الواو) عاطفة (توفّ) فعل أمر دعائیّ مبنیّ علی حذف

حرف العلة، و (نا) ضمیر مفعول به (مسلمین) حال منصوبه من مفعول توفنا، و علامه النصب الیاء.
--

آیه 127

آیه	وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ
ت	اشراف و سران قوم فرعون گفتند:
تف	
ادب	«وَ قَالَ الْمَلَأُ» فعل ماض و فاعل. «مِنْ قَوْمِ» متعلقان بمحذوف حال من المملأ. «فِرْعَوْنَ» مضاف إليه مجرور بالفتحة نیابه عن الكسرة لأنه ممنوع من الصرف للعلمیة و العجمة، و الجملة مستأنفة
آیه	أَ تَدْرُ مُوسَىٰ وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَدْرَكَ وَ آلِهَتِكَ
ت	آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در این سرزمین فساد و تباهی کنند و تو و معبودهایت را واگذارند؟
تف	اینکه گفتند: "وَ يَدْرَكَ وَ آلِهَتِكَ" تاکید در تحریک وی بر قتل ایشان است، و معنایش این است که: ای فرعون! این شخص علاوه بر فسادی که او و قومش در زمین انگیزته اند زیر بار پرستش تو و خدایانت هم نرفته اند. از این جمله به خوبی بر می آید که فرعون هم ادعای الوهیت می کرده و مردم را به پرستش خود می خوانده و هم خودش «1» خدایانی برای خود داشته و آنها را می پرستیده.

ادب	<p>(الهمزة) للاستفهام (تذر) مضارع مرفوع، و الفاعل أنت (موسى) مفعول به منصوب و علامة النصب الفتحة المقدرة على الألف و هو ممنوع من التنوين، (الواو) عاطفة (قوم) معطوف على موسى منصوب و (الهاء) ضمير مضاف إليه (اللام) لام العاقبة (يفسدوا) مثل تخرجوا «2»، (فى الأرض) جارّ و مجرور متعلّق ب (يفسدوا). و المصدر المؤلّ (أن يفسدوا) فى محلّ جرّ باللام متعلّق ب (تذر). (الواو) عاطفة «، (يذر) مضارع منصوب معطوف على (يفسدوا)، و (الكاف) ضمير مفعول به، و الفاعل هو (الواو) عاطفة (آلهة) معطوفة على الضمير المتصل المخاطب فى (يذرک)، و (الكاف) ضمير مضاف إليه</p>
آیه	<p>قَالَ سَتَقْتُلُنَّ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ</p>
ت	<p>گفت: به زودی پسرانشان را به صورتی وسیع و گسترده به قتل می‌رسانیم و زنانشان را زنده می‌گذاریم</p>
تف	<p>همان عذاب قبلی را در حق ایشان اجراء نموده فرزندانشان را کشته و زنانشان را زنده نگهداریم. و این جواب خود دلیل روشنی است بر اینکه قوم فرعون از او خواستند تا موسی و قومش را بکشد، زیرا اگر پیشنهاد ایشان چیز دیگری غیر از کشتن بود جمله " وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ " آن موقعیتی را که می‌بایست داشته باشد نمی‌داشت.</p>
ادب	<p>(قال) فعل ماض و الفاعل هو (السين) حرف استقبال (تقتل) مضارع مرفوع، و الفاعل ضمير مستتر تقديره نحن للتعظيم، (أبناءهم) مفعول به منصوب .. و (هم) ضمير مضاف إليه (الواو) عاطفة (نستحيي) مضارع مرفوع (نساءهم) مثل أبناءهم</p>
آیه	<p>وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ</p>
ت	<p>و ما بر آنان چیره و مسلّطیم</p>
تف	

ادب	«وَإِنَّا» إن و اسمها و الواو حالیه. «فَوَقَّهْمُ» ظرف مکان متعلق بالخبر. «قَاهِرُونَ» خبر مرفوع و علامة رفعه الواو لأنه جمع مذکر سالم، و الجملة الاسمیة فی محل نصب حال.
------------	--

آیه 128

آیه	قالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا
ت	موسی به قومش گفت: از خدا یاری بخواهید، و شکیبایی ورزید،
تف	در برابر خط و نشان فرعونیان صبر کنید
ادب	(قال) فعل ماض (موسی) فاعل مرفوع و علامة الرفع الضمة المقدّرة على الألف و هو ممنوع من التنوين (لقوم) جار و مجرور متعلق ب (قال)، و (الهاء) ضمیر مضاف إليه (استعينوا) فعل أمر مبني على حذف النون .. و (الواو) فاعل (بالله) جارّ و مجرور متعلق ب (استعينوا)،. (الواو) عاطفة (اصبروا) مثل استعينوا
آیه	إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
ت	یقیناً زمین در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست، آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌بخشد،
تف	
ادب	(إِنَّ) حرف مشبّه بالفعل- ناسخ- (الأرض) اسم إن منصوب (لله) جارّ و مجرور متعلق

بمحدوف خبر إن (یورث) مضارع مرفوع و (ها) ضمیر مفعول به، و الفاعل ضمیر مستتر تقدیره هو أى الله (من) اسم موصول مبنی فی محل نصب مفعول به (یشاء) مثل یورث (من عباد) جارّ و مجرور متعلّق بمحدوف حال من العائد المحذوف و (الهاء) ضمیر مضاف إليه	
آیه	وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ
ت	و سرانجام نیک برای پرهیزکاران است
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (العاقبة) مبتدأ مرفوع (للمتقين) جارّ و مجرور متعلّق بمحدوف خبر، و علامة الجرّ الیاء.

آیه 129

آیه	قَالُوا أُودِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا
ت	گفتند: پیش از آنکه تو نزد ما بیایی شکنجه و آزار شدیم، و نیز پس از آنکه آمده‌ای [مورد شکنجه و آزاریم].
تف	
ادب	«قالوا» فعل ماض مبنیّ علی الضمّ ... و الواو فاعل (أودینا) فعل ماض مبنیّ للمجهول مبنیّ علی السكون و (نا) ضمیر فی محلّ رفع نائب الفاعل (من قبل) جارّ و مجرور متعلّق ب (أودینا)، (أن) حرف مصدری و نصب (تأتی) مضارع منصوب و (نا) ضمیر مفعول به، و

[p12 Commented]: الإتيان: به آسانی آمدن، و به سیلاب ریزان می گوید

[p13 Commented]: جَاءَ، يَجِيءُ، جِيئُهُ، وَ مَجِيئًا، مثل واژه اتيان- بمعنی آمدن است ولی مفهوم واژه- مجيء اعم از- اتيان- است یعنی فراگیرتر است زیرا- اتيان- باسانی آمدن است و- نیز نوعی آمدن است که با قصد و هدف انجام می شود هر چند که رسیدن بآن هدف میسور و ممکن نگردد.(مفردات) أنّ المجيء يستعمل غالبا في ذوى العقول أو ما ينسب إليهم و يصدر عنهم باختیار، و هذا بخلاف الإتيان فانّ الغالب فيه استعماله في غير ذوى العقول أو ما يفرض كذلك، إمّا من جهة التحقير أو بلحاظ نفى النسبة.(التحقيق)

	<p>الفاعل ضمير مستتر تقديره أنت.</p> <p>و المصدر المؤول (أن تأتي) في محل جر مضاف إليه.</p> <p>(الواو) عاطفة (من بعد) مثل من قبل (ما) حرف مصدرى (جئت) فعل ماض ... و (التاء) فاعل ... و (نا) مفعول به</p>
آیه	قال عسى ربكم أن يهلك عدوكم
ت	گفت: امید است که پروردگارتان دشمنانتان را نابود کند.
تف	
ادب	<p>(قال) فعل ماض، و الفاعل هو (عسى) فعل ماض ناقص جامد (رب) اسم عسى مرفوع و (كم) ضمير مضاف إليه (أن يهلك) مثل أن تأتي (عدو) مفعول به منصوب و (كم) ضمير مضاف إليه</p>
آیه	و يستخلفكم في الأرض
ت	و شما را در این سرزمین، جانشین [آنان] گرداند،
تف	
ادب	<p>(الواو) عاطفة (يستخلف) مضارع منصوب معطوف على (يهلك)، و (كم) ضمير مفعول به (في الأرض) جارّ و مجرور متعلق ب (يستخلفكم). و المصدر المؤول (أن يهلك ..) في محلّ نصب خبر عسى.</p>
آیه	فینظروا كيف تعملون
ت	پس بنگرد که شما [پس از فرعونیان] چگونه عمل می کنید؟
تف	

ادب	(الفاء) عاطفة (ينظر) مضارع منصوب معطوف على (يستخلف)، و الفاعل هو أى الله (كيف) اسم استفهام مبنيّ على الفتح في محلّ نصب حال من فاعل تعملون (تعملون) مضارع مرفوع .. و الواو فاعل جملة: «قالوا ...» لا محلّ لها استئنافية.
------------	---

آیه 130

آیه	وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ
ت	و فرعونیان را به قحطی و خشکسالی های متعدد
تف	و اینکه گفتیم " قحطی متعدد" برای این است که از ظاهر سیاق برمی آید که این قحطی ممتد در امتداد چند سال نبوده، بلکه بین دو سال قحطی یک و یا چند سال فاصله می شده، زیرا اگر اینطور نبود " سنة قحط سالی" را به صیغه جمع نمی آورد، زیرا قحطی ممتد به امتداد چند سال یک قحطی است، نه قحطی های متعدد. علاوه بر اینکه جمله " فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ" ظهور دارد در اینکه حسنه مذکور در آن، بعد از سیئه (قحطی) بوده و بعد از آن حسنه مواجه با سیئه دیگری شدند.
ادب	(الواو) استئنافية (اللام) لام القسم لقسم مقدر (قد) حرف تحقيق (أخذنا) فعل ماض مبنيّ على السكون و (نا) ضمير فاعل للتعظيم (آل) مفعول به منصوب (فرعون) مضاف إليه مجرور و علامة الجرّ الفتحه (بالسنين) جارّ و مجرور متعلّق ب (أخذنا) بتضمينه معنى عاقبنا- أو ابتلينا- و علامة الجرّ الباء فهو ملحق بجمع المذكّر السالم
آیه	وَ تَقْصِي مِنَ الثَّمَرَاتِ

[Commented ip14]: سنين " جمع " سنه " به معنای قحط و نایابی است. و گویا معنای اصلی آن " سنة القحط سال قحطی" بوده و به تدریج گفته شده: " السنة آن سال " سپس به کثرت استعمال تدریجا کارش به جایی رسیده که معنای قحطی و نایابی را به خود گرفته است.

ت	و کمبود بسیار شدید بخشی از محصولات دچار نمودیم
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (نقص) معطوف علی السنین مجرور (من الثمرات) جارّ و مجرور متعلّق ب (نقص) فهو مصدر أو اسم مصدر
آیه	لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ
ت	تا متذکر شوند
تف	
ادب	(لعلّ) حرف مشبه بالفعل - ناسخ - و (هم) ضمیر فی محلّ نصب اسم لعلّ (یدکرون) مثل تعملون فی الآیة المتقدّمة

صفحه 166

از 131 تا 137

آیه 131

آیه	فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ
ت	پس هنگامی که رفاه و نعمت به آنان روی می کرد، می گفتند: این به سبب [شایستگی] خود ماست،

<p>تف</p>	<p>چون قبلا به قحطی دچار نشده بودند و همیشه در فراوانی نعمت بودند به همین دلیل برا اساس یک تحلیل غلط نعمت ها را از جانب خود می دانستند و اکنون که به بلا دچار شده بودند و برای اولین بار قحطی را تجربه می کردند آن قحطی را به موسی نسبت می دادند و بعد از آنکه دوباره به نعمت رسیدند و قحطی بر طرف شد دوباره نعمت ها را به خود استناد دادند چرا که قبلا نیز در نعمت بودند.(رک: المیزان)</p> <p>شاید به همین جهت قوم فرعون را قبل از فال بد زدنشان ذکر کرده و نیز به همین مناسبت کلمه " حسنه " را با لفظ " اذا " و کلمه " سیئه قحط سالی " را با لفظ " ان " آورده و فرموده: " فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ "، از این اختلاف در تعبیر بر می آید که " حسنه رفاه عیش " در نظر فرعونیان اصل ثابتی بوده، و ابتلای به قحط سالی نادر و بی سابقه بوده است. شاهد دیگر این معنا این است که کلمه " حسنه " را با " الف و لام " جنس که مفید تعریف است و کلمه " سیئه " را نکره و بدون " الف و لام " آورده.</p> <p>کلمه " یطیروا " از " تطیر " و تطیر مشتق از " طیر " است، و جهت این اشتقاق این است که عرب به خیلی چیزها از آن جمله به طيور تفال می زدند به همین جهت کلماتی از ماده " طیر " اشتقاق کردند که معنای تفال و یا بهره ای از شر و شامت را بدهد مانند تطیر که به معنای اول و طائر که به معنای دوم است.</p>
<p>ادب</p>	<p>(الفاء) عاطفة (إذا) ظرف للمستقبل فيه معنى الشرط في محلّ نصب متعلّق ب (قالوا)، (جاء) فعل ماضٍ (التاء) للتأنيث و (هم) ضمير مفعول به (الحسنة) فاعل مرفوع (قالوا) مثل المتقدم «1»، (اللام) حرف جرّ و (نا) ضمير في محلّ جرّ متعلّق بمحذوف خبر مقدّم (ها) حرف للتنبيه (ذه) اسم إشارة مبنيّ في محلّ رفع مبتدأ مؤخر</p>
<p>آیه</p>	<p>وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ</p>

[Commented [p15]]: (تطير): از باب تفعل بمعنی فال بد زدن است
 طیره بمعنی فال بد است. راغب گوید: اصل تطير در فال زدن با پرندگان است سپس در هر فال بد بکار میرود. این اثر در نهایه گفته:
 اصل آن درباره پرندگان و آهوان و غیر آنهاست که از طرف راست یا چپ شخص میامدند و این آنها را از مقاصدشان باز میداشت. در اقرب الموارد گفته: سانح آنست که از طرف راست آید و مقابل آن بارح است که از جانب چپ آید عرب با سانح فال نیک و با بارح فال بد میزد.
 در المیزان از کشف نقل شده:
 اعراب با پرندگان فال میزدند و آنرا زجر مینامیدند در مسافرت اگر پرنده از نزدشان میگذشت آنرا بیرواز وا میداشتند اگر از چیشان براستشان میگذشت فال نیک میزدند و اگر بالعکس میبرد بفال بد میگرفتند لذا فال بد را تطير خواندند.

ت	و چون گزند و آسیبی به آنان می‌رسید، به موسی و همراهانش فال بد می‌زدند
تف	
ادب	(الواو) حرف عطف (إن) حرف شرط جازم (تصب) مضارع مجزوم و (هم) ضمیر مفعول به (سینة) فاعل مرفوع (یطیروا) مضارع مجزوم جواب الشرط و علامة الجزم حذف النون .. و الواو فاعل (بموسی) جارّ و مجرور متعلّق ب (یطیروا)، و علامة الجرّ الفتحة المقدّرة على الألف فهو ممنوع من الصرف (الواو) عاطفة (من) اسم موصول مبنیّ فی محلّ جرّ معطوف على موسی (مع) ظرف مکان منصوب متعلّق بمحذوف صلة من و (الهاء) ضمیر مضاف إليه
آیه	أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ
ت	آگاه باشید که [سررشته و] علت شومی و نحوست فرعونیان [که عکس‌العمل زشتی‌های خود آنان است] نزد خداست،
تف	
ادب	(إلا) أداة تنبيه و استفتاح (إنما) كافة و مكفوفة (طائر) مبتدأ مرفوع و (هم) ضمیر مضاف إليه (عند) ظرف مکان منصوب متعلّق بمحذوف خبر المبتدأ (اللّه) لفظ الجلالة مضاف إليه مجرور
آیه	وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
ت	ولی بیشترشان نمی‌دانند
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (لكن) حرف مشبّه بالفعل للاستدراك - ناسخ - (أكثر) اسم لكنّ منصوب و (هم) مثل الأخير (لا) حرف نافية (يعلمون) مضارع مرفوع ... و الواو فاعل.

آیه 132

آیه	وَ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا
ت	فرعونیان گفتند: [ای موسی! از دعوتت دست بردار که] هر چه را به عنوان معجزه برای ما بیاوری تا به وسیله آن ما را جادو کنی
تف	
ادب	(الواو) استثنایه (قالوا) مرّ إعرابها (مهما) اسم شرط جازم مبنیّ فی محلّ نصب مفعول به لفعل محذوف یفسّره الفعل الظاهر تقدیره (تعطنا)، و هذا المقدّر یأتی بعد اسم الشرط لأنّ له الصدارة «1»، (تأت) مضارع مجزوم فعل الشرط للتفسیر، و علامة الجزم حذف حرف العلة و (نا) ضمیر مفعول به، و الفاعل ضمیر مستتر تقدیره أنت (الباء) حرف جرّ و (الهاء) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق ب (تأتنا)، (من آیه) جارّ و مجرور تمییز للضمیر فی به، (اللام) للتعلیل (تسحر) مضارع منصوب بأن مضمرة بعد اللام و (نا) ضمیر مفعول به، و الفاعل أنت (بها) مثل به متعلّق بفعل (تسحر). و المصدر المؤول (أن تسحرنا) فی محلّ جرّ متعلّق ب (تأتی).
آیه	فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ
ت	پس ما به تو ایمان نمی آوریم
تف	
ادب	(الفاء) رابطة لجواب الشرط (ما) حرف ناف عامل عمل لیس (نحن) ضمیر منفصل مبنیّ فی محلّ رفع اسم ما، (اللام) حرف جرّ و (الكاف) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق ب (مؤمنین) (الباء) حرف جرّ زائدة (مؤمنین) مجرور لفظاً منصوب محلاً خبر ما، و علامة الجرّ الياء.

[Commented [p16]: کلمه "مهما" از اسمای شرط و به معنای "هر چه" است

آیه 133

آیه	فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجُرَادَ								
ت	پس ما توفان و هجوم ملخ								
تف									
ادب	(الفاء) عاطفة (أرسلنا) فعل ماض مبني على السكون .. و (نا) ضمير فاعل (على) حرف جرّ و (هم) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (أرسلنا)، (الطوفان) مفعول به منصوب (الجراد .. الدم) ألقاظ معطوفة بحروف العطف على الطوفان منصوبة مثله								
آیه	وَ الْقُمَّلِ وَ الصَّفَادِعِ وَ الدَّمِ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ								
ت	و شپش و قورباغه و آلوده شدن وسایل زندگی را به خون که عذاب‌های گوناگونی بود به سوی آنان فرستادیم								
تف	از اینکه فرمود: " آيَاتِ مُفَصَّلَاتٍ " استفاده می‌شود آیاتی که به سوی قوم فرعون فرستاده می‌شده یک جا و یک دفعه نبوده، بلکه هر کدام جدای از ما بقی فرستاده می‌شده، و این خود دلیل بر این است که این آیات آیاتی است الهی که هر کدام در موقع مناسب نازل می‌شود، چون اگر یک جا نازل می‌شد ممکن بود خیال کنند یک امر اتفاقی و جزافی بوده و ربطی به موسی و نفرین او نداشته است.								
ادب	... (آیات) حال منصوبة من الألقاظ الخمسة، و علامة النصب الكسرة (مفصّلات) نعت لآیات منصوب و علامة النصب الكسرة								

[p17 Commented]: کلمه " طوفان " به گفته راغب به معنای هر حادثه‌ای است که انسان را احاطه کند، و لیکن بیشتر متعارف شده که در آب بسیار زیاد استعمال شود. و در مجمع البحرین می‌گوید:
این کلمه به معنای سیلی است که زمین را در خود غرق کند، و اصل آن، ماده " طوف " است که به معنای طوف و دور زدن می‌باشد «2».

[p18 Commented]: الجراد یعنی ملخها که مفردش - جراد- است
جرّة الأرض- یعنی زمین را پاک کرد، مشتق شده و نیز صحیح است که نامگذاری از جرد الأرض من الثبات- یعنی زمین را از نبات خالی کرد، مشتق باشد.
أرض مَجْرُودَة- زمینی که تمام گیاهش خورده شده و خالی از گیاه است.
فسس أجرد- اسب کم مو و برهنه.

[p19 Commented]: کلمه " قمل " - به ضم قاف و تشدید میم- به گفته بعضی‌ها به معنای میمون‌های درشت هیکل و به گفته بعضی دیگر به معنای مگس‌های ریز است. و قمل- به فتح قاف و سکون میم- به معنای شپش معروف است

[p20 Commented]: صفدع: (بر وزن زبرج و جعفر) قورباغه. و آن شامل تمام انواع قورباغه است

[p21 Commented]: (و الدّم) بعضی گفته‌اند بیماری رعاف (خون دماغ شدن) به صورت یک بیماری عمومی درآمد و همگی گرفتار آن شدند، ولی بیشتر روایت و مفسران گفته‌اند رودخانه عظیم نیل به رنگ خون درآمد، آن چنان که برای هیچ مصرفی قابل استفاده نبود!

آیه	فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ
ت	باز هم تکبر و سرکشی کردند و گروهی مجرم و گناهکار بودند.
تف	
ادب	(الفاء) عاطفة (استکبروا) فعل ماض مبنيّ على الضمّ .. و الواو فاعل (الواو) عاطفة (كانوا) ناقص يعرب مثل استكبروا .. و الواو اسم كان (قوما) خبر كانوا منصوب (مجرمين) نعت ل (قوما) منصوب و علامة النصب الياء.

آیه 134

آیه	وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرّجْزُ
ت	و هرگاه عذاب بر آنان فرود آمد،
تف	
ادب	(الواو) استثنائية (لَمَّا) ظرف بمعنى حين فيه معنى الشرط مبنيّ في محلّ نصب متعلّق بالجواب قالوا (وقع) فعل ماض (على) حرف جرّ و (هم) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (وقع)، (الرجز) فاعل مرفوع
آیه	قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ
ت	گفتند: ای موسی! پروردگارت را به پیمانی که با تو دارد [و آن مستجاب کردن دعای توست] برای ما بخوان

[Commented p22]: اضطراب.

تف	
ادب	(قالوا) فعل ماض مبني على الضم .. و الواو فاعل (يا) حرف نداء (موسى) منادى مفرد علم مبني على الضم المقدّر على الألف في محل نصب (ادع) فعل أمر مبني على حذف حرف العلة، و الفاعل ضمير مستتر تقديره أنت (اللام) حرف جرّ و (نا) ضمير في محل جرّ متعلّق ب (ادع)، (ربّ) مفعول به منصوب و (الكاف) ضمير مضاف إليه (الباء) حرف جرّ (ما) اسم « موصول مبني في محلّ جرّ متعلّق ب (ادع) » (عهد) مثل وقع، و الفاعل هو (عند) ظرف مكان منصوب متعلّق ب (عهد) و (الكاف) مثل المتقدّم
آيه	لَيْنُ كَشَفْتِ عَنَّا الرَّجْزَ
ت	که اگر این عذاب را از ما برطرف کنی
تف	" رجز " به معنای عذاب است، و الف و لامی که در اینجا بر سر آن است، اشاره به عذابی است که هر کدام از آیات قوم فرعون مشتمل بر آن بوده است، لامی که در جمله به کار رفته لام قسم خواهد بود.
ادب	(اللام) موطنه للقسم (إن) حرف شرط جازم (كشفت) فعل ماض مبني في محلّ جزم فعل الشرط و (التاء) ضمير فاعل (عنا) مثل لنا متعلّق ب (كشفت)، (الرجز) مفعول به منصوب
آيه	لَتُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
ت	یقیناً به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را با تو روانه می کنیم
تف	
ادب	(اللام) لام القسم (تؤمنن) مضارع مبني على الفتح في محلّ رفع .. و (النون) نون التوكيد الثقيلة، و الفاعل ضمير مستتر تقديره نحن (اللام) حرف جرّ و (الكاف) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (تؤمنن)، (الواو) عاطفة (لنرسلن) مثل لتؤمنن (مع) ظرف مكان منصوب متعلّق ب

(نرسلن)، و (الكاف) ضمير مضاف إليه (بنی) مفعول به منصوب و علامة النصب الياء
(إسرائيل) مضاف إليه مجرور و علامة الجرّ الفتحه.

آیه 135

آیه	فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجَزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوءِ
ت	پس هنگامی که عذاب را تا مدتی که [می باید همه] آنان به پایان مهلت آن می رسیدند از ایشان برطرف می کردیم، پس چون عذاب را از ایشان برداشتیم تا هنگامی که بآن رسیده اند (تا وقتی که غرق شدند و آب از سرشان گذشت) ناگهان عهد و پیمان شکستند (ایمان نیاوردند)(فیض)
تف	جمله "إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْغُوءِ" متعلق است به جمله "كشفتنا"، و از این دو جمله بر می آید عهدهایی که بین موسی و قوم فرعون می گذشته مؤجل به مدت معینی بوده، مثلا اگر موسی (ع) می گفته که خداوند این عذاب را از شما بر می دارد به شرطی که ایمان بیاورید و بنی اسرائیل را با من روانه کنید در آخر اضافه می کرده که اگر تا فلان مدت به این عهد وفا نکردید عذاب مرتفع نخواهد شد.
ادب	(الفاء) عاطفة (لَمَّا) مثل الأول (كشفتنا عنهم الرجز) مثل كشفت عنا الرجز (إلى أجل) جارّ و مجرور متعلق ب (كشفتنا)، (هم) ضمير منفصل مبنيّ في محلّ رفع مبتدأ (بالغو) خبر مرفوع و علامة الرفع الواو، و حذف النون للإضافة و (الهاء) ضمير مضاف إليه
آیه	إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ

[Commented] p23: شکستن. و آن نظیر نقض است که گذشت. در مجمع آنرا نقض عهد گفته عهدیکه لازم الوفاء است

ت	به دور از انتظار پیمانشان را می شکستند.
تف	(إذا) حرف مفاجأة (هم) مثل الأول (ینکثون) مضارع مرفوع .. و الواو فاعل.
ادب	

آیه 136

آیه	فَأَنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ
ت	سرانجام از آنها انتقام گرفتیم و آنها را در دریا غرق کردیم،
تف	
ادب	(الفاء) عاطفة في الموضعين، «انتقمنا» مثل كشفت (من) حرف جرّ و (هم) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (انتقمنا)، (أغرقنا) مثل كشفت و (هم) ضمير مفعول به (في اليمّ) جارّ و مجرور متعلّق ب (أغرقناهم)،
آیه	بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ
ت	زیرا آیات و نشانه‌های ما را تکذیب کردند و (به کلی) از آنها در غفلت بودند.
تف	
ادب	(الباء) حرف جرّ (أنّ) حرف مشبّه بالفعل - ناسخ - و (هم) ضمير في محلّ نصب اسم أنّ (كذبوا) مثل قالوا (بآيات) جارّ و مجرور متعلّق ب (كذبوا) و (نا) ضمير مضاف إليه. و

[Commented p24]: يَمّ یعنی دریا
يَمّام - پرنده کوچکی است

<p>المصدر المؤول (أنهم كذبوا) في محلّ جرّ بالباء متعلّق ب (أغرقناهم)، و الباء سببِيَّة. (الواو) عاطفة (كانوا) فعل ماض ناقص - ناسخ - مبنىّ على الضمّ .. و الواو اسم كان (عنها) مثل عنّا متعلّق ب (غافلين)، (غافلين) خبر كانوا منصوب و علامة النصب الياء.</p>

آيه 137

آيه	وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ
ت	و ارث داديم به گروهی که همواره (از سوی فرعونيان) ضعيف و ناتوان شمرده می شدند،
تف	
ادب	(الواو) استثنائية. (أورثنا) فعل ماض مبنىّ على السكون .. و (نا) ضمير في محلّ رفع فاعل (القوم) مفعول به أوّل منصوب (الذين) اسم موصول مبنىّ في محلّ نصب نعت للقوم (كانوا) مثل المتقدّم ، (يستضعفون) مضارع مبنىّ للمجهول مرفوع و علامة الرفع ثبوت النون .. و الواو ضمير نائب الفاعل
آيه	مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا
ت	مشرقها و مغربهای آن سرزمین را که پرخیر و برکت قرار داده بودیم (سرزمین شام و فلسطین را)
تف	(مشارق) مفعول به ثان منصوب (الأرض) مضاف إليه مجرور (الواو) عاطفة (مغارب) معطوف على مشارق منصوب و (ها) ضمير مضاف إليه (التي) اسم موصول مبنىّ في محلّ نصب نعت لمشارق الأرض و مغاربها (باركنا) مثل أورثنا (في) حرف جرّ و (ها) ضمير في

	محلّ جرّ متعلّق ب (بارکنا)،
ادب	(مشارق) مفعول به ثان منصوب (الأرض) مضاف إليه مجرور (الواو) عاطفة (مغارب) معطوف علی
آیه	وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا
ت	و تمام گشت سخن نیکوی پروردگار تو در باره بنی اسرائیل بسبب آنچه صبر و تحمل کردند
تف	«حسنى» مؤنث «احسن» و صفت «كلمة» است فرمود: " وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ " برای این است که برساند به ملک و سلطنت رسانیدن بنی اسرائیل و هلاک کردن دشمنان ایشان بر وفق قضای حتمیش بود. ... معنای " تمامیت کلمه " - تمام شدن کلمه، خارج شدن آن از مرحله قوه و استعداد به مرحله فعلیت و وقوع است، البته ناگفته نگذاریم که جهت و علت تمام شدن کلمه پروردگار در خصوص داستان بنی اسرائیل صبر ایشان بوده و لذا فرموده: " بِمَا صَبَرُوا ".
ادب	(الواو) عاطفة (تمّت) فعل ماض ... و (التاء) للتأنيث (كلمة) فاعل مرفوع (ربّ) مضاف إليه مجرور و (الكاف) ضمير مضاف إليه (الحسنى) نعت لكلمة مرفوع و علامة الرفع الضمّة المقدّرة على الألف (على بنى) جارّ و مجرور متعلّق ب (تمّت)، (إسرائيل) مضاف إليه مجرور و علامة الجرّ الفتحة (الباء) حرف جرّ (ما) حرف مصدرىّ (صبروا) فعل ماض مبنىّ على الضمّ ... و الواو فاعل. و المصدر المؤول (ما صبروا) فى محلّ جرّ بالباء متعلّق ب (تمّت).
آیه	وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ
ت	و نابود کردیم آنچه را که همواره فرعون وفرعونیان [از کاخ و قصرهای مجلل] و سایه بان‌های خوش نشین
تف	

[Commented [p25]: تدمیر را هلاک کردن و راغب ادخال

هلاکت در شیء گفته است

دمار بمعنی هلاکت

ادب	(الواو) عاطفة (دمرنا) مثل أورثنا (ما) اسم موصول مبنيّ في محلّ نصب مفعول به (كان) فعل ماض ناقص ناسخ، و اسمه ضمير مستتر تقديره هو يعود على ما (يصنع) مضارع مرفوع (فرعون) فاعل يصنع مرفوع (الواو) عاطفة (قوم) معطوف على فرعون مرفوع و (الهاء) ضمير مضاف إليه و معطوفة عليها.
آیه	وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ
ت	و آنچه را بر می افراشتند (باغهایی را که با داربست برپا کرده بودند، درهم کوبیدیم)
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (ما كانوا يعرشون) مثل ما كان يصنع ...

صفحه 167

از 138 تا 143

آیه 138

آیه	وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ
ت	و بنی اسرائیل را از دریا [بئی که فرعونیان را در آن غرق کردیم] عبور دادیم
تف	
ادب	(الواو) استئنافیة (جاوزنا) مثل أورثنا (بنی اسرائیل) مثل علی بنی اسرائیل متعلق ب (جاوز)،

[Commented Ip26]: جوز: گذشتن از محل با سیر در آن اصل آن از جواز و آن بمعنی مرور از چیزی بدون مانع است

	(البحر) مفعول به منصوب
آیه	فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ
ت	پس به گروهی گذر کردند که همواره بر پرستش بت‌های خود ملازمت داشتند.
تف	
ادب	(الفاء) عاطفة (أتوا) فعل ماض مبني على الضم المقدّر على الألف المحذوفة لالتقاء الساكنين .. و الواو فاعل (على قوم) جارّ و مجرور متعلّق ب (أتوا) بتضمينه معنى قدموا (يعكفون) مضارع مرفوع ... و الواو فاعل (على أصنام) جارّ و مجرور متعلّق ب (يعكفون)، (اللام) حرف جرّ و (هم) ضمير في محلّ جرّ متعلّق بنعت لأصنام
آیه	قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ
ت	گفتند: ای موسی! همان گونه که برای آنان معبودانی است، تو هم برای ما معبودی قرار بده!!
تف	معنای اینکه فرمود: "اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ" این است که "تو برای ما معبودی قرار بده هم چنان که این قوم برای خود معبودی قرار داده و درست کرده‌اند".
ادب	(قالوا) مثل صبروا (یا) حرف نداء (موسی) منادی مفرد علم مبني على الضمّ في محلّ نصب (اجعل) فعل أمر و الفاعل أنت أي: اصنع (لنا) مثل لهم متعلّق ب (اجعل)، (إلهها) مفعول به منصوب (الكاف) حرف جرّ و تشبيه (ما) اسم موصول مبنيّ في محلّ جرّ بالكاف متعلّق بمحذوف نعت ل (إلهها)، (لهم) مثل الأول، متعلّق بمحذوف صلة ما .. الجارّ و المجرور - عند ابن هشام - خبر لمبتدأ محذوف تقديره هي أي الأصنام (آلهة) بدل من الضمير المستتر في صلة ما أي كالتی استقرّت هي لهم آلهة.
آیه	قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ

[Commented [p27]: کلمه "عکوف" به معنای اقبال و روی آوردن و ملازمت نمودن آن به چیزی است بر سبیل تعظیم بمعنی حبس و منع نیز آمده است
العُكُوف: روی آوردن بر چیزی و ثبات بر آن بصورت بزرگداشت و تعظیم آن.

ت	موسی گفت: قطعاً شما گروهی هستید که جهالت و نادانی می‌ورزید.
تف	
ادب	(قال) فعل ماض، و الفاعل هو (إنّ) حرف مشبّه بالفعل - ناسخ - و (کم) ضمیر فی محلّ نصب اسم إنّ (قوم) خبر إنّ مرفوع (تجهلون) مثل یعکفون.

آیه 139

آیه	إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبَرُّوْنَ مَا هُمْ فِيهِ
ت	بی‌تردید آنچه اینان در آن قرار دارند [و آن عقاید شرک‌آلود و آیین بت‌پرستی است] نابود شده و فاسد است.
تف	مقصود از " ما هُم فِيهِ " روش بت‌پرستی است که آن را معمول می‌داشتند، و مراد از " ما كَانُوا يَعْمَلُونَ " طرز عبادت کردن آنان است
ادب	(إنّ) حرف توكید و نصب (ها) للتنبیه (أولاء) اسم إشارة مبنيّ في محلّ نصب اسم انّ (متّبرّ) خبر مرفوع (ما) اسم موصول مبنيّ في محلّ رفع نائب فاعل لاسم المفعول متّبرّ (هم) ضمير منفصل مبنيّ في محلّ رفع مبتدأ (في) حرف جرّ و (الهاء) ضمير في محلّ جرّ متعلّق بخبر هم
آیه	وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
ت	و آنچه همواره انجام می‌دهند، باطل و بیهوده است.
تف	

[Commented [p28]: کلمه " متبر " از ماده " تبار " به معنای هلاک است
التَّبَرُّ یعنی بزرگ، و هلاکت و شکستن

ادب	(الواو) عاطفة (باطل) معطوفة على متبّر مرفوع مثله (ما) حرف مصدرى « (كانوا) فعل ماض ناقص - ناسخ - مبنى على الضمّ ... و الواو ضمير اسم كان (يعملون) مضارع مرفوع .. و الواو فاعل.
-----	---

آیه 140

آیه	قَالَ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْعِيكُمْ إِلَهًا
ت	گفت: آیا بجز خداوند معبودی برای شما بطلبم
تف	
ادب	(قال) فعل ماض و الفاعل هو (الهمزة) للاستفهام الإنكارى التوبيخى التعجّبى (غير) مفعول به مقدم (اللّه) لفظ الجلالة مضاف إليه مجرور (أبغى) مضارع مرفوع و علامة الرفع الضمة المقدّرة على الياء، و الفاعل ضمير مستتر تقديره أنا و (كم) ضمير مفعول به على حذف اللام، و الأصل أبغى لكم (إلها) تمييز لغير منصوب
آیه	وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ
ت	در حالی که اوست که شما را بر جهانیان (مردم زمانتان) برتری داده است؟!
تف	
ادب	(الواو) واو الحال (هو) ضمير مبتدأ (فضّل) فعل ماض، و الفاعل هو و (كم) ضمير مفعول به (على العالمين) جارّ و مجرور متعلّق ب (فضّلکم)، و علامة الجرّ الياء.

آیه 141

آیه	وَ إِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ	
ت	و (یاد آرید) هنگامی که شما را از فرعونیان نجات دادیم، که شما را سخت شکنجه می‌کردند.	
تف		
ادب	(الواو) استثنائیة (إذ) اسم ظرفیّ فی محلّ نصب مفعول به لفعل محذوف تقدیره اذکروا (أنجینا) فعل ماض و فاعله و (کم) ضمیر مفعول به (من آل) جارّ و مجرور متعلّق ب (أنجینا)، (فرعون) مضاف إليه مجرور و علامة الجرّ الفتحه (یسومون) مضارع مرفوع و علامة الرفع ثبوت النون ... و الواو ضمیر فاعل و (کم) مثل الآخر (سوء) مفعول به ثان منصوب (العذاب) مضاف إليه مجرور	
آیه	يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ	
ت	پسرانتان را بیرحمانه می‌کشتند و زنانتان را (برای بیگاری) زنده نگه می‌داشتند	
تف		
ادب	(یقتلون) مثل یسومون (أبناء) مفعول به منصوب و (کم) ضمیر مضاف إليه (الواو) عاطفة (یستحیون نساءکم) مثل یقتلون أبناءکم	

[Commented p29]: کلمه "یسومونکم" از "سام، یسوم" به معنای خوار داشتن و ذلیل کردن است

[Commented p30]: "یقتلون" از مصدر "تقتیل" است که به معنای زیاده‌روی در کشتن است

آیه	وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ
ت	و در این (کار برای شما) ابتلا و امتحان بزرگی از جانب پروردگارتان بود.
تف	جمله " وَ فِي ذَلِكُمْ " اشاره به شکنجه‌هایی باشد که بنی اسرائیل از آل فرعون می‌دیدند.
ادب	(الواو) استثنایه (فی) حرف جرّ (ذلكم) اسم اشاره مبنيّ في محلّ جرّ متعلّق بمحذوف خبر مقدّم .. و (اللام) للبعد و (الكاف) للخطاب (بلاء) مبتدأ مؤخر مرفوع (من ربّ) جارّ و مجرور متعلق بمحذوف نعت لبلاء و (كم) ضمير مضاف إليه (عظيم) نعت ثان لبلاء مرفوع «1» جمله: «أنجيناكم ...» في محلّ جرّ مضاف إليه.

آیه 142

آیه	وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً
ت	و با موسی سی شب وعده گذاشتیم (سی شبانه روز که جهت آماده شدن برای دریافت تورات عبادت کند)
تف	
ادب	«وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى» فعل ماض و فاعل و مفعول به أول. «ثَلَاثِينَ» مفعول به ثان. «لَيْلَةً» تمییز. و الجملة مستأنفة.
آیه	وَ اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً

[Commented p31]: کلمه " میقات " معنایش نزدیک به معنای کلمه " وقت " است و تقریباً همان معنا را می‌دهد، و فرق آن دو بطوری که صاحب مجمع البیان گفته این است که: میقات آن وقت معین و محدودی است که بنا است در آن وقت عملی انجام شود، بخلاف وقت که به معنای زمان و مقدار زمانی هر چیز است، و لذا در حج می‌گویند: میقات‌های حج یعنی آن مواضعی که برای بستن احرام معین شده.

ت	و آن را با ده شب دیگر کامل کردیم، پس قرار وعده پروردگارش به چهل شب پایان یافت.
تف	
ادب	«وَ أَتَمَمْنَاهَا» فعل ماض و نا فاعله و الها مفعوله. «بِعَشْرٍ» متعلقان بالفعل قبلهما، و الجملة معطوفة. «فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ» فعل ماض و فاعله. «أَرْبَعِينَ» مفعوله، و الجملة معطوفة. «لَيْلَةً» تمييز.
آیه	وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي
ت	و موسی (هنگامی که به میقات می رفت) به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشینی کن
تف	
ادب	«قَالَ مُوسَى» فعل ماض و فاعل. «لِأَخِيهِ» اسم مجرور و علامة جره الياء لأنه من الأسماء الخمسة. و الهاء ضمير متصل فی محل جر بالإضافة. «هَارُونَ» بدل مجرور بالفتحة نيابة عن الكسرة ممنوع من الصرف للعلمية و العجمة، و الجملة معطوفة. «اخْلُفْنِي» فعل أمر مبني على السكون و النون للوقاية، و الياء مفعول به و الفاعل تقديره أنت. «فِي قَوْمِي» متعلقان بالفعل قبلهما.
آیه	وَ أَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ
ت	و به اصلاح پرداز و از راه فسادانگیزان پیروی مکن.
تف	
ادب	«وَ أَصْلِحْ» عطف على اخلف. «وَ لَا تَتَّبِعْ» لا ناهية و مضارع مجزوم بلا الناهية، و الفاعل أنت. «سَبِيلَ» مفعول به. «الْمُفْسِدِينَ» مضاف إليه و الجملة معطوفة.

آیه 143

آیه	وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ
ت	و چون موسی به وعده‌گاه ما آمد و پروردگارش با وی (بدون واسطه) سخن گفت
تف	
ادب	(الواو) عاطفه (لَمَّا) ظرف بمعنی حین متضمّن معنی الشرط مبنیّ فی محلّ نصب متعلّق بالجواب قال (جاء) فعل ماض (موسی) فاعل مرفوع و علامة الرفع الضمّة المقدّرة علی الألف (لمیقات) جارّ و مجرور متعلّق ب (جاء)، و (نا) ضمیر مضاف إلیه (الواو) عاطفه (کلم) مثل جاء و (الهاء) ضمیر مفعول به (ربّ) فاعل مرفوع و (الهاء) مضاف إلیه
آیه	قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ
ت	، عرض کرد: پروردگارا (خود را) به من نشان ده تا به تو بنگرم (و تو را به رؤیت خاص باطنی که پس از مشاهده همه مظاهر جلال و جمال دنیوی و اخروی حاصل می‌شود ببینم)
تف	
ادب	(قال) مثل جاء، و الفاعل هو (ربّ) منادی مضاف منصوب و علامة النصب الفتحة المقدّرة علی ما قبل یاء المتکلم المحذوفة و هی المضاف إلیه (أرنی) فعل أمر، دعائی، مبنیّ علی حذف حرف العلة .. و (النون) للوقایة، و (الیاء) ضمیر مفعول به، و الفاعل ضمیر مستتر تقدیره أنت (أنظر) مضارع مجزوم، جواب الطلب، و الفاعل ضمیر مستتر تقدیره أنا (إلی) حرف جرّ و (الكاف) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق ب (أنظر)،

آیه	قالَ لَنْ تَرَانِي
ت	گفت: هرگز مرا (در دنیا به چنین رؤیتی) نخواهی دید،
تف	<p>اگر موسی (ع) در آیه مورد بحث تقاضای دیدن خدا را کرده غرضش از دیدن غیر این دیدن بصری و معمولی بوده، و قهرا جوابی هم که خدای تعالی به وی داده نفی دیدنی است غیر این دیدن، چه این نحو دیدن امری نیست که سؤال و جواب بردار باشد، موسی آن را تقاضا کند و خداوند دست رد به سینه‌اش بزند.... مراد از این رؤیت قطعی‌ترین و روشن‌ترین مراحل علم است، و تعبیر آن به رؤیت برای مبالغه در روشنی و قطعیت آن است... موسی همان کسی است که عصای خود را می‌انداخت و فورا اژدهایی دمان می‌شد و هزاران هزار مارها و طناب‌ها را می‌بلعید، این همان کسی است که دریا را شکافت و در یک لحظه هزاران هزار از آل فرعون را در آن غرق کرد، و کوه را از ریشه کند و بر بالای سر بنی اسرائیل مانند سایه نگهداشت، موسی صاحب چنین معجزاتی بود که به مراتب هول‌انگیزتر از متلاشی شدن کوه بوده، پس چگونه تصور می‌شود در این قضیه از ترس مرده و یا بیهوش شده باشد،</p>
ادب	<p>(قال) مثل الأول (لن) حرف نفی نصب (ترانی) مضارع منصوب و علامة النصب الفتحه المقدره على الألف ... و (النون) للوقایه، و (الیاء) ضمیر مفعول به، و الفاعل أنت</p>
آیه	وَ لَكِنْ أَنْظِرْ إِلَى الْجِبَلِ فَإِنَّ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي
ت	<p>و لکن به سوی این کوه بنگر، اگر در جای خود ثابت ماند تو هم مرا خواهی دید (استعداد وجودیت بر این رؤیت کمتر از استعداد کوه است در برابر تجلی من).</p>
تف	<p>(الواو) عاطفه (لکن) حرف استدراک (انظر) فعل امر و الفاعل أنت (إلى الجبل) جارّ و مجرور متعلّق ب (انظر)، (الفاء) عاطفه (إن) حرف شرط جازم (استقرّ) ماض مبنيّ في محلّ جزم فعل الشرط (مکان) منصوب على نزع الخافض أي بمكانه ... و (الهاء) ضمیر مضاف إليه (الفاء)</p>

رابطه لجواب الشرط (سوف) حرف استقبال (ترانی) مثل الأول	
ادب	
آیه	فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا
ت	پس چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد آن را خرد و غبار کرد و موسی بی‌هوش افتاد
تف	کوهی در مقابل موسی (ع) مشهود بوده که خدای تعالی با لام عهد (الجبیل) اشاره به آن نموده
ادب	<p>(الفاء) عاطفه (لَمَّا تَجَلَّى) مثل لَمَّا جاء، و بناء الفتح مقدّر على الألف (رَبُّهُ) مثل الأول (للجبیل) جارّ و مجرور متعلّق ب (تَجَلَّى)، (جعلهُ) مثل كَلَّمَهُ (دَكًّا) مفعول به ثان منصوب أي مدكوكا (الواو) (الواو) عاطفه (خَرَّ) مثل جاء (موسى) فاعل كالمتقدّم، (صعقا) حال منصوبه (دَكًّا)، مصدر سماعيّ لفعل دكّ باب نصر، وزنه فعل بفتح فسكون.</p> <p>(صعقا)، صفة مشبّهة من فعل صعق يصعق باب فرح، وزنه فعل بفتح فكسر.</p>
آیه	فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ
ت	و چون به هوش آمد گفت: تو (از دیده شدن با چشم) پاک و منزهی، به سویت بازگشتم و من نخستین گرونده‌ام.
تف	
ادب	<p>(فَلَمَّا أَفَاقَ) مثل فَلَمَّا تَجَلَّى (قال) مثل الأول (سبحانك) مفعول مطلق لفعل محذوف .. و (الكاف) ضمير مضاف إليه (تبت) فعل ماض و فاعله (إلى) حرف جرّ و (الكاف) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (تبت)، (الواو) عاطفه (أنا) ضمير مبنيّ في محلّ رفع مبتدأ (أَوَّلُ) خبر مرفوع (المؤمنين) مضاف إليه مجرور و علامة الجرّ الباء.</p> <p>(أفاق)، الألف فيه منقلبه عن واو لأنّ مجردة فاق يفوق فوقا، فلَمَّا جاءت الواو متحركة بعد</p>

[Commented p32]: کلمه " تجلی " که در آخر این آیه آمده است به معنای قبول جلاء و ظهور است

[Commented p33]: کلمه " دک " مصدر و به معنای کوبیدن به محکمی است، و در این آیه به معنای اسم مفعول (مدکوک) است، و معنای " جَعَلَهُ دَكًّا " این است که خداوند آن کوه را مدکوک و کوبیده می‌کرد،

[Commented p34]: کلمه " خر " از " خرور " به معنای سقوط است

[Commented p35]: " صعقا " از " صعقة " است که به معنای مرگ و بیهوشی و از کار افتادن حواس و بطلان ادراک می‌باشد

[Commented p36]: " افاقه " برگشتن به حالت سلامت عقل و حواس را گویند، مثلا گفته می‌شود: " فلانی از حالت غش افاقه پیدا کرد " یعنی به حال عادی و استقامت درک و شعور برگشت.

صفحه 168

از 144 تا 149

آیه 144

آیه	قال يا موسى إني	اصطَفَيْتُكَ	عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي
ت	[خدا] فرمود: ای موسی! من تو را به [ابلاغ] پیام‌هایم و به سخن گفتنم با تو بر همه مردم برگزیدم		
تف	مقصود از "رسالات" معارف الهی از قبیل اوامر، نواهی، حکم و شرایعی است که پیغمبران (ع) مامور به تبلیغ آنها می‌شوند		
	مقصود از "کلام" که در آیه است آن خطاب‌هایی است که خداوند بدون واسطه فرشته به موسی (ع) نموده		
ادب	(قال) مثل الأول (یا) حرف نداء (موسی) منادی مفرد علم مبنی علی الضمّ المقدّر فی محلّ نصب (إنّ) حرف مشبّه بالفعل - ناسخ - و (الباء) ضمیر فی محلّ نصب اسم إنّ (اصطفیت) فعل ماض مبنی علی السکون و فاعله و (الكاف) ضمیر مفعول به (علی الناس) جارّ و مجرور متعلّق ب (اصطفیتک)، (برسالات) جارّ و مجرور متعلّق ب (اصطفیت) و (الباء) ضمیر مضاف إلیه (الواو) عاطفة (بکلامی) مثل برسالاتی إعرابا و تعلیقا		

[Commented [p37]: فرق میان کلمه "اصطفاء" و کلمه "اختیار" این است که اصطفاء معنای اختیار را می‌دهد به اضافه اینکه در آن تصفیه نیز نهفته، و لذا در آیه مورد بحث با کلمه "علی" متعدی شده و "ناس" را مفعول گرفته.

آیه	فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ
ت	پس آنچه را [از پیام‌هایم] به تو دادم، دریافت کن، [وبه کار بند] و از سپاس‌گزاران باش.
تف	
ادب	(الفاء) رابطهٔ لجواب شرط مقدر (خذ) فعل أمر، و الفاعل أنت (ما) اسم موصول مبنی فی محلّ نصب مفعول به (آتیت) مثل اصطفت و المفعول الثانی محذوف آی آتیتک ایاه (الواو) عاطفه (کن) فعل أمر ناقص، و اسمه ضمیر مستتر تقدیره أنت (من الشاکرین) جارّ و مجرور متعلّق بمحذوف خبر کن، و علامهٔ النصب الیاء.

آیه 145

آیه	وَ كَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ
ت	و نوشتیم برای او در الواح (تورات) از هر موضوعی پندی، و برای هر چیزی (از امور اعتقادی و عملی مردم) تفصیلی
تف	کلمه "من" در جمله "مِنْ كُلِّ شَيْءٍ" به شهادت سیاق بعدیش، تبعیض را می‌رساند، و از ظاهر سیاق بر می‌آید که کلمه "موعظه" بیان "كُلِّ شَيْءٍ" است و جمله "وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ" عطف است بر آن، و اگر "تفصیلاً" را نکره آورده برای این است که ابهام و تبعیض را افاده کند... بنا بر این، آیه شریفه به خوبی دلالت دارد بر اینکه تورات نسبت به معارف و شرایی که مورد نیاز بشر است کتاب کاملی نیست

[Commented ip38]: "لوح" به معنای آن صفحه‌ای است که برای کتابت تهیه شده، و از این جهت آن را لوح می‌خوانند که آن نوشته را ظاهر می‌سازد، مانند "لاح، یلوح" که به معنای ظاهر شدن است، مثلاً می‌گویند: "لاح البرق" یعنی برق ظاهر گردید.

ادب	(الواو) استثنائية (کتبنا) فعل ماض مبني على السكون .. و (نا) ضمير فاعل (اللام) حرف جرّ و (الهاء) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (کتبنا)، (في الألواح) جارّ و مجرور متعلّق ب (کتبنا)، (من كلّ) جارّ و مجرور متعلّق بمحذوف حال من موعظة (شئ) مضاف إليه مجرور (موعظة) مفعول به منصوب (تفصيلا) معطوف على موعظة بالواو، منصوب (لكلّ) جارّ و مجرور متعلّق ب (تفصيلا) (شئ) مثل الأول.
آیه	فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ أُمِّرْ قَوْمَكَ يَا خُدُّوا بِأَحْسَنِهَا
ت	(و گفتیم) پس آن را با همه نیرو فراگیر و قوم خود را فرمان ده تا نیکوترین آنها را فراگیرند (واجبات را بگیرند و محرمات را رها کنند)،
تف	محکم گرفتن کنایه است از اینکه آن را شوخی و سرسری فرض نکند بلکه جدیش بگیرد و در آن رعایت احتیاط را بکند "بأَحْسَنِهَا" ضمیر "ها" به آن مواظ و آداب و شرایعی بر می‌گردد
ادب	(الفاء) عاطفة (خذ) فعل أمر، و الفاعل أنت و (ها) ضمير مفعول به (بقوة) جارّ و مجرور متعلّق بحال من فاعل خذ أي متلبّسا (الواو) عاطفة (أؤمر) مثل خذ (قوم) مفعول به منصوب و (الكاف) ضمير مضاف إليه (يأخذوا) مضارع مجزوم جواب الطلب و علامة الجزم حذف النون .. و الواو فاعل (بأحسن) جارّ و مجرور متعلّق ب (يأخذوا) بتضمينه معنی يتمسّكوا، و علامة الجرّ الكسرة و (ها) ضمير مضاف إليه
آیه	سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ
ت	به زودی سرای فاسقان را به شما نشان می‌دهم (ویرانه‌های مساکن عاد و ثمود و فرعونیان را در دنیا و جایگاه‌های ابدی جهنمشان را در آخرت). نظر علام چیز دیگر است.
تف	از ظاهر سیاق بر می‌آید که مراد از این فاسقان آن کسانی باشد که با زیر بار نرفتن هدایت موسی و نپذیرفتن دستور اخذ به احسن، مرتکب فسق شده‌اند

ادب	(السين) حرف استقبال (أورى) مضارع مرفوع و علامة الرفع الضمة المقدرة على الياء و (كم) ضمير مفعول به أول، و الفاعل ضمير مستتر تقديره أنا (دار) مفعول به ثان منصوب (الفاستين) مضاف إليه مجرور و علامة الجرّ الياء.
------------	--

آیه 146

آیه	سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ
ت	به زودی باز می‌دارم از [فهم] آیاتم کسانی را که در روی زمین به ناحق گردنکشی و تکبر می‌کنند
تف	در این آیه تکبر در زمین به قید "بغیر حق" مقید شده و حال آنکه تکبر در زمین جز به غیر حق نیست، هم چنان که در جای دیگر "بغی ستمگری و فساد انگیزی" در زمین مقید به همین قید شده، در صورتی که همیشه بغی به غیر حق هست، و دو قسم نیست یکی به حق و یکی دیگر به غیر حق. جواب این شبهه این است که این گونه تقييدها در حقيقت توضیح است نه تقييد، و غرض از این توضیح این است که بفهماند تکبر و یا بغی از این جهت مذموم است که به غیر حق است، پس قیدش توضیحی است نه احترازی
ادب	(سأصرف) مثل سأوری (عن آیات) جارّ و مجرور متعلّق ب (أصرف)، و علامة الجرّ الكسرة المقدّرة على ما قبل الياء و (الياء) ضمير مضاف إليه (الذين) اسم موصول مبنيّ في محلّ نصب مفعول به (يتكبرون) مضارع مرفوع .. و الواو فاعل (في الأرض) جارّ و مجرور متعلّق ب (يتكبرون)، (بغير) جارّ و مجرور حال من فاعل يتكبرون (الحقّ) مضاف إليه مجرور

آیه	وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَآءَ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوهَا
ت	که اگر هر آیه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند
تف	
ادب	و (إن) حرف شرط جازم (يروا) مضارع مجزوم فعل الشرط و علامة الجزم حذف النون و الواو فاعل (كلّ) مفعول به منصوب (آية) مضاف إليه مجرور (لا) حرف نفی (يؤمنوا) مضارع مجزوم جواب الشرط الواو فاعل (الباء) حرف جرّ و (الهاء) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (يؤمنوا)،
آیه	وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا
ت	و چون راه هدایت را مشاهده کنند، آن را راه و رسم زندگی نگیرند
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (إن يروا سبيل ...) مثل نظيرتها المتقدّمة و (الهاء) في (يتخذوه) مفعول به أوّل (سبيلا) مفعول به ثان منصوب
آیه	وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الغَىِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا
ت	و اگر راه گمراهی را ببینند، آن را راه و روش خود گیرند
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (إن يروا ...) الثانية تعرب مثل الأولى
آیه	ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
ت	این [بازداشتن از فهم آیاتم] به سبب آن است که آیات ما را تکذیب کردند
تف	

ادب	(ذلك) اسم إشارة مبنيّ في محلّ رفع مبتدأ .. و (اللام) للبعد، و (الكاف) للخطاب، و الإشارة إلى الصرف (الباء) حرف جرّ (أنّ) حرف مشبّه بالفعل - ناسخ - و (هم) ضمير في محلّ نصب اسم أنّ (كذبوا) فعل ماض مبنيّ على الضمّ .. و الواو فاعل (بآيات) جارّ و مجرور متعلّق ب (كذبوا)، و (نا) ضمير مضاف إليه
آيه	وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ
ت	و از آنها غافل و بی خبر بودند.
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (كانوا) ماض ناقص - ناسخ - مبنيّ على الضمّ ... و الواو اسم كان (عنها) مثل بها متعلّق ب (غافلين) و هو خبر كان منصوب و علامة النصب الياء.

آيه 147

آيه	وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
ت	و آنان که آیات ما و دیدار آخرت را تکذیب کردند، اعمالشان تباه و بی اثر شد.
تف	
ادب	«وَ الَّذِينَ» اسم موصول في محلّ رفع مبتدأ. «كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» فعل ماض تعلق به الجار و المجرور و الواو فاعله، و الجملة صلة الموصول لا محلّ لها. « (الواو) عاطفة (لقاء) معطوفة على آيات مجرور مثله (الآخرة) مضاف إليه مجرور (حبطت) فعل ماض ... و (التاء) للتأنيث (أعمال) فاعل مرفوع (هم) ضمير مضاف إليه

آیه	هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
ت	آیا جز به آنچه همواره [بر طبق کفر و انحرافشان] انجام می‌دادند، کیفر داده می‌شوند؟!
تف	کنايه است از اینکه ایشان به هیچ عملی پاداش و ثواب داده نمی‌شوند
ادب	(هل) حرف استفهام بمعنی النفی (يجزون) مضارع مبنی للمجهول مرفوع .. و الواو ضمیر فی محلّ رفع نائب الفاعل (إلا) أداة حصر (ما) اسم موصول مبنی فی محلّ نصب مفعول به علی حذف مضاف ای جزاء ما كانوا ... (كانوا) مثل السابق (يعملون) مثل يتكبرون

آیه 148

آیه	وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا
ت	و قوم موسی پس از [رفتن] او [به میعادگاه پروردگار]، از زیورهای خود مجسمه گوساله‌ای ساختند که صدای گاو داشت!
تف	
ادب	(الواو) استئنافیة (اتخذ) فعل ماض (قوم) فاعل مرفوع (موسی) مضاف إليه مجرور و علامة الجرّ الفتحة المقدّرة علی الألف للتعدّر، و هو ممنوع من الصرف (من بعد) جارّ و مجرور متعلّق ب (اتخذ)، و (الهاء) ضمیر مضاف إليه (من حلیّ) جارّ و مجرور متعلّق بحال من (عجلا)، و (هم) ضمیر مضاف إليه (عجلا) مفعول به أوّل منصوب (جسدا) نعت ل (عجلا)

[Commented p40]: "حلی" که در اصل بر وزن فاعول بوده جمع "حلی" - به فتح حاء و سکون لام- است، و این کلمه به معنای چیزهایی است که آدمی خود را با آن زینت می‌دهد از قبیل طلا، نقره و امثال آن.

[Commented p41]: "خوار" به معنای آواز مخصوصی است که گاوها دارند

<p>بمعنی مجسّد، منصوب، (اللام) حرف جرّ و (الهاء) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق بخبر مقدّم (خوار) مبتدأ مؤخر مرفوع.</p>	
<p>آیه</p> <p>أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ</p>	
<p>ت</p> <p>آیا نمی‌دیدند که آن مجسمه با آنان سخن نمی‌گوید و آنان را به راهی هدایت نمی‌کند؟! [ولی با روشن بودن این حقیقت که مجسمه‌ای بیش نیست و هیچ کاری از دستش بر نمی‌آید] آن را [به عنوان معبودی برای پرستش] گرفتند</p>	
<p>تف</p>	
<p>ادب</p> <p>(الهمزة) للاستفهام الإنكاريّ (لم) حرف نفی و قلب و جزم (يروا) مضارع مجزوم و علامة الجزم حذف النون .. و الواو فاعل (أنّ) حرف مشبّه بالفعل - ناسخ - و (الهاء) ضمیر فی محل نصب اسم أنّ (لا) حرف نفی (يكلّم) مضارع مرفوع و (هم) ضمیر مفعول به و الفاعل ضمیر مستتر تقدیره هو (الواو) عاطفة (لا يهديهم) مثل لا يكلّمهم (سبيلا) مفعول به ثان منصوب. و المصدر المؤول (أنّه لا يكلّمهم) فی محلّ نصب سدّ مسدّ مفعولی يروا .. أو المفعول الواحد. (اتّخذوا) مثل الاول و الواو فاعل و (الهاء) ضمیر مفعول به أوّل، و المفعول الثاني محذوف تقدیره إلها</p>	
<p>آیه</p> <p>وَ كَانُوا ظَالِمِينَ</p>	
<p>ت</p> <p>و [در صورتی که در این انتخاب] از ستمکاران بودند</p>	
<p>تف</p>	
<p>ادب</p> <p>(الواو) عاطفة (كانوا ظالمين) مثل كانوا غافلين.</p>	

آیه 149

آیه	وَ لَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا
ت	هنگامی که به شدت پشیمان شدند [و به باطل بودن گوساله‌پرستی آگاه گشتند] و دانستند که قطعاً گمراه شده‌اند،
تف	در مجمع البیان فرموده: معنای جمله "سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ" این است که بلا در دست‌هایشان قرار گرفت، یعنی طوری بلا بر ایشان مسلط شد که گویی دست‌هایشان در آن بود، و این تعبیر را غالباً در باره نادمی‌نی که به آثار سوء عمل گذشته‌شان مبتلا شده‌اند و این ابتلاء را پیش‌بینی نمی‌کردند بکار برده و گفته می‌شود "سقط فی یده"، البته "اسقط فی یده" هم گفته می‌شود، و لیکن اولی فصیح‌تر است.
ادب	(الواو) عاطفه (لَمَّا) ظرف بمعنی حین متضمن معنی الشرط مبنیّ فی محلّ نصب متعلّق بالجواب قالوا (سقط) ماض مبنیّ للمجهول (فی أیدی) جارّ و مجرور فی محلّ رفع نائب الفاعل و (هم) ضمیر مضاف إلیه (الواو) عاطفه (رأوا) فعل ماض و فاعله (أنهم) مثل أنّه «1»، (قد) حرف تحقیق (ضلّوا) مثل رأوا
آیه	قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ يَعْفِرْ لَنَا لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ
ت	گفتند: اگر پروردگارمان به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، یقیناً از زیانکاران خواهیم بود
تف	
ادب	(قالوا) مثل رأوا (اللام) موطنه للقسم (إن) حرف شرط جازم (لم) حرف نفی (یرحمنا) مضارع مجزوم فعل الشرط .. و (نا) ضمیر مفعول به (ربّ) فاعل مرفوع و (نا) ضمیر مضاف إلیه (الواو) عاطفه (یعفر) مضارع مجزوم معطوفه علی (یرحمنا)، و (لنا) متعلق ب (یعفر) (اللام)

لام القسم (نکونن) مضارع ناقص - ناسخ - مبنی علی الفتح فی محلّ رفع .. و (النون) نون التوکید و اسمه ضمیر مستتر تقدیره نحن (من الخاسرین) جارّ و مجرور متعلّق بمحذوف خبر نکونن، و علامة الجرّ الياء.

صفحه 169

از 150 تا 155

آیه 150

آیه	وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا		
ت	و هنگامی که موسی [پس از آگاهی از آن پیش آمد خطرناک] خشمگین و بسیار اندوهناک به سوی قومش بازگشت،		
تف			
ادب	«وَلَمَّا» الواو عاطفة و لما الحينية الشرطية ، فعل ماض (موسی) فاعل مرفوع و علامة الرفع الضمة المقدرة على الألف ممنوع من التنوين (إلى قوم) جارّ و مجرور متعلّق به (رجع)، و (الهاء) ضمیر مضاف إليه (غضبان) حال منصوبة ممنوع من التنوين للوصفية و زيادة الألف و النون (أسفا) حال ثانية منصوبة (غضبان) صفة مشبّهة من فعل غضب يغضب باب فرح، وزنه فعلان بفتح فسكون. (أسفا)، صفة مشبّهة من فعل أسف يأسف باب فرح، وزنه فعل بفتح فکسر.		
آیه	قَالَ بئسما خلقتُمونى مِنْ بَعْدى		

[Commented p42]: غضب جوشش و غلبان خون قلب است برای انتقام.

[Commented p43]: از "أسف" است که به معنای شدت غضب و اندوه است

ت	گفت: پس از من بد جانشینانی برآیم بودید،
تف	
ادب	(قال) ماض (بئس) فعل ماض جامد لإنشاء الذمّ، و الفاعل ضمير مستتر تقديره هي (ما) نكرة موصوفة في محلّ نصب تمييز للضمير الفاعل - أي الخلافة - و المخصوص بالذمّ محذوف تقديره خلافتكم (خلفتكم) فعل ماض مبنيّ على السكون ... و (تم) ضمير فاعل و (الواو) زائدة هي إشباع حركة الميم و (النون) للوقاية و (الياء) ضمير مفعول به (من بعد) جارّ و مجرور متعلّق ب (خلفتكموني)، و (الياء) ضمير مضاف إليه
آیه	أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ
ت	آیا [با پرسش گوساله] بر فرمان پروردگارتان [که در تورات آمده] پیشی گرفتید [و صبر نکردید تا من بیایم و فرمان خدا را به شما ابلاغ کنم؟]
تف	"عجلت امرا کذا" معنایش این است که تو فلان کار را قبل از رسیدن موقعش انجام دادی در نتیجه معنای آیه این می‌شود: وقتی موسی به سوی قوم خود بازگشت در حالی که خشمگین و اسفناک بود- چون خدای تعالی او را در هنگام مراجعتش از گمراهی و گوساله‌پرستی قومش خبر داده بود- ایشان را مذمت و توبیخ نمود و گفت: چه بد جانشینانی برای من بودید، چرا از فرمان پروردگارتان پیشتر رفتید؟
ادب	(الهمزة) للاستفهام الإنکاریّ (عجلتم) مثل خلفتكم (أمر) مفعول به منصوب (ربّ) مضاف إليه مجرور و (کم) ضمير مضاف إليه
آیه	وَ أَلْقَى الْأَلْوَاخَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ
ت	و الواح را افکند و سر برادرش را گرفت [و] او را به سوی خود می‌کشید.
تف	

[Commented] p44: "عجلتم" از "عجلة" است که معنایش طلب کردن چیزی است قبل از رسیدن موقعش

[Commented] p45: سر

[Commented] p46: جرر: کشیدن

ادب	(الواو) استثنائية (ألقي) فعل ماض مبني على الفتح المقدر على الألف و الفاعل ضمير مستتر تقديره هو (الألواح) مفعول به منصوب (الواو) عاطفة (أخذ) مثل رجوع و الفاعل هو (برأس) جارّ و مجرور متعلق ب (أخذ) بتضمينه معنى مسك (أخي) مضاف إليه مجرور و علامة الجرّ الياء و (الهاء) ضمير مضاف إليه (يجرّ) مضاف إليه مجرور و علامة الجرّ الياء و (الهاء) ضمير مضاف إليه (يجرّ) مضارع مرفوع و (الهاء) ضمير مفعول به، و الفاعل هو (إلى) حرف جرّ و (الهاء) ضمير في محلّ جرّ متعلق ب (يجرّ)،
آيه	قال ابن أمّ
ت	[هارون] گفت: ای فرزند مادرم!
تف	
ادب	(قال) مثل الأول (ابن أمّ) منادى مبني على الضمّ المقدر على آخره منع من ظهوره حركة البناء الأصليّ و هو فتح الجزأين لأنه تركيب أشبه خمسة عشر في محلّ نصب
آيه	إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي
ت	این گروه مرا ناتوان و زبون شمردند، و نزدیک بود مرا به قتل برسانند،
تف	
ادب	(إنّ) حرف مشبّه بالفعل - ناسخ - (القوم) اسم إنّ منصوب (استضعفوا) مثل قالوا «2»، و (النون) للوقاية و (الياء) ضمير مفعول به (الواو) عاطفة (كادوا) فعل ماض ناقص - ناسخ - و الواو ضمير اسم كاد (يقتلون) مضارع مرفوع و علامة الرفع ثبوت النون .. و الواو فاعل و (النون) الثانية للوقاية و (الياء) مفعول به
آيه	فَلَا تُشْمِثْ بِبِي الْأَعْدَاءَ وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
ت	پس مرا با مؤاخذه کردنم دشمن شاد مکن، و [هم طراز] باگروه ستمکاران قرار مده

[Commented [p47]: از افعال مقاربه و بمعنی نزدیکی

[Commented [p48]: شمات و شماتت: شاد شدن ببلای دشمن سرزنش و شاد شدن از بلیه و گرفتاری کسی که با دیگری یا با تو دشمنی می کند.

	تف
(الفاء) عاطفة لربط المسبب بالسبب (لا) ناهية جازمة (تشمتم) مضارع مجزوم و الفاعل ضمير مستتر تقديره أنت (الباء) حرف جرّ و (الياء) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (تشمتم)، (الأعداء) مفعول به منصوب (الواو) عاطفة (لا تجعل) مثل لا تشمت و (النون) للوقاية و (الياء) مفعول به (مع) ظرف مكان منصوب متعلّق ب (تجعل)، (القوم) مضاف إليه مجرور (الظالمين) نعت للقوم مجرور و علامة الجرّ الياء.	ادب

آيه 151

	آيه
قال رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي	ت
[موسى] گفت: پروردگارا! مرا و برادرم را ببامرز،	
	تف
(قال) فعل ماض و الفاعل هو أى موسى (ربّ) منادى منصوب و علامة النصب الفتحة المقدّرة على ما قبل ياء المتكلم المحذوفة للتخفيف، و (الياء) المحذوفة مضاف إليه (اغفر) فعل أمر دعائيّ، و الفاعل أنت (اللام) حرف جرّ و (الياء) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (اغفر) (الواو) عاطفة (لأخ) جارّ و مجرور متعلّق ب (اغفر)، و علامة الجرّ الكسرة المقدّرة على ما قبل الياء و (الياء) مضاف إليه	ادب
وَ أَذْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ	آيه

ت	و ما را در رحمت درآور، که تو مهربان‌ترین مهربانانی.
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (أدخل) مثل اغفر و (نا) ضمير مفعول به (في رحمة) جارّ و مجرور متعلّق ب (أدخل)، و (الكاف) ضمير مضاف إليه (الواو) حالیه (أنت) ضمير منفصل مبتدأ فی محلّ رفع (أرحم) خبر مرفوع (الراحمین) مضاف إليه مجرور و علامة الجرّ الياء.

آیه 152

آیه	إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ
ت	بی‌تردید کسانی که گوساله را [به پرستش] گرفتند،
تف	
ادب	(إِنَّ) حرف مشبّه بالفعل - ناسخ - (الذین) اسم موصول مبنیّ فی محلّ نصب اسم إنّ (اتخذوا) فعل ماض مبنی علی الضمّ ... و الواو فاعل (العجل) مفعول به أوّل منصوب، و المفعول الثانی محذوف تقدیره إليها
آیه	سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ
ت	به زودی خواهد رسید خشمی سخت از پروردگارشان،
تف	اگر کلمه " غضب " و همچنین کلمه " ذلت " در این جمله بطور نکره یعنی بدون " الف و لام " استعمال شده برای این است که عظمت غضب و ذلت را برساند.

<p>ممکن است منظور از غضب اشاره به کشتار دسته جمعی و از بین رفتن و اسارت آنان باشد، ممکن هم هست منظور از غضب عذاب آخرت و منظور از ذلت انحطاط و خواری در دنیا بوده باشد... از ذیل آیه که فرمود: " وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ " بر می آید که این غضب و ذلت در زندگی دنیا اختصاص به قوم موسی نداشته بلکه سنتی است که خداوند آن را در حق هر ملتی که به خدا افتراء ببندد جاری می سازد</p>	
<p>(السين) حرف استقبال (ینال) مضارع مرفوع و (هم) ضمیر مفعول به (غضب) فاعل مرفوع (من ربّ) جارّ و مجرور متعلّق ب (ینال) و (هم) ضمیر مضاف إليه</p>	ادب
<p>وَ ذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا</p>	آیه
<p>و خواری و ذلتی در زندگی دنیا به آنان</p>	ت
<p></p>	تف
<p>(الواو) عاطفة (ذلة) معطوف على غضب مرفوع (في الحياة) جارّ و مجرور متعلّق بمحذوف نعت ل (ذلة) (الدنيا) نعت للحياة مجرور و علامة الجرّ الكسرة المقدّرة على الألف</p>	ادب
<p>وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ</p>	آیه
<p>و این گونه دروغ بافان را کیفر می دهیم.</p>	ت
<p></p>	تف
<p>(الواو) عاطفة (الكاف) حرف جرّ (ذلك) اسم إشارة مبنيّ في محلّ جرّ متعلّق بمحذوف مفعول مطلق عامله نجزي ... و (اللام) للبعد و (الكاف) للخطاب (نجزي) مضارع مرفوع و علامة الرفع الضمّة المقدّرة على الباء، و الفاعل ضمير مستتر تقديره نحن للتعظيم (المفترين) مفعول به منصوب و علامة النصب الباء.</p>	ادب

آیه 153

آیه	وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ آمَنُوا
ت	و آنان که مرتکب بدی‌ها شدند، سپس بعد از آن توبه کردند، ایمان آوردند
تف	ضمیری که در " من بعدها" ی اول است به سیئات و ضمیری که در دومی است به توبه بر می‌گردد
ادب	«وَ الَّذِينَ» اسم موصول مبنی علی الفتح فی محل رفع مبتداً، و الواو استثنایه و الجملة مستأنفة. «عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ» فعل ماض و فاعل و مفعول به منصوب بالكسرة نیابة عن الفتحة لأنه جمع مؤنث سالم و الجملة صلة الموصول. «ثُمَّ تَابُوا» ماض و فاعله و ثم حرف عطف (من بعد) جارّ و مجرور متعلّق ب (تابوا)، (وها) ضمیر مضاف إلیه (الواو) عاطفة (آمنوا) مثل اتّخذوا
آیه	إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ
ت	[امیدوار باشند که] یقیناً پروردگارت پس از آن [توبه وایمان] بسیار آمرزنده و مهربان است.
تف	
ادب	(إنّ) مثل السابق (ربّ) اسم إنّ منصوب و (الكاف) ضمیر مضاف إلیه (من بعدها) مثل الأول متعلّق ب (غفور) و هو خبر إنّ مرفوع (رحیم) خبر ثان مرفوع.

آیه 154

آیه	وَلَمَّا سَكَتَ	عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ	أَخَذَ الْأَلْوَاحَ		
ت	وهنگامی که خشم موسی فرو نشست، الواح را برگرفت،				
تف					
ادب	«وَلَمَّا» ظرفیه شرطیه و الواو استثناییه. «سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ» فعل ماض تعلق به الجار و المجرور و الغضب فاعله و الجملة فی محل جر بالإضافة، (عن موسی) جارّ و مجرور متعلق ب (سکت)، و علامة الجر الفتحة المقدّرة علی الألف فهو ممنوع من الصرف (الغضب) فاعل مرفوع (أخذ) فعل ماض و الفاعل هو (الألواح) مفعول به منصوب				
آیه	وَفِي	نُسَخْتِهَا	هُدًى وَ رَحْمَةً	لِلَّذِينَ هُمْ	لِرَبِّهِمْ
ت	و در نوشته هایش برای کسانی که از [مخالفت بافرمان‌های] پروردگارشان می‌ترسند، هدایت و رحمت بود.				
تف					
ادب	(الواو) حالیه (فی نسخه) جارّ و مجرور متعلق بمحذوف خبر مقدّم و (ها) ضمیر مضاف إليه (هدی) مبتدأ مؤخر مرفوع و علامة الرفع الضمة المقدّرة علی الألف (الواو) عاطفة (رحمة) معطوفة علی هدی مرفوع مثله (اللام) حرف جرّ (الذین) موصول مبنیّ فی محلّ جرّ متعلّق بكلّ من هدی و رحمة، (هم) ضمیر منفصل مبنیّ فی محلّ رفع مبتدأ (اللام) زائدة للتقویة «3»، (ربّ) مجرور لفظاً منصوب محلاً مفعول به مقدّم عامله یرهبون و (هم) ضمیر مضاف				

[Commented p49]: سکوت بمعنی ترک سخن است و چون سکوت توأم با نوعی سکون و آرامش است بطور استعاره گفته شده

[Commented p50]: نَسَخَ کتاب یعنی حکمی را با حکم دیگر که بدنیاال آن قرار میگردد زایل کنیم

[Commented p51]: "رهبة" به معنای ترسی است که توأم با احتیاط باشد

إليه (يرهبون) مضارع مرفوع .. و الواو فاعل.

(نسخة)، اسم جامد بمعنى الألواح لأنها نسخت من اللوح المحفوظ في نسخة ثانية منه ... أو هو اسم مشتق بمعنى المنسوخ أي المكتوب فيها، فهي فعلة بضم فسكون بمعنى مفعول.

آیه 155

آیه	وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا
ت	موسی از میان قومش هفتاد مرد را برای میعادگاه ما برگزید
تف	درخواست رؤیت مربوط به نزول کتاب بوده، و گوساله پرستی ایشان بعدا اتفاق افتاده، و چنین استفاده می شود که همراهان موسی به این منظور در میقات حاضر شدند که نزول تورات را ناظر باشند، و مقصودشان از رؤیت این بود که نزول تورات را به چشم خود ببینند، تا کاملا اطمینان پیدا کنند به اینکه تورات کتابی است آسمانی، و نازل از طرف خدای تعالی شاهد دیگر این معنا این است که از ظاهر آیه بر می آید همراهان موسی که موسی ایشان را از میان بنی اسرائیل انتخاب کرده بود نسبت به اصل دعوت وی ایمان داشته اند، و غرضشان از اینکه گفتند: " ما هرگز ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم " این بوده که ایمان خود را از جهت نزول تورات مشروط و متعلق بر مشاهده و رؤیت کرده باشند. و همه این قرائن شاهد بر این است که داستان مورد نظر آیه مورد بحث جزئی از داستان میقات و نزول تورات است، و از مجموع آیات بر می آید که موسی وقتی خواست به میقات برود و تورات را بگیرد از میان بنی اسرائیل این هفتاد نفر را انتخاب کرده، و

[Commented p52]

<p>نامبردگان، به شنیدن صدای خدا و اینکه چگونه با پیغمبر خود سخن می‌گوید قناعت نکرده از وی درخواست کردند تا خدا را به ایشان نشان دهد، و بخاطر همین درخواست صاعقه‌ای بر ایشان نازل شد و همه را هلاک کرد، و خداوند با دعای موسی دوباره ایشان را زنده نمود، آن‌گاه خود موسی درخواست رؤیت نموده و آن وقایع پیش آمد، که از جمله آنها داستان گوساله‌پرستی قوم بود در ایام غیبت موسی. (رک: ترجمه المیزان) البته برخی قائلند که دو داستان و میقات بوده که یکی برای موسی به تنهایی بوده</p>	
<p>ادب (الواو) عاطفة (اختار) فعل ماض (موسی) فاعل مرفوع و علامة الرفع الضمة المقدرة على الألف (قوم) منصوب على نزع الخافض أى من قوم و (الهاء) ضمير مضاف إليه (سبعین) مفعول به منصوب و علامة النصب الياء (رجلا) تمييز منصوب (لمیقات) جارّ و مجرور متعلّق ب (اختار)، و (نا) ضمير مضاف إليه (اختار)، الألف فيه منقلبة عن ياء، و أصله اختير بفتح الياء لأن المصدر اختيار حيث عادت الياء إلى أصلها، فلما تحركت الياء بعد فتح قلبت ألفا، وزنه افتعل.</p>	
<p>آیه</p> <p>فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ</p>	
<p>ت</p> <p>پس هنگامی که [به سبب درخواست نابجایشان] آن زلزله شدید نابود کننده آنان را فرا گرفت،</p>	
<p>تف</p>	
<p>ادب (الفاء) عاطفة (لما) ظرف بمعنى حين متضمن معنى الشرط مبنى في محل نصب متعلّق بالجواب قال (آخذت) فعل ماض .. و (التاء) للتأنيث و (هم) ضمير مفعول به (الرجفة) فاعل مرفوع</p>	
<p>آیه</p> <p>قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنِّي</p>	
<p>ت</p> <p>گفت: پروردگارا! اگر می‌خواستی می‌توانستی همه آنان و مرا پیش از این هلاک کنی [ای</p>	

<p>کاش پیش از این هلاک می‌کردی تا بنی‌اسرائیل گمان نکنند که مرا در این حادثه توطئه و مکاری بوده]</p>	
	تف
<p>(قال) مثل اختار (ربّ) منادی مضاف منصوب و علامة النصب الفتحة المقدّرة على الياء المحذوفة للتخفيف، و (الباء) المحذوفة مضاف إليه (لو) حرف امتناع لامتناع، حرف شرط غیر جازم (شئت) فعل ماض مبنیّ على السكون .. و (الياء) فاعل (أهلکت) مثل شئت و (هم) ضمير مفعول به (من) حرف جرّ (قبل) اسم مبنیّ على الضمّ فی محلّ جرّ متعلّق ب (أهلکتهم)، (الواو) عاطفة (إیای) ضمير منفصل فی محلّ نصب معطوف على الضمير الغائب المتّصل</p>	ادب
<p>أَ تُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا</p>	آیه
<p>آیا ما را به خاطر گناهی که سبک مغز انمان مرتکب شدند، هلاک می‌کنی؟</p>	ت
<p>برای اینکه رعایت ادب را کرده باشد بصورت استفهام گفت از شان تو و رحمت و سنت ربوبیت دور است که مردمی را بخاطر اعمال سفهای آنان مؤاخذه فرمایی.</p>	تف
<p>(الهمزة) للاستفهام و فيه معنى الاستعطاف (تهلك) مضارع مرفوع، و الفاعل ضمير مستتر تقديره أنت و (نا) مفعول به (الباء) حرف جرّ (ما) حرف مصدری (فعل) مثل اختار (السفهاء) فاعل مرفوع (من) حرف جرّ و (نا) ضمير فی محلّ جرّ متعلّق بمحذوف حال من السفهاء و المصدر المؤول (ما فعل السفهاء) فی محلّ جرّ بالباء متعلّق ب (تهلکنا)</p>	ادب
<p>إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ</p>	آیه
<p>این [حادثه] چیزی جز آزمایش تو نیست، هر که را بخواهی [به آزمایشت] گمراه می‌کنی، و هر که را بخواهی هدایت می‌نمایی،</p>	ت
	تف

ادب	(إن) حرف نقي (هی) ضمیر منفصل مبنیّ فی محلّ رفع مبتدأ (فتنة) خبر مرفوع و (الكاف) ضمیر مضاف إليه (تضلّ) مثل تلك (الباء) حرف جرّ و (ها) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق ب (تضلّ)، (من) اسم موصول مبنیّ فی محلّ نصب مفعول به (تشاء) مثل تهلك (الواو) عاطفة (تهدی من تشاء) مثل تضلّ من تشاء
آیه	أَنْتَ وَلِيْنَا فَاعْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ
ت	توسرپرست و یاور مایی، ما را بیامرز و به ما رحم کن که تو بهترین آمرزندگان.
تف	
ادب	(أنت) ضمیر منفصل مبنیّ فی محلّ رفع مبتدأ (ولیّ) خبر مرفوع (نا) ضمیر مضاف إليه (الفاء) رابطة لجواب شرط مقدّر (اعفر) فعل أمر دعائیّ، و الفاعل أنت (لنا) مثل منّا متعلّق ب (أعفر)، (الواو) عاطفة (أرحم) مثل أعفر و (نا) ضمیر مفعول به (الواو) عاطفة (أنت خیر) مثل أنت ولیّ (الغافرین) مضاف إليه مجرور و علامة الجرّ الیاء. (الغافرین)، جمع الغافر اسم فاعل من غفر الثلاثیّ وزنه فاعل.

صفحه 170

از 156 تا 159

آیه 156

آیه	وَ اكْتُبْ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ

ت	و برای ما در این دنیا و آخرت، نیکی مقرر کن
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (اكتب) مثل اغفر (لنا) مثل منّا متعلّق ب (اكتب)، (في) حرف جرّ (ها) حرف تنبيه (ذه) اسم إشارة مبنيّ في محلّ جرّ متعلّق ب (اكتب)، (الذنيا) بدل من اسم الإشارة- أو عطف بيان- مجرور و علامة الجرّ الكسرة المقدّرة على الألف (حسنه) مفعول به منصوب (الواو) عاطفة في (الآخرة) جارّ و مجرور متعلّق بفعل محذوف يفسّره المذكور اكتب (حسنه) مفعول به عامله الفعل المحذوف منصوب
آیه	إِنَّا هُدْنَا إِيَّاكَ
ت	که ما به سوی تو بازگشته‌ایم.
تف	
ادب	(إنّ) حرف مشبّه بالفعل - ناسخ- و (نا) ضمير في محلّ نصب اسم إنّ (هدنا) فعل ماض مبنيّ على السكون ... و (نا) ضمير فاعل (إلى) حرف جرّ و (الكاف) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (هدنا)، (هدنا)، فيه إعلال بالحذف لمناسبة البناء على السكون فهو معتلّ أجوف هاد يهود بمعنى رجع و أصله هودنا، فلما بنى الدال على السكون و التقى ساكنان حذف حرف العلة، وزنه فلنا.
آیه	قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ
ت	خدا فرمود: عذابم را به هر کس بخواهم می‌رسانم
تف	این جمله جواب خدای سبحان است به درخواست موسی
ادب	(قال) مثل الأوّل (عذاب) مبتدأ مرفوع و علامة الرفع الضمّة المقدّرة على ما قبل الياء و (الياء) ضمير مضاف إليه (أصيب) مضارع مرفوع، و الفاعل ضمير مستتر تقديره أنا (به) مثل

[Commented] p53:

کلمه "هدنا" از ماده "هاد، يهود" است که به معنای

بازگشتن است(میزان)

«هدنا» از «هاد اليه» که به معنای «رجع» و «تاب» است گرفته

شده و «هود» جمع «هائد» است که به معنای «تائب» (توبه

کننده) می‌باشد.(جوامع)

	بها متعلق ب (أصیب) (من) مثل الأول (أشاء) مثل أصیب، و مفعول أشاء محذوف تقدیره إصابته
آیه	وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ
ت	و رحمت همه چیز را فرا گرفته است.
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (رحمتی) مثل عذابی، (وسعت) فعل ماضٍ ... و (التاء) للتأنيث، و الفاعل ضمیر مستتر تقدیره هی (كلّ) مفعول به منصوب (شیء) مضاف إليه مجرور
آیه	فَسَاكُتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ
ت	پس به زودی آن را برای کسانی که [از شرک، کفر، بت پرستی و ارتداد] می پرهیزند
تف	
ادب	(الفاء) عاطفة لربط المسبب بالسبب (السين) حرف استقبال (أکتب) مثل أصیب و (ها) مفعول به (اللام) حرف جرّ (الذین) موصول مبنیّ فی محلّ جرّ متعلق ب (أکتبها)، (یتقون) مضارع مرفوع .. و الواو فاعل
آیه	وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ
ت	و زکات می پردازند و به آیات ایمان می آورند، مقررّ و لازم می دارم.
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (یؤتون) مثل یتقون (الزکاة) مفعول به منصوب (الواو) عاطفة (الذین) مثل الأول و معطوف علیه (هم) ضمیر منفصل مبنیّ فی محلّ رفع مبتدأ (بآیات) جارّ و مجرور متعلق ب (یؤمنون)، و (نا) ضمیر مضاف إليه (یؤمنون) مثل یتقون.

آیه 157

آیه	الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ
ت	همان کسانی که پیروی می‌کنند از این رسول و پیامبر «ناخوانده درس»
تف	
ادب	(الذین) بدل من الذین یتقون فی محلّ جرّ (یتبعون) مثل یتقون (الرسول) مفعول به منصوب (النبیّ) بدل من الرسول - أو نعت له - منصوب (الأمیّ) نعت للنبیّ منصوب
آیه	الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ
ت	که او را نزد خود [با همه نشانه‌ها و اوصافش] در تورات و انجیل مکتوب می‌یابند.
تف	
ادب	(الذی) موصول مبنیّ فی محلّ نصب نعت ثان للنبیّ (یجدون) مثل یتقون و (الهاء) ضمیر مفعول به (مکتوبا) حال منصوبه من ضمیر الغائب فی (یجدونه)، (عند) ظرف منصوب متعلّق ب (یجدون)، و (هم) ضمیر مضاف إلیه (فی التوراة) جارّ و مجرور متعلّق ب (یجدون)، (الواو) عاطفة (الإنجیل) معطوف علی التوراة مجرور
آیه	يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ
ت	پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می‌دهد، و از اعمال زشت باز می‌دارد.

	تف
(یأمر) مضارع مرفوع، و الفاعل هو و (هم) ضمیر مفعول به (بالمعروف) جارّ و مجرور متعلّق ب (یأمر)، (الواو) عاطفةً (بیناهم) مثل یأمرهم (عن المنکر) جارّ و مجرور متعلّق ب (بیناهم)،	ادب
وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ	آیه
و پاکیزه‌ها را بر آنان حلال می‌نماید، و ناپاک‌ها را بر آنان حرام می‌کند،	ت
	تف
(الواو) عاطفةً (یحلّ) مثل یأمر (لهم) مثل لنا متعلّق ب (یحلّ)، (الطَّيِّبَاتِ) مفعول به منصوب و علامة النصب الكسرة (الواو) حرف عطف (یحرمّ علیهم الخبائث) مثل یحلّ لهم الطَّيِّبَاتِ (الخبائث)، جمع خبیثه مؤنث خبیث، صفة مشبّهة من فعل خبث یخبث باب کرم وزنه فعلیل، و وزن الخبائث فعائل، قلبت الیاء همزة لأنها مسبوقة بألف ساكنة، و هی زائدة.	ادب
وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ	آیه
و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره‌ها [یِ جهل، بی خبری و بدعت را] که بر دوش عقل و جان آنان است برمی‌دارد	ت
	تف
(الواو) عاطفةً (یضع عنهم إصرهم) مثل یحلّ لهم الطَّيِّبَاتِ (الواو) عاطفةً (الأغلال) معطوفةً علی إصر منصوب (التي) موصول مبنیّ فی محلّ نصب نعت للأغلال (كانت) فعل ماضی ناقص - ناسخ - و (التاء) للتأنیث، و اسمه ضمیر مستتر تقدیره هی (علی) حرف جرّ و (هم) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق بمحذوف خبر کانت.	ادب
(الأغلال)، جمع غلّ، اسم جامد لما یقید به و أستعیر هنا للشدة، وزنه فعل بکسر الفاء.	
فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ	آیه

[Commented] p54:

[Commented] p55: "اصر" به معنای گره زدن و حبس کردن به قهر است، گفته می‌شود: "أصرته فهو ماصور" یعنی زندانی کردم او را و او فعلاً زندانی است، کلمه "ماصور" ماصر - به فتح صاد و کسر آن - به معنی زندان کشتی است، در قرآن هم که می‌فرماید: "وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ" معنایش این است که خداوند چیزهایی را که مانع ایشان از خیرات و رسیدن به صواب می‌شود از آنان بردارد،

[Commented] p56: "اغلال" جمع "غل" و به معنای طوق و بندی است که به دست و پای اشخاص می‌اندازند.

[Commented] p57: "عزروه" از مصدر "تعزیر" به معنای یاری توأم با تعظیم است.

ت	پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را [در برابر دشمنان] حمایت کردند و یاریش دادند
تف	
ادب	(الفاء) استثنائیه (الذین) موصول مبنی مبتدأ (آمنوا) فعل ماض مبنی علی الضمّ .. و الواو ضمیر فی محلّ رفع فاعل (به) مثل الأول متعلق ب (آمنوا)، (الواو) عاطفه فی المواضع الثلاثة (عزّروا، نصرّوا، اتّبعوا)، مثله آمنوا و (الهاء) فی الفعلین مفعولان
آیه	وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ت	و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، اینان همان رستگارانند
تف	و مقصود از نوری که با او نازل شده همان قرآن کریم است
ادب	(النور) مفعول به منصوب (الذی) مثل التی (أنزل) فعل ماض مبنی للمجهول و نائب الفاعل ضمیر مستتر تقدیره هو (معه) ظرف مکان منصوب متعلق ب (أنزل)، و (الهاء) مضاف إليه (أولئك) اسم إشارة مبنی فی محلّ رفع مبتدأ و (الكاف) حرف خطاب (هم) ضمیر فصل، (المفلحون) خبر المبتدأ أولئك مرفوع، و علامة الرفع الواو.

آیه 158

آیه	قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً
ت	بگو: ای مردم! یقیناً من فرستاده خدا به سوی همه شمایم

تف	<p>"إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ" به غيبیت "رسوله ..."، معلوم می‌شود، البته باید دانست که از ظاهر سیاق استفاده می‌شود که این آیه دنباله آیه سابق و هر دو کلام رسول خدا (ص) است.</p>
ادب	<p>(قل) فعل أمر، و الفاعل أنت (یا) حرف نداء (أی) منادی مفرد علم مبنی علی الضمّ فی محلّ نصب و (ها) حرف تنبیه (الناس) بدل من أیّ تبعه فی الرفع لفظاً- أو عطف بیان- (إنّ) حرف مشبّه بالفعل و (الیاء) ضمیر فی محلّ نصب اسم إنّ (رسول) خبر إنّ مرفوع (اللّه) لفظ الجلالة مضاف إليه مجرور (إلی) حرف جرّ و (کم) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق ب (رسول) (جمعاً) حال منصوبه من ضمیر إلیکم</p>
آیه	<p>الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ</p>
ت	<p>خدایی که مالکیت و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره اوست،</p>
تف	
ادب	<p>(الذی) اسم موصول مبنی فی محلّ رفع خبر لمبتدأ محذوف تقدیره هو (اللام) حرف جرّ و (الهاء) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق بمحذوف خبر مقدّم (ملک) مبتدأ مؤخر مرفوع، (السّموات) مضاف إليه مجرور و (الواو) عاطفة (الأرض) معطوف علی السّموات مجرور</p>
آیه	<p>لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ</p>
ت	<p>جز او معبودی نیست، زنده می‌کند و می‌میراند،</p>
تف	
ادب	<p>(لا) نافية للجنس (إله) اسم لا مبنی علی الفتح فی محلّ نصب (إلّا) أداة استثناء (هو) ضمیر منفصل فی محلّ رفع بدل من الضمیر المستتر فی الخبر المحذوف تقدیره موجود أو معبود بحقّ. (یحیی) مضارع مرفوع و علامة الرفع الضمّة المقدّرة علی الیاء، و الفاعل ضمیر مستتر تقدیره هو (الواو) عاطفة (تمیت) مثل یحیی</p>

آیه	فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
ت	پس ایمان بیاورید به خدا و رسول او
تف	
ادب	(الفاء) رابطة لجواب شرط مقدر (آمنوا) فعل أمر مبني على حذف النون .. و الواو فاعل (بالله) جارّ و مجرور متعلق ب (آمنوا)، (الواو) عاطفة (رسول) معطوف على لفظ الجلالة مجرور و (الهاء) ضمير مضاف إليه
آیه	النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ
ت	پیامبر ناخوانده درس که به خدا و تمام سخنان او ایمان دارد
تف	
ادب	(النبيّ) بدل من رسول مجرور (الأميّ) نعت للنبيّ مجرور (الذي) اسم موصول مبنيّ في محلّ جرّ نعت ثان للنبيّ، (يؤمن) مضارع مرفوع، و الفاعل هو (بالله) جارّ و مجرور متعلق ب (يؤمن)، (الواو) عاطفة (كلمات) معطوف على لفظ الجلالة مجرور و (الهاء) مضاف إليه
آیه	وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
ت	و از او پیروی کنید تا هدایت یابید
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (اتبعوا) مثل آمنوا و (الهاء) ضمير مفعول به (لعلّ) حرف مشبّه بالفعل - ناسخ- و (كم) ضمير في محلّ نصب اسم لعلّ (تهتدون) مضارع مرفوع ... و الواو فاعل.

آیه 159

آیه	وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهٖ يَعْدِلُونَ
ت	و از قوم موسی گروهی هستند که مردم را با [موازین و روش‌های] حق هدایت می‌کنند و به درستی و راستی داوری می‌نمایند
تف	"باء" در "بالحق" همان بایی است که علمای نحو آن را "باء آلت" می‌نامند، می‌توان هم گفت که "باء ملابسه" است.
ادب	(الواو) استثناییه (من قوم) جارّ و مجرور متعلّق بمحذوف خبر مقدّم (موسی) مضاف إليه مجرور و علامه الجرّ الفتحه المقدّر علی الألف فهو ممنوع من الصرف (أمة) مبتدأ مؤخر مرفوع (یهدون) مضارع مرفوع .. و الواو فاعل (بالحق) جارّ و مجرور متعلّق بمحذوف حال من فاعل یهدون اى حال كونکم متلبّسين بالحقّ (الواو) عاطفه (الباء) حرف جرّ (الهاء) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق ب (یعدلون) و هو مثل یهدون. (یهدون)، فيه إعلال بالحذف أصله یهدیون، استثقلت الضمّة علی الیاء فسكّنت و حرّكت الدال بالضمّ - إعلال بالتسکین - ثمّ حذفت الیاء لالتقاء الساکنین فأصبح یهدون، وزنه یفعون.

آیه 160

آیه	وَ قَطَعْنَاهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا		
ت	و ما بنی اسرائیل را به دوازده قبیله که هر یک امتی بودند، تقسیم کردیم،		
تف			
ادب	(الواو) استثناییه (قطعنا) فعل ماض مبني على السكون ... و (نا) ضمير فاعل و (هم) ضمير مفعول به (اثنتي) حال منصوبه من ضمير الغائب في (قطعناهم)، و علامه النصب الياء ، (عشرة) جزء عددي لا محل له، (أسباط) بدل (من اثنتي) عشرة منصوب مثله (أمما) بدل من (أسباط) منصوب مثله - أو نعت له-		
آیه	وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ		
ت	و به موسی هنگامی که قومش از او درخواست آب کردند، وحی نمودیم که:		
تف			
ادب	(الواو) عاطفه (أوحينا) مثل قطعنا (إلى موسى) جار و مجرور متعلق ب (أوحينا)، و علامه الجرّ الفتحه المقدرة على الألف (إذ) ظرف للزمن الماضي مبني في محل نصب متعلق ب (أوحينا)، (استسقى) فعل ماض مبني على الفتح المقدّر على الألف و (الهاء) ضمير مفعول به (قوم) فاعل مرفوع و (الهاء) مضاف إليه		
آیه	أَنْ اضْرِبَ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا		

[Commented p58]: "سبط" در لغت به معنای پسر زاده و یا دختر زاده است، و جمع آن "اسباط" می آید، و لیکن در بنی اسرائیل به معنای قوم خاصی بوده، سبط در اصطلاح ایشان به منزله قبیله در نزد عرب است

[Commented p59]: انبجست "از" انبجاس "و به معنای انفجار است، و بعضی گفته اند به معنای بیرون شدن اندک اندک آب است، بخلاف انفجار که به معنای بیرون شدن به کثرت و فراوانی است

ت	عصایت را بر این سنگ بزَن در نتیجه دوازده چشمه از آن جوشید
تف	
ادب	(أَنْ) حرف تفسیر، (اضرب) فعل أمر، و الفاعل أنت (بعصاک) جار و مجرور متعلق ب (اضرب)، و علامة الجرّ الكسرة المقدّرة على الألف ... و (الكاف) مضاف إليه (الحجر) مفعول به منصوب (الفاء) عاطفة (انجس) فعل ماض و (التاء) تاء التانیث (من) حرف جرّ و (الهاء) ضمیر فی محلّ جرّ متعلق ب (انجست)، (ائنتا) فاعل مرفوع و علامة الرفع الألف، و حذف النون لمشابهة التركيب للإضافة (عشرة) جزء عدديّ لا محلّ له (عینا) تمییز منصوب
آیه	قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ
ت	هر گروهی چشمه ویژه به خود را شناخت
تف	
ادب	(قد) حرف تحقیق (علم) فعل ماض (كلّ) فاعل مرفوع (أناس) مضاف إليه مجرور (مشرب) مفعول به منصوب و (هم) ضمیر مضاف إليه
آیه	وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى
ت	و ابر را بر سر آنان سایبان قرار دادیم، و برای آنان منّ و سلوی [یعنی ترنجبین و مرغی مخصوص] نازل کردیم
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (ظللنا) مثل قطعنا (على) حرف جرّ و (هم) ضمیر فی محلّ جرّ متعلق ب (ظللنا)، (الغمام) مفعول به منصوب (الواو) عاطفة (أنزلنا ... المنّ) مثل ظللنا عليهم الغمام (الواو) عاطفة (السلوی) معطوف على المنّ منصوب و علامة النصب الفتحة المقدّرة على الألف
آیه	كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ

: [Commented [p60]

ت	[و به آنان گفتیم:] از روزی‌های پاکیزه‌ای که به شما دادیم، بخورید.
تف	
ادب	(کلوا) فعل امر مبنی علی حذف النون ... و الواو فاعل (من طیبات) جارّ و مجرور متعلق ب (کلوا)، (ما) اسم موصول مبنی فی محلّ جرّ مضاف إلیه (رزقنا) مثل قطعنا و (کم) ضمیر مفعول به
آیه	وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
ت	و [آنان با سرپیچی از فرمان‌های ما] بر ما ستم نکردند، ولی همواره بر خود ستمی می‌ورزیدند
تف	
ادب	(الواو) استثناییه (ما) حرف نافی (ظلموا) فعل ماضی مبنی علی الضمّ ... و الواو فاعل و (نا) ضمیر مفعول به (الواو) عاطفه (لکن) حرف للاستدراک (کانوا) ماض ناقص - ناسخ - و الواو اسم (أنفس) مفعول به مقدّم و (هم) ضمیر مضاف

آیه 161

آیه	وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ
ت	و [یاد کنید] هنگامی را که به بنی‌اسرائیل گفته شد: در این شهر [بیت المقدس] سکونت گزینید،

	تف
(الواو) استثنائية (إذ) اسم ظرفي للزمن الماضي في محلّ نصب مفعول به لفعل محذوف تقديره اذكر (قيل) فعل ماض مبني للمجهول (اللام) حرف جرّ و (هم) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (قيل)، (اسكنوا) فعل أمر مبنيّ على حذف النون .. و الواو فاعل (ها) حرف تنبيه (ذ) اسم إشارة مبنيّ في محلّ نصب مفعول به (القربة) بدل من اسم الإشارة منصوب	ادب
	آيه
	ت
	تف
(الواو) عاطفة (كلوا) مثل اسكنوا (من) حرف جرّ و (ها) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (كلوا)، (حيث) ظرف مبنيّ على الضمّ في محلّ نصب متعلّق ب (كلوا)، (شتم) فعل ماض مبنيّ على السكون و (تم) ضمير فاعل (الواو) عاطفة (قولوا) و مثل اسكنوا (حطّة) خبر لمبتدأ محذوف تقديره مسألتنا أو أمرنا	ادب
	آيه
	ت
	تف
(الواو) عاطفة (ادخلوا) مثل اسكنوا (الباب) مفعول به منصوب (سجّدا) حال منصوبة من فاعل ادخلوا	ادب
	آيه
	ت

	تف
<p>نغفر) مضارع مجزوم جواب الطلب، و الفاعل ضمير مستتر تقديره نحن للتعظيم (لكم) مثل لهم متعلق ب (نغفر)، (خطيئات) مفعول به منصوب و علامة النصب الكسرة و (كم) ضمير مضاف إليه (السين) حرف استقبال (نزيد) مضارع مرفوع .. و الفاعل نحن للتعظيم (المحسنين) مفعول به منصوب و علامة النصب الياء.</p>	ادب

آیه 162

	آیه
<p>فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ</p>	ت
<p>پس ستمکاران از آنان، سخنی را که [بیرون دروازه شهر] به آنان گفته شده بود [پس از ورود به شهر] به سخنی دیگر تبدیل کردند، [به جای درخواست ریزش گناهان درخواست امور مادی نمودند]</p>	
	تف
<p>(الفاء) عاطفة (بدل) فعل ماض (الذين) اسم موصول مبنيّ في محلّ رفع فاعل (ظلموا) فعل ماض مبنيّ على الضمّ و الواو فاعل (منهم) مثل منها متعلق بمحذوف حال من فاعل ظلموا (قولا) مفعول به منصوب (غير) نعت ل (قولا) منصوب (الذي) موصول في محلّ جرّ مضاف إليه (قيل لهم) مثل الأولى، و نائب الفاعل هو العائد</p>	ادب

آیه	فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ
ت	عذابی از آسمان بر آنان فرستادیم
تف	
ادب	(الفاء) عاطفة (أرسلنا) فعل ماض مبنيّ على السكون ... و (نا) ضمير فاعل (على) حرف جرّ و (هم) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (أرسلنا) (رجزا) مفعول به منصوب (من السماء) جارّ و مجرور متعلّق بنعت ل (رجزا).
آیه	يٰۤاَيُّهَا كٰتِبُوۡنَ اَيُّهَا كٰتِبُوۡنَ
ت	به کیفر ستمی که همواره مرتکب می شدند،
تف	
ادب	(الباء) حرف جرّ سببیّ (ما) حرف مصدریّ (کاتوا) فعل ماض ناقص - ناسخ - مبنيّ على الضمّ .. و الواو ضمير اسم کان (يظلمون) مضارع مرفوع .. و الواو فاعل.

آیه 163

آیه	وَ سَأَلْنَاهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ
ت	از آنان سرگذشت شهری را که در ساحل دریا بود پرسید،
تف	

ادب	(الواو) عاطفة (اسأل) فعل أمر، و الفاعل أنت و (هم) ضمير مفعول به (عن القرية) جارّ و مجرور متعلّق ب (اسأل) (التي) اسم موصول مبنيّ في محلّ جرّ نعت للقرية (كانت) فعل ماض ناقص ناسخ .. و (التاء) للتأنيث، و اسمه ضمير مستتر تقديره هي و هو العائد (حاضرة) خبر كانت منصوب (البحر) مضاف إليه مجرور
آیه	إِذْ يَعْتَدُونَ فِي السَّبْتِ
ت	هنگامی که [اهلش] در [روز تعطیلی] شنبه [از حکم خدا] تجاوز می کردند
تف	" يعدون " از " تعدی " و در اینجا مقصود تجاوز از آن حدود و مقرراتی است که خداوند برای روز شنبه یهود جعل فرموده بود، و آن این بود که بخاطر بزرگداشت این روز شکار ماهی را ترک کنند. " إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيَتَانُهُمْ " مقصود از " ماهی های ایشان " ماهی های سمت ایشان است
ادب	
آیه	إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيَتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا
ت	به این صورت که روز [تعطیلی] شنبه ماهی هایشان [به اراده خدا از اعماق آب به سوی ساحل می آمدند و] به روی آب آشکار می شدند
تف	
ادب	(إذ) ظرف للزمان الماضي في محلّ نصب متعلّق بحاضرة المشتق (يعدون) مثل يظلمون (في السبت) جارّ و مجرور متعلّق ب (يعدون)، (إذ) مثل الأول متعلّق ب (يعدون)، (تأتی) مضارع مرفوع و علامة الرفع الضمة المقدّرة على الياء و (هم) ضمير مفعول به (حيتان) فاعل مرفوع، و (هم) ضمير مضاف إليه (يوم) ظرف زمان منصوب متعلّق ب (تأتيهم)، (سبت) مضاف إليه مجرور و (هم) مثل الأخير (شُرْعًا) حال منصوبة من حيتان

[Commented p61]

[Commented p62]: " شرع " جمع " شارع " است که به معنای ظاهر و آشکار است

	(حیتان)، جمع الحوت، اسم جامد ذات وزنه فعل بضم فسكون، (شرعاً)، جمع شارع من شرع علیه إذا دنا و أشرف، اسم فاعل وزنه فاعل
آیه	وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ
ت	و غیر شنبه‌ها نمی آمدند [و آنان بر خلاف حکم خدا در تعطیلی شنبه به صید می پرداختند]
تف	
ادب	(الواو) عاطفه (یوم) مثل الأول متعلق ب (لا تأتیهم)، (لا) حرف نفی (یسبتون) مثل یظلمون (لا) مثل الأول (تأتیهم) مثل الأولى، و الفاعل ضمیر مستتر تقدیره هی
آیه	كَذَلِكَ نَبَلَّوْهُم بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ
ت	این گونه آنان را در برابر نافرمانی و فسقی که همواره داشتند، آزمایش می کردیم
تف	
ادب	(الكاف) حرف جرّ و (ذلك) اسم إشارة مبنيّ في محلّ جرّ متعلق ب (نبلوهم) و هو مضارع مرفوع و علامة الرفع الضمة المقدّرة على الواو .. و (هم) ضمير مفعول به، و الفاعل نحن للتعظيم (بما كانوا يفسقون) مثل بما كانوا يظلمون

آیه 164

آیه	وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ
ت	و گروهی از بنی اسرائیل [که در برابر بد کاری‌های دیگران ساکت بودند، به پند دهندگان خیرخواه و دلسوز] گفتند:
تف	معلوم می‌شود امت دیگری بوده که این امت را موعظه می‌کرده‌اند، پس تقدیر آیه چنین است: " اذ قالت امة منهم لامة اخرى كانت تعظهم آن زمان که امتی از ایشان به امت دیگری که ایشان را موعظه می‌کرد گفتند ... " و جمله " لامة اخرى كانت تعظهم " برای اختصار حذف شده است.
ادب	(الواو) عاطفة (إذ) ظرف معطوف علی إذ يعدون ... (قال) فعل ماض (و التاء) للتأنيث (أمة) فاعل مرفوع (من) حرف جرّ و (هم) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق بنعت لأمة
آیه	لِمَ تَعْطُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا
ت	چرا گروهی را که خداهاک کننده آنان یا عذاب کننده آنان به عذابی سخت است، پند می‌دهید؟ [پند دادن شما کاری نابجاست.]
تف	
ادب	(اللام) حرف جرّ (ما) اسم استفهام مبني فی محلّ جرّ متعلّق ب (تعطون) و هو مضارع مرفوع و الواو فاعل (قوما) مفعول به منصوب (اللّه) لفظ الجلالة مبتدأ مرفوع (مهلك) خبر مرفوع و (هم) ضمیر مضاف إليه (أو) حرف عطف (معذبهم) مثل مهلكهم فهو معطوف عليه (عذابا)

	مفعول مطلق منصوب عامله معذَّب (شدیدا) نعت ل (عذابا) منصوب مثله
آیه	قَالُوا مَعذِرَةٌ إِيَّاي رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
ت	گفتند: برای اینکه در پیشگاه پروردگاران [نسبت به رفع مسؤلیت خود] حجت و عذر داشته باشیم و شاید آنان [از گناهانشان] بپرهیزند
تف	در اینکه گفتند: " نزد پروردگارتان " و نگفتند " نزد پروردگاران " اشاره است به اینکه نهی از منکر به ما اختصاص ندارد، شما هم که سکوت کرده‌اید مسئولید، و باید این سکوت را شکسته و این قوم را نصیحت کنید،
ادب	(قالوا) فعل ماض مبنيّ على الضمّ .. و الواو فاعل (معذرة) مفعول مطلق لفعل محذوف منصوب، (إلى ربّ) جارّ و مجرور متعلّق ب (معذرة) و (كم) ضمير مضاف إليه (الواو) عاطفة (لعلّ) حرف مشبّه بالفعل للترجّی - ناسخ - و (هم) ضمير في محلّ نصب اسم لعلّ (يتقون) مثل تعظون. (معذرة)، اسم مصدر من فعل اعتذر الخماسی، وزنه مفعلة بفتح الميم و كسر العين، أو هو مصدر ميميّ لفعل عذر جاء على غير قياس

آیه 165

آیه	فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ
ت	پس چون پندی را که به آنان داده شد، فراموش کردند
تف	مقصود از فراموشی تذکرها بی‌تاثیر شدن آن در دل‌های ایشان است، هر چند به یاد آن

<p>تذکرها بوده باشند، زیرا اخذ الهی مسبب از بی‌اعتنایی به اوامر او و اعراض از تذکراتی انبیای او است، و گر نه اگر مقصود فراموشی باشد عقوبت معنا نداشت چون فراموشی بحسب طبع خودش مانع از فعلیت تکلیف و حلول عقوبت است</p>	
<p>(الفاء) عاطفه (لَمَّا) ظرف بمعنی حین متضمّن معنی الشرط مبنیّ فی محلّ نصب متعلّق بالجواب أنجینا، (نسوا) فعل ماض مثل قالوا (ما) اسم موصول مبنیّ فی محلّ نصب مفعول به (ذکروا) ماض مبنیّ للمجهول مبنیّ علی الضمّ ... و الواو نائب الفاعل (الباء) حرف جرّ و (الهاء) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق ب (ذکروا)،</p>	ادب
<p>أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ</p>	آیه
<p>[در لحظه نزول عذاب] پند دهندگانی که مردم را از بدی‌ها باز می‌داشتند، نجات دادیم</p>	ت
	تف
<p>(أنجینا) فعل ماض مبنیّ علی السکون .. و (نا) ضمیر فاعل (الذین) اسم موصول مبنیّ فی محلّ نصب مفعول به (ینهون) مضارع مرفوع .. و الواو فاعل (عن السوء) جارّ و مجرور متعلّق ب (ینهون)،</p>	ادب
<p>وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ</p>	آیه
<p>و آنان را که ستم کردند به عذابی سخت گرفتیم.</p>	ت
	تف
<p>(الواو) عاطفه (أخذنا) مثل أنجینا (الذین) مثل الأول (ظلموا) مثل قالوا (بعذاب) جارّ و مجرور متعلّق ب (أخذنا) و الباء للتعدیة (بئیس) نعت لعذاب مجرور (بئیس)، صفة مشبهة من بؤس ببؤس باب کرم وزنه فعیل</p>	ادب
<p>يَمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ</p>	آیه

ت	به کیفر آنکه همواره فسق می کردند،
تف	
ادب	(بما كانوا یفسقون) مرّ إعرابها 163

آیه 166

آیه	فَلَمَّا عَتَوْا عَن مَّا نُهِوا عَنْهُ
ت	و هنگامی که از آنچه نهی شدند سرکشی کردند،
تف	
ادب	(الفاء) عاطفه (لَمَّا عَتَوْا) مثل لَمَّا نسوا ... و البناء على الضمّ مقدر على الألف المحذوفة لالتقاء الساكنين (عن) حرف جرّ (ما) اسم موصول مبنيّ في محلّ جرّ متعلّق ب (عتوا) بتضمينه معنى تكبروا (نهوا) مثل ذكروا (عنه) حرف جرّ و ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (نهوا)،
آیه	قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ
ت	به آنان گفتیم: به شکل بوزینگانی رانده شده درآیید!
تف	
ادب	(قلنا) مثل أنجبنا (اللام) حرف جرّ و (هم) في محلّ جرّ متعلّق ب (قلنا)، (كونوا) فعل أمر ناقص مبنيّ على حذف النون ... و الواو ضمير في محلّ رفع اسم كن (قرده) خبر كونوا

[Commented p64]: "عتو" به معنای زیاده روی در معصیت است.

منصوب (خاسئين) خبر ثان منصوب و علامة النصب الياء

آيه 167

آيه	وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
ت	و [ياد كنيد] هنگامي را كه پروردگارت اعلام كرد كه: بي ترديد تا روز قيامت كساني را بر ضد يهوديان [متجاوز و سرکش] برانگيزد و مسلط كند
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (إذ) اسم ظرفي مفعول به لفعل محذوف تقديره اذكر (تأذَّن) فعل ماض (رب) فاعل مرفوع و (الكاف) ضمير مضاف إليه (اللام) لام القسم، (يبعثن) مضارع مبنى على الفتح في محل رفع .. و (النون) نون التوكيد، و الفاعل ضمير مستتر تقديره هو (على) حرف جرّ و (هم) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (يبعثن)، (إلى يوم) جارّ و مجرور متعلّق ب (يبعثن)، (القيامة) مضاف إليه مجرور
آيه	مَنْ يَسُوْهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ
ت	كه همواره عذابي سخت به آنان بچشاند
تف	
ادب	(من) اسم موصول مبنى في محلّ نصب مفعول به (يسوم) مضارع مرفوع، و الفاعل ضمير مستتر تقديره هو- و هو العائد- و (هم) ضمير مفعول به أوّل (سوء) مفعول به ثان منصوب

	(العذاب) مضاف إليه مجرور
آیه	إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ
ت	مسلماً پروردگارت زود کیفر و یقیناً [نسبت به تائبان] بسیار آمرزنده و مهربان است.
تف	کلمه " تاذن " مانند کلمه " اذن " به معنای " اعلام کرد " است و لام در " لیبعثن " لام قسم و معنای آیه این است: به یاد آر آن وقتی را که پروردگارت اعلام کرد که سوگند خورده کسانی را بر ایشان بگمارد که دائماً بدترین شکنجه‌ها را به آنان بچشانند، گماشتنی که با دوام و بقای دنیا ادامه داشته باشد.
ادب	(إن) حرف مشبّه بالفعل - ناسخ - (ربّ) اسم إن منصوب و (الكاف) مثل الأخير (اللام) هی المرحله تفید التوكید (سريع) خبر إن مرفوع (العذاب) مضاف إليه مجرور (الواو) عاطفة (إن) مثل الأول و (الهاء) ضمير في محل نصب اسم إن (لغفور) قبل لسريع (رحيم) خبر ثان مرفوع.

آیه 168

آیه	وَ قَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ
ت	و آنان را در زمین [به صورت] گروه گروه پراکنده کردیم، گروهی از آنان مردمی شایسته
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (قطّعنا) فعل ماض مبني على الكون .. و (نا) فاعل و (هم) ضمير مفعول به (في الأرض) جارّ و مجرور متعلّق ب (قطّعنا)، (أمما) حال منصوبة من ضمير المفعول في

<p>(قَطَعْنَاهُمْ) (من) حرف جرّ و (هم) ضمير في محلّ جرّ متعلّق بمحذوف خبر مقدّم (الصالحون) مبتدأ مؤخّر مرفوع و علامة الرفع الواو</p>	
<p>آیه وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ</p>	
<p>ت و گروهی از آنان غیر شایسته‌اند.</p>	
<p>تف در مجمع البیان می‌گوید: کلمه "دون" در محل رفع است، چون مبتدا است، و اگر در ظاهر منصوب آمده برای تمکن در ظرفیتش است</p>	
<p>ادب (الواو) عاطفة (منهم) مثل الأول (دون) ظرف منصوب نعت لموصوف محذوف هو المبتدأ المؤخّر أی و منهم ناس أو قوم دون ذلك (ذلك) اسم إشارة مبنيّ في محلّ جرّ مضاف إليه. و (لام) للبعد و (الكاف) للخطاب</p>	
<p>آیه وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ</p>	
<p>ت و آنان را با خوشی‌ها و سختی‌ها آزمودیم، باشد که [غیر شایسته‌ها به صلاح، درستی، صواب و راستی] بازگردند</p>	
<p>تف مقصود از "حسنات" و "سیئات" در آیه مورد بحث نعمتها و گرفتاریهای دنیا است</p>	
<p>ادب (الواو) عاطفة (بلونا) مثل قَطَعْنَا و (هم) ضمير مفعول به (بالحسنات) جارّ و مجرور متعلّق ب (بلونا)، (الواو) عاطفة (السيئات) معطوف على الحسنات مجرور (لعلهم يرجعون) مثل لعلهم يتقون</p>	

آیه 169

آیه	فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ
ت	پس بعد از آنان جانشینانی [ناشایسته و گناهکار] که کتاب [تورات] را به ارث بردند به جای ایشان قرار گرفتند،
تف	
ادب	(الفاء) عاطفة (خلف) فعل ماض (من بعد) جارّ و مجرور متعلّق ب (خلف)، و (هم) ضمیر مضاف إليه (خلف) فاعل مرفوع (ورثوا) فعل ماض و فاعله (الکتاب) مفعول به منصوب
آیه	يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى
ت	[آنان] متاع پست و از دست رفتنی این دنیا [یِ زودگذر] را [از هر راه نامشروعی] به چنگ می‌زنند
تف	مراد از "عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى" نیز لذائذ زندگی دنیا و نعمتهای زودگذر آن است، و اگر به اشاره مذکر (هذا) به آن اشاره فرموده و حال آنکه جا داشت به مؤنث (هذه) به آن اشاره شود برای تحقیر آن است، گویا خواسته است با تجاهل کردن در حق آن برساند که دنیا آن قدر بی‌ارزش و غیر قابل اعتنا است که هیچ خصوصیت و صفت مرغوبی که جلب نظر کند ندارد
ادب	(يأخذون) مضارع مرفوع و الواو فاعل (عرض) مفعول به منصوب (ها) حرف تنبيه (ذا) اسم إشارة مبنيّ في محلّ جرّ مضاف إليه (الأدنى) بدل من اسم الإشارة أو عطف بيان مجرور و علامة الجرّ الكسرة المقدّرة على الألف
آیه	وَ يَقُولُونَ سَيُعَقِّبُنَا لَنَا

[Commented p65]: "عرض" به معنای هر چیز غیر ثابت است

ت	و [به ناحق] می گویند: به زودی آمرزیده خواهیم شد.
تف	جمله " وَ يَقُولُونَ سَيُعَذِّبُنَا " سخن گزافی است بدون سند که اسلاف یهود آن را در غروری که به تشکیلات خود داشتند، از خود تراشیده‌اند، هم چنان که حزب خود را حزب خدا و خویشان را فرزندان و دوستان خدا می‌نامیدند بحث توبه آنها و امید به رحمت الهی مطرح نیست.
ادب	(الواو) عاطفة (يقولون) مثل يأخذون (السين) حرف استقبال (يغفر) مضارع مبنی للمجهول مرفوع، و نائب الفاعل محذوف يفهم من سياق الكلام و التقدير ما فعلناه (اللام) حرف جرّ و (نا) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (يغفر)،
آیه	وَ إِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ
ت	و [به سبب دنیاگرایی و غفلت از حقایق] اگر متاع نامشروعی دیگر همانند متاع اول به آنان برسد [باز هم] آن را به چنگ می‌زنند
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (إن) حرف شرط جازم (يأت) مضارع مجزوم فعل الشرط و علامة الجزم حذف حرف العلة و (هم) ضمير مفعول به (عرض) فاعل مرفوع (مثل) نعت لعرض مرفوع و (الهاء) ضمير مضاف إليه (يأخذوا) مضارع مجزوم جواب الشرط و علامة الجزم حذف النون ... و الواو فاعل و (الهاء) ضمير مفعول به
آیه	أَلَمْ يَأْخُذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقَ الْكِتَابِ
ت	آیا از آنان در کتاب [تورات] در حالی که آنچه را در آن است مکرر خوانده و فهمیده‌اند، پیمان [محکم و استوار] گرفته نشده است
تف	

ادب	(الهمزة) للاستفهام التقريريّ (لم) حرف نفى و قلب و جزم (يؤخذ) مضارع مبنى للمجهول مجزوم (عليهم) مثل الأول متعلق ب (يؤخذ) (ميثاق) نائب الفاعل مرفوع (الكتاب) مضاف إليه مجزور
آيه	أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ
ت	که نسبت به خدا جز حق نگویند؟!
تف	
ادب	(أن) حرف مصدرى و نصب (لا) حرف نفى (يقولوا) مضارع منصوب و علامة النصب حذف النون .. و الواو فاعل (على الله) جارّ و مجرور متعلق ب (يقولوا)، (إلا) أداة حصر (الحقّ) مفعول به منصوب. و المصدر المؤول (ألا يقولوا) فى محلّ رفع بدل من ميثاق أو عطف بيان
آيه	وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ
ت	در حالی که آنچه را در آن کتاب است خوانده‌اند (و از احکام آن با خبرند)
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (درسوا) مثل ورثوا (ما) اسم موصول مبنىّ فى محلّ نصب مفعول به (فى) حرف جرّ و (الهاء) ضمير فى محلّ جرّ متعلق بمحذوف صلة ما
آيه	وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ
ت	و سرای آخرت برای کسانی که [همواره از مال نامشروع و نسبت ناروا] می‌پرهیزند، بهتر است آیا نمی‌اندیشید؟
تف	
ادب	(الواو) استئنافية (الدار) مبتدأ مرفوع (الآخرة) نعت للدار مرفوع مثله (خير) خبر مرفوع (اللام) حرف جرّ (الذين) اسم موصول مبنىّ فى محلّ جرّ متعلق ب (خير)، (يتقون) مثل يأخذون

(الهمزة) للاستفهام (الفاء) عاطفة لربط المسبب بالسبب (لا) نافية (تعقلون) مثل يأخذون.

آیه 170

آیه	وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
ت	و کسانی که همواره به کتاب (آسمانی خود) تمسک می جویند و نماز را برپا می دارند،
تف	
ادب	(الواو) استثنائية (الذين) موصول في محلّ رفع مبتدأ (يمسكون) مثل يأخذون «169» (بالكتاب) جارّ و مجرور متعلّق ب (يمسكون)، (الواو) عاطفة (أقاموا) مثل ورتوا «169»، (الصلاة) مفعول به منصوب
آیه	إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ
ت	بی تردید ما پاداش صالحان و اصلاحگران را ضایع نخواهیم نمود.
تف	
ادب	(إنا) حرف مشبّه بالفعل - ناسخ - و اسمه (لا) نافية (نضيع) مضارع مرفوع و الفاعل نحن للتعظيم (أجر) مفعول به منصوب (المصلحين) مضاف إليه مجرور و علامة الجرّ الياء.

[Commented [p66]:

آیه 171

آیه	وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ
ت	و [باد کنید] هنگامی [را] که کوه [طور] را برکندید، [و] چنان که گویی سایبانی است بالای سرشان قرار دادیم
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (إذ) اسم ظرفی مفعول به لفعل محذوف تقديره اذكر (نتقنا) فعل ماض مبني على السكون ... و (نا) فاعل للتعظيم (الجبل) مفعول به منصوب (فوق) ظرف مكان منصوب متعلق ب (نتقنا) بتضمينه معنى رفعنا و (هم) ضمير مضاف إليه (كأن) حرف مشبّه بالفعل للتشبيه - ناسخ - و (الهاء) ضمير في محل نصب اسم كأن (ظلة) خبر مرفوع
آیه	وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ
ت	و [ولی به سبب ضعف ایمان] پنداشتند که بر سرشان سقوط می کند.
تف	
ادب	(الواو) عاطفة - أو حالیه - (ظنوا) مثل ورثوا «169»، (أن) حرف مشبّه بالفعل للتوكيد و (الهاء) ضمير اسم أن (واقع) خبر مرفوع (الباء) حرف جرّ و (هم) ضمير في محل جرّ متعلق ب (واقع).
آیه	خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ

[Commented p67]: "نتق" به معنای از بیخ و بن کردن

چیزی است

[Commented p68]: "ظلة" به معنای ابر و یا سقف و هر

چیزی است که سایه بيفکند

ت	[به آنان گفتیم:] آنچه [از کتاب، شریعت و احکام] به شما داده‌ایم با قدرت [ی تمام و عزمی استوار] بگیرید،
تف	
ادب	و المصدر المؤول (أنه واقع بهم) في محل نصب سد مسد مفعولي ظنّ. (خذوا) فعل أمر مبنيّ على حذف النون .. و الواو فاعل (ما) اسم موصول مبنيّ في محل نصب مفعول به (آتينا) مثل نتقنا و (كم) ضمير مفعول به (بقوة) جارّ و مجرور حال من ضمير الخطاب أي مجديّن أو مجتهدين
آیه	وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
ت	و آنچه [از معارف و حقایق] در آن است متذکّر شوید [و فرا گیرید و همواره به خاطر داشته باشید] تا [با عمل به آن] پرهیزکار شوید
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (اذكروا) مثل خذوا (ما) مثل الأول (في) حرف جرّ و (الهاء) ضمير في محلّ جرّ متعلّق بمحذوف صلة ما (لعلّ) للترجّی حرف مشبّه بالفعل و (كم) ضمير اسم لعلّ (تتقون) مضارع مرفوع .. و الواو فاعل.

[Commented p69]: این آیات مساله پیمان گرفتن از بنی نوع بشر بر ربوبیت پروردگار را ذکر می‌کند، و خود از دقیق‌ترین آیات قرآنی از حیث معنا و از زیباترین آیات از نظر نظم و اسلوب است

[Commented p70]: اخذ چیزی از چیزی دیگر مستلزم این است که اولی جدا و به نحوی از انحاء مستقل از دومی باشد، و این جدایی و استقلال بحسب اختلاف عنایاتی که متعلق اخذ می‌شود و نیز به اختلاف عباراتی که در آن لحاظ می‌گردد مختلف می‌شود، مثلا اخذ لقمه از سفره و اخذ جرعه از قلدح آب يك نوع اخذ است، و اخذ مال و اثاث از دزدی که آن را غصب کرده يك نحو دیگر اخذ است، و اخذ مال از فروشنده و یا بخشنده و یا کسی که چیز به عاریه می‌دهد نحو دیگر و یا انحاء مختلف دیگر اخذ، و همچنین گرفتن علم از عالم و اخذ هبه و گرفتن حظ از ملاقات دوستان يك نحو اخذ است، و گرفتن فرزند از پدرش تربیت راه، نوع دیگر اخذ است، و ... پس هر جا که دیدیم صحبت از اخذ به میان آمد نمی‌توانیم بفهمیم که نوع آن کدامیک از این انواع مختلف است، مگر اینکه بیان زائدی در کار باشد، به همین جهت در آیه مورد بحث خدای تعالی بعد از جمله **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ** که تنها جدایی مآخوذ را از مآخوذ منه می‌رساند جمله **مِنْ ظُهُورِهِمْ** را اضافه کرد تا دلالت کند بر نوع جدایی آن دو، و اینکه این جدایی و این اخذ از نوع اخذ مقداری از ماده بوده، بطوری که چیزی از صورت ما بقی ماده ناقص نشده، و نیز استقلال و تمامیت خود را از دست نداده، و پس از اخذ آن مقدار مآخوذ را هم موجود و مستقل و تمام عیاری از نوع مآخوذ منه کرده، فرزند را از پشت پدر و مادر گرفته، و آن را که تا- کنون جزئی از ماده پدر و مادر بوده موجودی مستقل و انسانی تمام عیار گردانیده و از پشت این فرزند نیز فرزند دیگر اخذ کرده و همچنین تا آنجا که اخذ تمام شود، و هر جزئی از هر موجودی که باید جدا گردد، و افراد و انسانها موجود گشته و منتشر شوند، و هر يك از دیگری مستقل شده و برای هر فردی نفسی مستقل درست شود، تا سود و زیانش عاید خودش گردد

آیه	وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ
ت	و آن گاه که برگرفت پروردگار تو از بنی آدم،
تف	<p>خداوند روی سخن را در این آیه به پیامبر کرده، نخست چنین می‌گوید:</p> <p>" به خاطر بیاور موقعی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را بر گرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشتن نمود و از آنها پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم؟....</p> <p>با توالد و تناسل از یکدیگر متمایزشان ساختیم، و ایشان را به محتاج بودن و مربوب بودنشان واقف ساختیم و در نتیجه همه به این معنا اعتراف کرده و گفتند: " آری ما شاهدیم که تو پروردگار مایی</p>
ادب	<p>(الواو) عاطفه (إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ) مثل إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ «167»، (من بنی) جارّ و مجرور متعلّق ب (أَخَذَ) و علامة الجرّ الياء (آدم) مضاف إليه مجرور و علامة الجرّ الفتحه</p>
آیه	مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ
ت	از صلبشان اولادشان را (آنها را در دنیا از صلب یکدیگر به تدریج در طول تاریخ بیرون آورد) و آنها را
تف	<p>" ذریه" چنان که دانشمندان لغت گفته‌اند در اصل به معنی " فرزندان کوچک و کم سن و سال" است، ولی غالبا به همه فرزندان گفته می‌شود، گاهی به معنی مفرد و گاهی به معنی جمع استعمال می‌گردد اما در اصل معنی جمعی دارد.</p> <p>در باره ریشه اصلی این لغت احتمالات متعددی داده شده است بعضی آن را از " ذره" (بر وزن زرع) به معنی آفرینش می‌دانند بنا بر این مفهوم اصلی " ذریه" با مفهوم مخلوق و</p>

آفریده شده برابر است.

و بعضی آن را از " ذر " (بر وزن شر) که به معنی موجودات بسیار کوچک همانند ذرات غبار و مورچه‌های بسیار ریز می‌باشد دانسته‌اند، از این نظر که فرزندان انسان نیز در ابتداء از نطفه بسیار کوچکی آغاز حیات می‌کنند.

سومین احتمال که در باره آن داده شده این است که از ماده " ذرو " (بر وزن مرو) به معنی پراکنده ساختن گرفته شده و اینکه فرزندان انسان را ذریه گفته‌اند به خاطر آن است که آنها پس از تکثیر مثل به هر سو در روی زمین پراکنده می‌شوند.

دو احتمال در تفسیر آیه وجود دارد:

احتمال اول: هنگامی که آدم آفریده شد فرزندان آینده او تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت ذراتی بیرون آمدند (و طبق بعضی از روایات این ذرات از گل آدم بیرون آمدند) آنها دارای عقل و شعور کافی برای شنیدن سخن و پاسخ گفتن بودند، در این هنگام از طرف خداوند به آنها خطاب شد " أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ " آیا پروردگار شما نیستم؟! همگی در پاسخ گفتند: " بلی شَهِدْنَا " آری بر این حقیقت همگی گواهییم.

سپس همه این ذرات به صلب آدم (با به گل آدم) باز گشتند و به همین جهت این عالم را "عالم ذر" و این پیمان را " پیمان الست " می‌نامند.

بنا بر این پیمان مزبور یک " پیمان تشریحی " و قرارداد خود آگاه در میان انسانها و پروردگارشان بوده است.

احتمال دوم در آیه: منظور از این عالم و این پیمان همان "عالم استعدادها" و " پیمان فطرت " و تکوین و آفرینش است، به این ترتیب که به هنگام خروج فرزندان آدم به صورت " نطفه " از صلب پدران به رحم مادران که در آن هنگام ذراتی بیش نیستند خداوند استعداد و آمادگی برای حقیقت توحید به آنها داده است، هم در نهاد و فطرتشان این سر الهی به صورت یک حس درون ذاتی به ودیعه گذارده شده است و هم در عقل و خردشان

	<p>به صورت یک حقیقت خود آگاه!</p> <p>بنا بر این همه افراد بشر دارای روح توحیدند و سؤالی که خداوند از آنها کرده به زبان تکوین و آفرینش است و پاسخی که آنها داده‌اند نیز به همین زبان است. (نمونه)</p>
ادب	<p>(من ظهور) جارّ و مجرور متعلّق ب (أخذ) لآنه بدل من المجرور الأول بإعادة الجارّ و (هم) ضمیر فی محلّ جرّ مضاف إليه (ذریّة) مفعول به منصوب و (هم) مثل الأخير</p>
آیه	<p>وَ أَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَ لَسْتُمْ بِرَبِّكُمْ</p>
ت	<p>(به وسیله درک عقولشان و ابلاغ پیامبران) بر خودشان گواه گرفت که آبا من پروردگار شما نیستیم؟</p>
تف	
ادب	<p>(الواو) عاطفة (أشهد) فعل ماض و (هم) ضمیر مفعول به، و الفاعل ضمیر مستتر تقدیره هو (علی أنفس) جارّ و مجرور متعلّق ب (أشهد)، و (هم) مضاف إليه (الهمزة) للاستفهام (لست) فعل ماض جامد ناقص - ناسخ - و (التاء) ضمیر اسم لیس (الباء) حرف جرّ زائد (ربّ) مجرور لفظاً منصوب محلاً خبر لیس و (کم) ضمیر مضاف إليه،</p>
آیه	<p>قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنَّا نَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ</p>
ت	<p>همه آنها (جز محرومان از نعمت عقل و دعوت انبیا) گفتند: چرا، گواهی دادیم. (خدا چنین کرد) تا مبدا در روز قیامت بگویند:</p>
تف	
ادب	<p>(قالوا) فعل ماض مبنیّ علی الضمّ ... و الواو فاعل (بلی) حرف لإیجاب النفی (شهدنا) فعل ماض مبنیّ علی السکون ... و (نا) فاعل (أن) حرف مصدری و نصب (و تقولوا) مضارع منصوب و علامة النصب حذف النون ... و الواو فاعل (یوم) ظرف زمان منصوب متعلّق ب (تقولوا)، (القیامة) مضاف إليه مجرور</p>

آیه	إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ
ت	ما از این (از توحید و ربوبیت) غافل بودیم.
تف	
ادب	(إِنَّا) حرف مشبّه بالفعل - ناسخ - و (نا) ضمیر اسمِ إِنْ فِي محلّ نصب (كُنَّا) فعل ماض ناقص و اسمه (عن) حرف جرّ (ها) حرف تنبيه (ذا) اسم إشارة مبنيّ فِي محلّ جرّ متعلّق ب (غافلين) و هو خبر كُنَّا منصوب و علامة النصب الياء. و المصدر المؤولّ (أَنْ تَقُولُوا) فِي محلّ نصب مفعول لأجله على حذف مضاف أي خشية أَنْ تَقُولُوا.

آیه 173

آیه	أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ
ت	یا نگوید: پدرانمان پیش از ما مشرک بودند،
تف	این پیمان فقط از پدران نبوده که بگویند به ما چه؟ این جمله حکایت حجتی است که بنا به فرض انحصار اشهاد و اخذ میثاق در پدران ممکن بود فرزندان (ذریه) به آن تمسک کنند، هم چنان که جمله "أَنْ تَقُولُوا" حجت جمیع مردم از پدران و فرزندان است که به فرض ترک اشهاد ممکن بود به آن استدلال نمایند.
ادب	(أَوْ) حرف عطف (تَقُولُوا) مثل السابق «172» فهو معطوف عليه (إِنَّمَا) كَافَّةٌ و مكفوفة

[Commented [p71]: دو دلیل برای اخذ این پیمان آورد یکی در آیه قبل بود برای اینکه غافل نباشید، یکی دیگر هم برای اینکه جبرگرا نشوید و نگوید چون پدران ما اینگونه بودند ما هم اینگونه شدیم

	(أشرك) فعل ماضٍ (آباء) فاعل مرفوع (نا) ضمير مضاف إليه (من) حرف جرّ (قبل) اسم مبنیّ علی الضمّ فی محلّ جرّ متعلّق ب (أشرك)
آیه	وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ
ت	و ما فرزندانی پس از آنان بودیم [و راهی جز تقلید از آنان نداشتیم]
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (كنا) مثل السابق «172»، (ذريّة) خبر منصوب (من بعد) جارّ و مجرور متعلّق بنعت لذريّة و (هم) ضمير مضاف إليه
آیه	أَفْتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ
ت	آیا ما را به خاطر آنچه باطل‌گرایان انجام دادند، هلاک می‌کنی؟
تف	
ادب	(الهمزة) للاستفهام (الفاء) رابطة لجواب شرط مقدّر، و هي متأخرة من تقديم (تهلك) مضارع مرفوع و (نا) ضمير مفعول به، و الفاعل أنت (الباء) حرف جرّ للسبب (ما) حرف مصدری (فعل المبطلون) فعل ماضٍ و فاعله و علامة رفعه الواو.

آیه 174

آیه	وَ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
ت	و این گونه آیات را [مُستدل و منطقی] تفصیل و توضیح می‌دهیم [تا تدبّر کنند] و برای

اینکه [از شرک به توحید] بازگردند	
تف "تفصیل آیات" به معنای جدا کردن آنها از یکدیگر است تا معنا و مدلول هر یک در جای خود روشن شود، و در اثر اختلاط آنها مختلط نگردد	
ادب (الواو) استثناییه (الكاف) حرف جرّ، (ذا) اسم إشارة مبنيّ في محلّ جرّ متعلّق بمحذوف مفعول مطلق عامله تفصّل (نفصل) مضارع مرفوع و الفاعل ضمير مستتر تقدیره نحن للتعظیم (الآیات) مفعول به منصوب و علامة النصب الكسرة (الواو) عاطفة (لعلّهم يرجعون) مثل لعلّكم تتقون 171	

آیه 175

آیه وَ أَنْزَلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا	
ت و برای آنان بخوان سرگذشت کسی که آیات خود را به او عطا کردیم	
تف آتیناه آیاتنا: بطوری که از سیاق کلام بر می آید معنای آوردن آیات، تلبس به پاره‌ای از آیات انفسی و کرامات خاصه باطنی است، به آن مقداری که راه معرفت خدا برای انسان روشن گردد، و با داشتن آن آیات و آن کرامات، دیگر در باره حق شک و ریبی برایش باقی نماند. "الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا" ما آیات خود را برایش آوردیم، یعنی در باطنش از علائم و آثار بزرگ الهی پرده برداشتیم، و بهمین جهت حقیقت امر برایش روشن شد "فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا" پس بعد از ملازمت راه حق آن را ترک گفت.	

[Commented [p72]: بیان آیات مربوط به بلغم باعوراء و

اشاره به اینکه تا مشیت خدا کمک نکند، اسباب و وسائل

معمولی برای تحصیل سعادت بسنده نیست

ادب	(الواو) استثنائية (اتل) فعل أمر مبنيّ على حذف حرف العلة، و الفاعل ضمير مستتر تقديره أنت (على) حرف جرّ و (هم) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (اتل)، (نبأ) مفعول به منصوب (الذی) اسم موصول مبنيّ في محلّ جرّ مضاف إليه (آتينا) فعل ماض مبنيّ على السكون ... و (نا) ضمير فاعل و (الهاء) ضمير مفعول به أوّل) آیات) مفعول به ثان منصوب و علامة النصب الكسرة و (نا) ضمير مضاف إليه
آیه	فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ
ت	و او عملاً از آنان جدا شد، پس شیطان او را دنبال کرد [تا به دامش انداخت]
تف	" فَأَتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ " شیطان هم دنبالش را گرفت و او نتوانست خود را از هلاکت نجات دهد.
ادب	(الفاء) عاطفة (انسلخ) فعل ماض، و الفاعل ضمير مستتر تقديره هو (من) حرف جرّ و (ها) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (انسلخ)، (فأتبع) مثل فانسليخ و (الهاء) ضمير مفعول به (الشیطان) فاعل مرفوع
آیه	فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ
ت	و در نتیجه از گمراهان شد.
تف	
ادب	(الفاء) عاطفة (كان) فأفعل ماض ناقص - ناسخ - و اسمه ضمير مستتر تقديره هو (من الغاوين) جارّ و مجرور متعلّق بمحذوف خبر كان، و علامة الجرّ الياء.

[p73 Commented]: "انسلاخ" بیرون شدن و یا کندن هر چیزی است از پوست و جلدش، و این تعبیر کنایه استعاری از این است که آیات چنان در بلغم باعورا رسوخ داشت و وی آن چنان ملازم آیات بود که با پوست بدن او ملازم بود، و بخاطر حبث درونی که داشت از جلد خود بیرون آمد.

[p74 Commented]: پیروی کردن و دنباله‌دار شدن جای پای کسی رفتن است

[p75 Commented]: "غی" و "غوايه" ضلالت را گویند، و گویا بیرون شدن از راه بخاطر نتوانستن حفظ مقصد باشد، پس فرق میان "غوايت" و "ضلالت" این است که اولی دلالت بر فراموش کردن مقصد و غرض هم می‌کند، پس کسی که در بین راه در باره مقصد خود متحیر می‌شود "غوی" است و کسی که با حفظ مقصد از راه منحرف می‌شود "ضال" است، و تعبیر اولی نسبت به خبری که در آیه است مناسب‌تر است، برای اینکه بلغم بعد از انسلاخ از آیات خدا و بعد از اینکه شیطان کنترل او را در دست گرفت راه رشد را گم کرد و متحیر شد، و نتوانست خود را از ورطه هلاکت رهایی دهد، و چه بسا هر دو کلمه یعنی غوايت و ضلالت در یک معنا استعمال شود، و آن خروج از طریق منتهی به مقصد است.

آیه 176

آیه	وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا
ت	و اگر می خواستیم [درجات و مقاماتش را] به وسیله آن آیات بالا می بردیم،
تف	<p>علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود در ذیل آیه می گوید: پدرم از حسین بن خالد از ابی الحسن امام رضا (ع) برایم نقل کرد که آن حضرت فرمود: بلعم باعورا دارای اسم اعظم بود، و با اسم اعظم دعا می کرد و خداوند دعایش را اجابت می کرد در آخر بطرف فرعون میل کرد، و از درباریان او شد، این بیود تا آن روزی که فرعون برای دستگیر کردن موسی و یارانش در طلب ایشان می گشت، عبورش به بلعم افتاد، گفت: از خدا بخواه موسی و اصحابش را به دام ما بیندازد، بلعم بر الاغ خود سوار شد تا او نیز به جستجوی موسی برود الاغش از راه رفتن امتناع کرد، بلعم شروع کرد به زدن آن حیوان، خداوند قفل از زبان الاغ برداشت و به زبان آمد و گفت: وای بر تو برای چه مرا می زنی؟ آیا می خواهی با تو بیایم تا تو بر پیغمبر خدا و مردمی با ایمان نفرین کنی؟ بلعم این را که شنید آن قدر آن حیوان را زد تا کشت، و همانجا اسم اعظم از زبانش برداشته شد</p> <p>حتی موسی ع از وجود او به عنوان یک مبلغ نیرومند استفاده می کرد، و کارش در این راه آن قدر بالا گرفت که دعایش در پیشگاه خدا به اجابت می رسید، ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعد و وعیدهای او از راه حق منحرف شد و همه مقامات خود را از دست داد، تا آنجا که در صف مخالفان موسی ع قرار گرفت</p>
ادب	(الواو) عاطفه (لو) حرف شرط غیر جازم (شئنا) مثل آتینا (اللام) واقعه فی جواب لو (رفعناه) مثل آتیناه (بها) مثل منها متعلق ب (رفعنا)،
آیه	وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ

[Commented p76]: "اخلاذ" به معنای ملازمت دائمی است، و اخلاذ بسوی ارض، چسبیدن به زمین است، و این تعبیر کنایه است از میل به تمتع از لذات دنیوی و ملازمت آن.

ت	ولی او به امور ناچیز مادی و لذت‌های زودگذرِ دنیایی تمایل پیدا کرد و از هوای نفسش پیروی نمود
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (لکن) حرف مشبّه بالفعل للاستدراک - ناسخ - و (الهاء) ضمیر فی محلّ نصب اسم لکن (اخلد) مثل انسلخ (إلى الأرض) جارّ و مجرور متعلّق ب (أخلد)، (الواو) عاطفة (أتبع) مثل نسلخ (هوی) مفعول به منصوب و علامة النصب الفتحة المقدّرة علی الألف و (الهاء) ضمیر مضاف إليه
آیه	فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثُ
ت	پس داستانش چون داستان سگ است [که] اگر به او هجوم بری، زبان از کام بیرون می‌آورد، و اگر به حال خودش واگذاری [باز هم] زبان از کام بیرون می‌آورد.
تف	
ادب	(الفاء) عاطفة (مثل) مبتدأ مرفوع و (الهاء) مثل الأخير (الكاف) حرف جرّ (مثل) مجرور بالكاف متعلّق بمحذوف خبر المبتدأ (الکلب) مضاف إليه مجرور (إن) حرف شرط جازم (تحمل) مضارع مجزوم فعل الشرط، و الفاعل أنت (عليه) مثل عليهم متعلّق ب (تحمل)، (يلهث) مثل تحمل جواب الشرط (أو) حرف عطف (تترکه يلهث) مثل تحمل ... يلهث، و (الهاء) مفعول به
آیه	ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
ت	این داستان گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند پس این داستان را [برای مردم]
تف	
ادب	(ذلک) اسم إشارة مبنيّ فی محلّ رفع مبتدأ ... و (اللام) للبعد و (الكاف) للخطاب، و الاشارة

[Commented [p77]: کلمه " تحمل " از جمله کردن است نه از حمل و بدوش کشیدن.

[Commented [p78]: کلمه " لهث " وقتی در سگ استعمال می‌شود به معنای بیرون آوردن و حرکت دادن زبان از عطش است.

إلى المثل (مثل) خبر مرفوع (القوم) مضاف إليه مجرور (الذين) موصول في محلّ جرّ نعت للقوم (كذبوا) فعل ماض مبنيّ على الضمّ ... و الواو فاعل (بآيات) جارّ و مجرور متعلّق به (كذبوا)، و (نا) ضمير مضاف إليه	
فَأَقْصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ	آیه
حکایت کن، شاید [نسبت به امور خویش] بیندیشند.	ت
	تف
(الفاء) رابطة لجواب شرط مقدّر (اقصص)، فعل أمر، و الفاعل أنت (القصص) مفعول به منصوب (لعلهم يتفكرون) مثل لعلکم تتقون	ادب

آیه 177

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا	آیه	
بد است داستان گروهی که آیات ما را تکذیب کردند	ت	
	تف	
(ساء) فعل ماض لإنشاء الذمّ، و الفاعل ضمير مستتر وجوبا تقديره هو و قد جاء مميّزا بكلمة (مثلا) و هو تمييز منصوب (القوم) خبر لمبتدأ محذوف وجوبا تقديره هو، و ذلك على حذف مضاف أي مثل القوم، (الذين) موصول مبنيّ في محلّ رفع نعت للقوم (كذبوا بآياتنا) مرّ إعرابها «176»،	ادب	

[Commented p79]

آیه	وَ أَنْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ
ت	وهمواره به خود ستم روا می‌داشتند.
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (أنفس) مفعول به مقدّم منصوب عامله يظلمون و (هم) ضمير مضاف إليه (كانوا) فعل ماض ناقص و اسمه (يظلمون) مضارع مرفوع .. و الواو فاعل

آیه 178

آیه	مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي
ت	هر که را خدا هدایت کند، پس او راه یافته واقعی است،
تف	" الف و لامی " که در " المهتدی " و در " الخاسرون " است ظاهراً مفید کمال است نه حصر، و مفاد آیه این است که صرف راه یافتن به چیزی نافع نیست
ادب	(من) اسم شرط جازم مبنیّ فی محلّ نصب مفعول به مقدّم (یهد) مضارع مجزوم فعل الشرط (اللّه) لفظ الجلالة فاعل مرفوع (الفاء) رابطة لجواب الشرط (هو) ضمير منفصل فی محلّ رفع مبتدأ (المهتدی) خبر مرفوع و علامة الرفع الضمة المقدّرة علی الیاء
آیه	وَ مَنْ يُضِلِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
ت	و کسانی را که [به سبب عناد و لجajتشان] گمراه نماید، پس اینان همان زیانکارانند
تف	

ادب	(الواو) عاطفة (من يضلل) مثل من يهد، و الفاعل هو (الفاء) رابطة لجواب الشرط (أولئك) اسم إشارة مبنيّ في محلّ رفع مبتدأ .. و (الكاف) حرف خطاب (هم) ضمير فصل، (الخاسرون) خبر أولئك مرفوع و علامة الرفع الواو.
------------	--

صفحه 174

از 179 تا 187

آیه 179

آیه	وَ لَقَدْ دَرَأْنَا لِيَجْهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ
ت	و مسلماً بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم
تف	
ادب	(الواو) استئنافیة (اللام) لام القسم لقسم مقدّر (قد) حرف تحقيق (ذرأنا) فعل ماض مبنيّ على السكون و (نا) ضمير فاعل (لجهنم) جارّ و مجرور متعلّق ب (ذرأنا)، و علامة الجرّ الفتحة

[Commented p80]: "ذره" به معنای آفریدن است

(كثيرا) مفعول به منصوب (من الجن) جارّ و مجرور متعلّق بنعت ل (كثيرا)، (الواو) عاطفة (الإنس) معطوف على الجن مجرور	
آیه	لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا
ت	[زیرا] آنان را دل‌هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی‌یابند،
تف	این اتفاق کیفر و بخشی از مجازات کارهایی است که انجام دادن
ادب	(اللام) حرف جرّ و (هم) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق بمحذوف خبر مقدّم (قلوب) مبتدأ مؤخر مرفوع (لا) نافية (يفقهون) مضارع مرفوع .. و الواو فاعل (الباء) حرف جرّ و (ها) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق ب (يفقهون)،
آیه	وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا
ت	و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه‌های حق را] نمی‌بینند،
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (لهم أعین لا يبصرون بها) مثل لهم قلوب ...
آیه	وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا
ت	و گوش‌هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی‌شنوند،
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (لهم آذان لا يسمعون بها) مثل لهم قلوب ..
آیه	أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ
ت	آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند

	تف
(أولئك) مثل السابق 178،، (كالأنعام) جارّ و مجرور متعلّق بمحذوف خبر أولئك (بل) حرف إضراب و ابتداء (هم) ضمير منفصل مبتدأ في محلّ رفع (أضلّ) خبر مرفوع	ادب
أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ	آیه
اینانند که بی‌خبر و غافل [از معارف و آیات خدای] اند	ت
	تف
(أولئك هم الغافلون) مرّ إعراب نظیرها 178	ادب

آیه 180

آیه	وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا
ت	و نیکوترین نام‌ها [به لحاظ معانی] فقط ویژه خداست، پس او را با آن نام‌ها بخوانید
تف	در جمله " وَ لِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰی " که " لِلّٰهِ " خبر است مقدم ذکر شده و این خود حصر را می‌رساند (و معنای جمله این است: تنها برای خدا است اسماء حسنی). " اسماء " هم با " الف و لام " آمده و هر جمعی که " الف و لام " بر سرش در آید عمومیت را می‌رساند و معنای آن این است که هر اسم احسن که در وجود باشد از آن خدا است و احدی در آن با خدا شریک نیست، توصیف اسماء خدا به وصف " حسنی " - که مؤنث احسن است - دلالت می‌کند بر اینکه

[Commented p81]: " اسم " بحسب لغت چیزی را گویند که

بوسیله آن انسان بسوی چیزی راه پیدا کند، چه اینکه علاوه بر این دلالت، معنای وصفی‌ای را هم افاده بکند مانند لفظی که حکایت کند از معنای موجود در آن چیز، و یا صرف اشاره به ذات آن چیز باشد مانند زید و عمرو و مخصوصاً اسمهای مرتجل که قبلاً سابقه وصفی نداشته و تنها اشاره به ذات دارد

[Commented p82]: فرمود: " فَادْعُوهُ بِهَا " 1 یا از دعوت به

معنای نام نهادن است هم چنان که می‌گوییم: " من او را زید خواندم و تو را ابا عبد الله خواندم " یعنی او را به آن اسم و تو را به این اسم نام نهادم. و 2 یا از دعوت به معنای ندا است، و معنایش این است که خدا را به اسماء حسنایش ندا کنید مثلاً بگویید: " ای رحمان ای رحیم و ... " و 3 یا از دعوت به معنای عبادت است و معنایش این است که خدا را عبادت کنید با اعتقاد به اینکه او متصف به اوصاف حسنه و معانی جمیله‌ای است که این اسماء دلالت بر آن دارد. (معنای اخیر ارجح است)

منظور از این اسماء، قسم اول از معنای اسم است، یعنی آن اسمایی است که در آنها معنای وصفی می‌باشد، مانند آن اسمایی که جز بر ذات خدای تعالی دلالت ندارد، اگر چنین اسمایی در میان اسمای خدا وجود داشته باشد، آنهم نه هر اسم دارای معنای وصفی، بلکه اسمی که در معنای وصفی حسنی هم باشد، باز هم نه هر اسمی که در معنای وصفی حسن و کمال نهفته باشد بلکه آن اسمایی که معنای وصفی وقتی با ذات خدای تعالی اعتبار شود از غیر خود احسن هم باشد، بنا بر این شجاع و عفیف هر چند از اسمایی هستند که دارای معنای وصفی‌اند و هر چند در معنای وصفی آنها حسن خوابیده لیکن لایق به ساحت قدس خدا نیستند، برای اینکه از یک خصوصیت جسمانی خبر می‌دهند، و به هیچ وجه ممکن نیست این خصوصیت را از آنها سلب کرد (و کاری کرد که وقتی اسم شجاع و عفیف برده می‌شود جسمانیت موصوف به ذهن نیاید)

پس لازمه اینکه اسمی از اسماء خدا بهترین اسماء باشد این است که بر یک معنای کمالی دلالت کند، آنهم کمالی که مخلوط با نقص و یا عدم نباشد، و اگر هم هست تفکیک معنای کمالی از آن معنای نقصی و عدمی ممکن باشد، پس هر اسمی که در معنای آن احتیاج و عدم و یا فقدان نهفته باشد مانند اسمایی که بر اجسام و جسمانیات و افعال زشت و معانی عدمی اطلاق می‌شود اسمای حسنی نبوده اطلاقش بر ذات پروردگار صحیح نیست.

(الواو) استئنافیة (لله) جارّ و مجرور متعلّق بمحذوف خبر مقدّم (الاسماء) مبتدأ مؤخّر مرفوع (الحسنی) نعت للأسماء مرفوع، و علامة الرفع الضمّة المقدّرة علی الألف (الفاء) عاطفة لربط المسبّب بالسبب (ادعوا) فعل أمر مبنی علی حذف النون .. و الواو فاعل و (الهاء) ضمیر مفعول به (الباء) حرف جرّ و (ها) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق ب (ادعوه)،

ادب

آیه وَ ذَرُّوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ

و رها کنید آنان که در نامهای خدا منحرف می شوند [و او را با نامهایی که نشان دهنده

ت

[Commented] p83: میل از حد وسط به یکی از دو طرف افراط و تفریط است، لحد قبر را هم به همین مناسبت لحد می‌گویند، چون لحد هم در یک طرف قبر قرار دارد به خلاف "ضریح" که در وسط قبر است و "یلحدون" چه از ثلاثی مجرد بوده و به فتح "یا" قرائت شود، و چه به ضم "یا" و از باب افعال به یک معنا است،

	کاستی و نقص است، می‌خوانند]
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (ذروا) مثل ادعوا (الذین) اسم موصول مبنی فی محلّ نصب مفعول به (یلحدون) مضارع مرفوع ... و الواو فاعل (فی أسماء) جارّ و مجرور متعلّق ب (یلحدون)، و (الهاء) مضاف إليه
آیه	سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
ت	آنان به زودی به همان اعمالی که همواره انجام می‌دادند، جزا داده می‌شوند.
تف	اگر در صدر این جمله واو عاطفه به کار برده نشده برای این است که این جمله به منزله جواب از سؤال مقدر است کسی پرسیده است سرانجام حال ایشان چه می‌شود؟ جواب می‌دهد به اینکه: " سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ".
ادب	(السين) حرف استقبال (يجزون) مضارع مبنی للمجهول مرفوع .. و الواو نائب الفاعل (ما) اسم موصول مبنی فی محلّ نصب مفعول به علی حذف مضاف ای جزاء ما كانوا ... (كانوا) فعل ماض ناقص، و اسمه (يعملون) مثل يلحدون.

آیه 181

آیه	وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ
ت	و از میان کسانی که آفریده‌ایم [یعنی جنیان و آدمیان] گروهی [هستند که هم‌نوعان خود را] به حق هدایت می‌کنند و به درستی و راستی داوری می‌نمایند.

تف	
ادب	(الواو) استثنایة (من) حرف جرّ (من) اسم موصول مبنیّ فی محلّ جرّ متعلّق بمحذوف خبر مقدّم (خلقنا) فعل ماض و فاعله (أُمَّة) مبتدأ مؤخّر مرفوع (یهدون) مضارع مرفوع و الواو فاعل (بالحقّ) جارّ و مجرور متعلّق بمحذوف حال من فاعل یهدون (الواو) عاطفة (الباء) حرف جرّ و (الهاء) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق ب (یعدلون) و یعرب مثل یهدون.

آیه 182

آیه	وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
ت	و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند،
تف	
ادب	(الواو) استثنایة (الذین) موصول فی محلّ رفع مبتدأ (كذَّبوا) فعل ماض و فاعله (بآیات) جارّ و مجرور متعلّق ب (كذَّبوا)، و (نا) ضمیر مضاف إليه
آیه	سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ
ت	به تدریج از جایی که نمی دانند [به ورطه سقوط و هلاکت می کشانیم تا عاقبت به عذاب دنیا و آخرت دچار شوند].
تف	و اینکه استدراج را مقید کرد به راهی که خود آنان نفهمند، برای این است که بفهماند این نزدیک کردن آشکارا نیست، بلکه در همان سرگرمی به تمتع از مظاهر زندگی مادی مخفی

[Commented [p84]: استدراج" در لغت به معنای این است که کسی در صدد بر آید پله پله و به تدریج از مکانی و یا امری بالا رود یا پائین آید و یا نسبت به آن نزدیک شود، و لیکن در این آیه قرینه مقام دلالت دارد بر اینکه منظور نزدیک شدن به هلاکت است یا در دنیا و یا در آخرت.

<p>است، و در نتیجه ایشان با زیاده‌روی در معصیت پیوسته بسوی هلاکت نزدیک می‌شوند، پس می‌توان گفت استدراج تجدید نعمتی بعد از نعمت دیگری است تا بدین وسیله التذاذ به آن نعمت‌ها ایشان را از توجه به وبال کارهایشان غافل بسازد</p>	
<p>(السين) حرف استقبال (نستدرج) مضارع مرفوع، و الفاعل نحن للتعظيم و (هم) ضمير مفعول به (من) حرف جرّ (حيث) اسم ظرفيّ مبنيّ على الضمّ في محلّ جرّ متعلّق ب (نستدرج)، (لا) نافية (يعلمون) مضارع مرفوع ... و الواو فاعل.</p>	<p>ادب</p>

آیه 183

<p>آیه</p>	<p>وَ أَمْلَى لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ</p>
<p>ت</p>	<p>و به آنان مهلت می‌دهیم [زیرا از سیطره قدرت ما بیرون رفتنی نیستند] یقیناً تدبیر و نقشه من استوار است</p>
<p>تف</p>	
<p>ادب</p>	<p>(الواو) عاطفة (أملی) مضارع مرفوع و علامة الرفع الضمة المقدّر علی الیاء، و الفاعل أنا (اللام) حرف جرّ و (هم) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق ب (أملی)، (إنّ) حرف مشبهة بالفعل - ناسخ - (کیدى) اسم إن منصوب و علامة النصب الفتحة المقدّرة علی ما قبل الیاء و (الیاء) فی محلّ جرّ مضاف إلیه (متین) خبر إن مرفوع.</p>

[Commented] p85:

آیه 184

آیه	أَوْ لَمْ يَتَّفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ
ت	آیا اندیشه نکردند که در همنشین آنان [یعنی پیامبر اسلام] هیچ نوع جنونی نیست
تف	در میان مفسرین راجع به ترکیب این کلام اختلاف شدیدی است، و آن معنایی که از سیاق کلام به ذهن تبادر می‌کند این است که جمله "أَوْ لَمْ يَتَّفَكَّرُوا" کلام تمامی است که منظور از آن انکار و توییح است، و جمله "مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ" کلام دیگری است که منظور از آن تصدیق رسول خدا (ص) در ادعای نبوت است، و در عین حال اشاره به آن چیزی که مردم در باره‌اش تفکر می‌کردند دارد
ادب	(الهمزة) للاستفهام الإنكاريّ (الواو عاطفة) (لم) حرف نفی و جزم و قلب (يتفكروا) مضارع مجزوم و علامة الجزم حذف النون ... و الواو فاعل (ما) حرف نفی، (بصاحب) جارّ و مجرور متعلّق بمحذوف خبر مقدّم و (هم) ضمير مضاف إليه (من) حرف جرّ زائد (جنة) مجرور لفظاً مرفوع محلاً مبتدأ مؤخّر جمله: مصدر
آیه	إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ
ت	او فقط بیم دهنده‌ای آشکار [نسبت به سرانجام شوم بدکاران] است.
تف	(إن) حرف نفی (هو) ضمير منفصل فی محلّ رفع مبتدأ (إلّا) اداة حصر (نذیر) خبر مرفوع (مبین) نعت لنذیر مرفوع.
ادب	

[Commented Ip86]: جنة" بطوری که گفته‌اند به اصطلاح ادبی بناء نوع است، یعنی نوعی از جنون، گر چه احتمال هم دارد که مراد از آن یک فرد از جن باشد، چون مردم آن روز معتقد بودند که دیوانه کسی است که یکی از جن در بدن او حلول نموده و به زبان او تکلم کند.

آیه 185

آیه	أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
ت	آیا با تأمل ننگریسته‌اند؟ در [فرمانروایی و] مالکیت [و ربوبیت] بر آسمان‌ها و زمین
تف	باید نظر کنند، اما نه از آن طرف که برابر اشیاء است، و نتیجه تفکر در آن علم به خواص طبیعی آنها است، بلکه از آن طرف که برابر خداست، و تفکر در آن آدمی را به این نتیجه می‌رساند که وجود این موجودات مستقل به ذات نیست، بلکه وابسته بغیر و محتاج به پروردگاری است که امر هر چیزی را او اداره می‌کند و آن پروردگار رب العالمین است.
ادب	(أَوَلَمْ يَنْظُرُوا) مثل أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا (فی ملکوت) جارّ و مجرور متعلّق ب (یَنْظُرُوا)، (السّموات) مضاف إليه مجرور (الواو) عاطفة (الأرض) معطوفة علی السّموات مجرور
آیه	وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ
ت	و هر چیزی که خدا آفریده
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (ما) اسم موصول مبنیّ فی محلّ جرّ معطوف علی ملکوت (خلق) فعل ماض (اللّه) لفظ الجلالة مرفوع (من شیء) جارّ و مجرور تمییز (ما)،
آیه	وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ
ت	و اینکه شاید پایان عمرشان نزدیک شده باشد

[Commented [p87]: باطن و آن طرف هر چیز که بسوی پروردگار متعال است، و نظر کردن به این طرف با یقین ملازم است

	تف
<p>(الواو) عاطفة (أن) مخففة من الثقلية، و اسمها ضمير الشأن محذوف (عسى) فعل ماض تام (أن) حرف مصدرى و نصب (يكون) مضارع ناقص- ناسخ- منصوب، و اسمه ضمير الشأن محذوف، (قد) حرف تحقيق (اقترب) فعل ماض (أجل) فاعل مرفوع و (هم) ضمير مضاف إليه. و المصدر المؤول (أن عسى ...) من المخففة و اسمها و خبرها في محل جر معطوف على ملكوت أى في أنه عسى كونه اقترب و المصدر المؤول (أن يكون ...) في محل رفع فاعل</p> <p>عسى</p>	ادب
	آيه
	ت
	تف
<p>(الفاء) رابطة لجواب شرط مقدر (الباء) حرف جر (أى) اسم استفهام مجرور بالباء متعلق ب (يؤمنون)، (حديث) مضاف إليه مجرور (بعد) ظرف زمان منصوب متعلق ب (يؤمنون) على حذف مضاف أى بعد خبره أو نزوله (الهاء) ضمير مضاف إليه يعود إلى القرآن أو الرسول (يؤمنون) مضارع مرفوع و الواو فاعل.</p>	ادب

قَبَائِحُ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ

[و اگر به قرآن مجید، این کتاب هدایتگر ایمان نیاورند] پس بعد از آن به کدام سخن ایمان می آورند؟!]

"بعده" به قرآن بر می گردد.

آیه 186

[Commented ip88]: گویا کسی پرسیده جهت اینکه به هیچ حدیث دیگری ایمان نمی آورند چیست

آیه	مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ
ت	برای کسانی که خدا [به سبب لجابت و عنادشان] گمراهشان کند، هدایت کننده‌ای نیست
تف	
ادب	(الواو) استثناییه (من) اسم شرط جازم مبنیّ فی محلّ نصب مفعول به مقدّم (یضلل) مضارع مجزوم فعل الشرط، و حرک بالکسر لالتقاء الساکنین (اللّه) فاعل مرفوع (الفاء) رابطة لجواب الشرط (لا) نافية للجنس (هادی) اسم لا مبنیّ علی الفتح فی محلّ نصب (اللام) حرف جرّ و (الهاء) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق بمحذوف خبر لا
آیه	وَ يَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ
ت	و آنان را در سرکشی و تجاوزشان وا می‌گذارد تا در [گمراهی‌شان] سرگردان و حیران بمانند
تف	
ادب	(الواو) حرف استثناء (یذر) مضارع مرفوع و (هم) ضمیر مفعول به، و الفاعل هو أى اللّه (فی) طغیان) جارّ و مجرور متعلّق بفعل یعمهون و (هم) ضمیر مضاف إلیه (یعمهون) مضارع مرفوع ... و الواو فاعل.

[Commented ip89]: "عمه" به معنای حیرت و سرگردانی در ضلالت و یا به معنای نفهمیدن حجت است

[Commented p90]: در این دو آیه این معنا روشن می‌شود که علم به زمان وقوع قیامت از غیبهایی است که مختص به خدای تعالی است، و کسی جز خدا از آن اطلاعی ندارد

[Commented p91]:

[Commented p92]: "مرسی" اسم زمان و مکان و مصدر میمی از "ارسیت الشيء" است که به معنای "اثبات کردم آن را" است

آیه	يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا
ت	همواره درباره قیامت از تو می‌پرسند که وقوع آن چه وقت است؟
تف	"ساعة" در اینجا به معنای ساعت برانگیختن خلائق و بازگشت بسوی خدا و یک طرفی شدن و فیصل یافتن دادرسی عمومی است، بنا بر این، الف و لام "الساعة" برای عهد است، و لیکن در عرف قرآن و همچنین در لسان شرع لفظ ساعت در معنای قیامت حقیقت شده.
ادب	(یسألون) مضارع مرفوع .. و الواو فاعل و (الكاف) ضمیر مفعول به (عن الساعة) جارّ و مجرور متعلق بفعل یسألونک (ایان) اسم استفهام مبنیّ فی محلّ نصب علی الظرفیة الزمانیة متعلق بمحذوف خبر مقدّم (مرسی) مبتدأ مؤخر مرفوع و (ها) ضمیر مضاف إليه
آیه	قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي
ت	بگو: دانش آن فقط نزد پروردگار من است، غیر او آن را در وقت معینش آشکار نمی‌کند [تحمل این حادثه عظیم و هولناک،] بر آسمان‌ها و زمین سنگین و دشوار است، جز به طور ناگهانی بر شما نمی‌آید. آن گونه از تو می‌پرسند که گویا تو از وقت وقوعش به شدت کنجکاوی کرده‌ای [و کاملاً از آن آگاهی]، بگو: دانش آن فقط نزد خداست، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند [که این دانش، مخصوص به خدا و فقط در اختیار اوست].
تف	
ادب	(قل) فعل أمر، و الفاعل أنت (إنما) كائفة و مكفوفة (علم) مبتدأ مرفوع و (ها) مثل الأخیر (عند) ظرف منصوب متعلق بمحذوف خبر المبتدأ (ربّ) مضاف إليه مجرور و علامة الجرّ الكسرة المقدّرة علی ما قبل الياء و (الياء) ضمیر مضاف إليه

[Commented p93]: کلمه " یجلیها " از " تجلیه " و به معنای کشف و اظهار است، و وقتی گفته می شود " جلاه فانجلی " معنایش این است که پرده از روی آن چیز برداشت و آن چیز هویدا گشت

[Commented p94]: " حفی " به معنای عالم و با خیر از چیزی است، و گویا این کلمه از ماده حفت فی السؤال: اصرار کردم در پرسش گرفته شده.

آیه	لا یجلیها لوقتها إلا هو ثقلت فی السماوات و الأرض
ت	اینکه فرمود: " ثقلت فی السماوات و الأرض " - و خدا داناتر است - این است که علم به قیامت در آسمانها و زمین سنگین است، و البته سنگینی علم به آن عین سنگینی وجود آن است ثقل قیامت منحصر در یک جهت و دو جهت نیست بلکه تمامی آنچه که راجع به آن است از قبیل ثبوت آن و علم به آن و صفات آن بر آسمانها و زمین و غیره همه ثقیل است، زیرا همین بس که ثبوت آن مستلزم فنا و نابودی آنها است، و در آنها یعنی در آسمانها و زمین چیزی که فنای خودش را تحمل کند وجود ندارد.
تف	
ادب	لا حرف نفی (یجلی) مضارع مرفوع و علامه الرفع الضمه المقدرة علی الیاء و (ها) ضمیر مفعول به (لوقت) جارّ و مجرور متعلق ب (یجلیها) و (ها) ضمیر مضاف إلیه (إلا) أداة حصر (هو) ضمیر منفصل مبنیّ فی محلّ رفع فاعل (ثقلت) فعل ماضٍ ... و (التاء) للتأنیث، و الفاعل هی (فی السماوات) جارّ و مجرور متعلق ب (ثقلت)، (الواو) عاطفة (الأرض) معطوف علی السماوات مجرور
آیه	لا تأتیکم إلا بعتة
ت	
تف	
ادب	(لا تأتی) مثل لا یجلی، و الفاعل هی و (کم) ضمیر مفعول به (إلا) مثل الأولى (بعتة) مصدر فی موضع الحال منصوب
آیه	یسئلونک کأنک حفی عنها
ت	و تقدیر آیه " یسئلونک عنها کأنک حفی بها " است و جمله " کأنک حفی " در وسط کلام

<p>و بین " یسألونک" و ظرف متعلق به آن قرار گرفته، و این خود اشاره می‌کند به اینکه معاصرین رسول خدا (ص) این سؤال را مکرر از وی کرده و اصرار ورزیده‌اند، و به همین جهت قرآن کریم تا اندازه‌ای سؤال و جواب را در عبارت تکرار کرده.</p>	
	تف
<p>(یسألونک) مثل الأولى (کأنّ) حرف مشبّه بالفعل - ناسخ - و (الكاف) ضمیر فی محلّ نصب اسم كأن (حقیّ) خبر مرفوع (عن) حرف جرّ و (ها) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق ب (حقیّ) فهو مشتقّ</p>	ادب
<p>قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ</p>	آیه
	ت
	تف
<p>(قل إنّما علمها عند الله) مثل الأولى (الواو) عاطفة (لكنّ) حرف مشبّه بالفعل للاستدراك - ناسخ - (أكثر) اسم لكنّ منصوب (الناس) مضاف إليه مجرور (لا) حرف نفی (يعلمون) مضارع مرفوع ... و الواو فاعل.</p>	ادب

آیه 188

آیه	قُلْ لَا أَفْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ
ت	بگو: من قدرت [جلب] سودی و [دفع] زبانی را از خود ندارم جز آنچه خدا خواهد،
تف	
ادب	(قل) مثل السابق (لا) حرف نفی (أملك) مضارع مرفوع، و الفاعل أنا (لنفس) جارّ و مجرور متعلّق بفعل أملك- أو بحال من (نفعاً)، و علامة الجرّ الكسرة المقدّرة على ما قبل الياء، و (الياء) ضمير مضاف إليه (نفعاً) مفعول به منصوب (الواو) عاطفة (لا) زائدة لتأكيد النفي (ضراً) معطوف على (نفعاً) منصوب (إلّا) حرف استثناء (ما) اسم موصول في محلّ نصب على الاستثناء المتصل أو المنقطع (شاء) فعل ماض (اللّه) لفظ الجلالة فاعل مرفوع
آیه	وَ لَوْ كُنْتُمْ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُمْ مِنَ الْخَيْرِ
ت	و [غیب هم نمی دانم] اگر غیب می دانستم، یقیناً برای خود از هر خیری فراوان و بسیار فراهم می کردم
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (لو) حرف شرط غیر جازم (كنت) فعل ماض ناقص- ناسخ- مبنیّ على السكون .. و (التاء) ضمير اسم كان (أعلم) مثل أملك (الغيب) مفعول به منصوب (اللام) واقعة في جواب لو (استكثرت) فعل ماض و فاعله (من الخير) جارّ و مجرور متعلّق ب

	(استکثرت)،
آیه	وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
ت	وهیچ گزند و آسیبی به من نمی‌رسید من فقط برای گروهی که ایمان می‌آورند، بیم دهنده و مزده رسانم
تف	
ادب	(الواو) عاطفه (ما) حرف نفی (مسنی) فعل ماضی .. و (نون) الوقایه و (باء) المتکلم مفعول به (السوء) فاعل مرفوع (إنّ) حرف نفی (أنا) ضمیر منفصل مبنیّ فی محلّ رفع مبتدأ (إلّا) أداة حصر (نذیر) خبر مرفوع (الواو) عاطفه (بشیر) معطوف علی نذیر مرفوع (لقوم) جارّ و مجرور متعلّق ببشیر (یؤمنون) مضارع مرفوع .. و الواو فاعل.

آیه 189

آیه	هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ
ت	او کسی است که شما را از یک تن آفرید،
تف	
ادب	(هو) ضمیر منفصل مبنیّ فی محلّ رفع مبتدأ (الذی) اسم موصول مبنیّ فی محلّ رفع خبر (خلق) فعل ماضی و (کم) ضمیر مفعول به، و الفاعل هو، ضمیر مستتر (من نفس) جارّ و مجرور متعلّق ب (خلقکم)، (واحدة) نعت لنفس مجرور

آیه	وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا
ت	و همسرش را از او پدید آورد تا در کنارش آرامش یابد
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (جعل) مثل خلق (من) حرف جرّ و (ها) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (جعل) بتضمينه معنى خلق (زوج) مفعول به منصوب و (ها) ضمير مضاف إليه (اللام) للتعليل (يسكن) مضارع منصوب بأن مضمرة بعد اللام، و الفاعل هو (إليها) مثل منها متعلّق ب (يسكن) بتضمينه معنى يأوى. و المصدر المؤول (أن يسكن) في محلّ جرّ باللام متعلّق ب (جعل).
آیه	فَلَمَّا تَعَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ
ت	پس هنگامی که مرد با زن آمیزش نمود، زن به حملی سبک حامله شد، پس با آن حمل سبک، زندگی را ادامه داد
تف	
ادب	(الفاء) عاطفة (لَمَّا) ظرف بمعنى حين متضمّن معنى الشرط في محلّ نصب متعلّق بالجواب حملت (تَعَشَّاهَا) فعل ماض مبنيّ على الفتح المقدّر على الألف، و الفاعل هو و (ها) ضمير مفعول به (حملت) فعل ماض .. و (التاء) تاء التأنيث، و الفاعل ضمير مستتر تقديره هي (حملا) مفعول مطلق منصوب، (خفيفا) نعت منصوب (الفاء) عاطفة (مرّت) مثل حملت (الباء) حرف جرّ و (الهاء) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (مرّت)،
آیه	فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا
ت	پس چون سنگین بار شد، زن و شوهر پروردگارش را خواندند که:
تف	

: [Commented [p95]

: [Commented [p96]

ادب	(الفاء) عاطفة (لما) مثل الأول (أثقلت) مثل حملت (دعوا) فعل ماضٍ ... و (الألف ضمير في محل رفع فاعل (الله) لفظ الجلالة مفعول به منصوب (رب) بدل من لفظ الجلالة أو نعت له منصوب و (هما) ضمير متصل في محل جر مضاف إليه
آیه	لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ
ت	اگر به ما فرزندی تندرست و سالم عطا کنی، مسلماً از سپاس گزاران خواهیم بود.
تف	
ادب	(اللام) موطئة للقسم (إن) حرف شرط جازم (آتیت) فعل ماضٍ مبنیّ علی السکون فی محلّ جزم فعل الشرط و (التاء) ضمیر فاعل و (نا) ضمیر مفعول به أوّل (صالحاً) مفعول به ثانٍ منصوب، (اللام) لام القسم (نکونن) مضارع مبنیّ علی الفتح فی محلّ رفع ... و النون نون التوكید، و اسمه ضمیر مستتر تقدیره نحن (من الشاکرین) جارّ و مجرور متعلّق بمحذوف خبر نکونن.

آیه 190

آیه	فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلْنَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا
ت	پس چون به آن دو فرزندی تندرست و سالم داد [غیر از خدا را در اعطای این نعمت مؤثر دانستند، از این جهت] برای خدا در کنار نعمتی که به آنان عطا کرده بود، شریکان و هم‌تایانی قرار دادند!!

<p>تف</p>	<p>پدر و مادر " جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا " در فرزنددار شدن خود برای خدا شریک قرار دادند، و جهتش این بود که علاقه و شفقت به آن فرزند ایشان را وادار کرد تا به هر سببی غیر خدا دست آویخته، و در برابر هر چیزی غیر خدا خاضع شوند، با اینکه با خدا شرط کرده بودند که از شاکرین او باشند، و نعمت او و ربوبیتش را کفران نکنند، لیکن عهد خود را شکستند، و شرط خود را نادیده گرفتند.</p> <p>در این قصه چند احتمال است، اول اینکه منظور بیان حال ابوبن از نوع بشر در موقع فرزنددار شدن و بیان هم، بیان عام نوعی باشد مؤید این معنایی که برای آیه کردیم ذیل خود آیه است که می‌فرماید: " فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ " چون اگر مقصود از " نفس " و " زوج آن " - که در صدر آیه بود - دو نفر معین از افراد انسان مثلا از قبیل آدم و حوا باشد حق کلام این بود که در ذیل آیه بفرماید: " فتعالی الله عما اشركا - و یا بفرماید: عن شرکهما پس بزرگتر است خدا از آن چیزی که آن دو برای خدا شریک گرفتند و یا بزرگتر است از شرکی که آن دو ورزیدند " (و چون به صیغه جمع آورد معلوم می‌شود آیه راجع به سرگذشت آدم و حوا نیست بلکه راجع به شرح حال نوع انسانی است).</p> <p>وجه دیگر اینکه ممکن هم هست آیه را مربوط به داستان شخصی آن دو گرفت و لیکن به این بیان که مقصود از اینکه فرمود: " برای خدا شرکاء گرفتند " این است که سرگرم تربیت فرزند خود شده و در باره او به تدبیر اسباب و عوامل پرداخته، و همین معنا ایشان را از خلوص در بعضی از توجهات که به پروردگار خود داشتند باز داشت.</p>
<p>ادب</p>	<p>(الفاء) عاطفة (لما آتاهما) مثل لما تغشأها (صالحا) مثل الأول (جعللا) فعل ماضٍ .. و (الألف) ضمير متصل مبنيّ في محلّ رفع فاعل (اللام) حرف جرّ و (الهاء) ضمير في محلّ جرّ متعلّق بمحذوف مفعول ثانٍ لفعل جعللا ... (شركاء) مفعول به منصوب، و منع من التنوين لأنّه ملحق بالمؤنث المنتهى بألف التأنيث الممدودة على وزن فعلاء (في) حرف جرّ (ما) اسم موصول مبنيّ في محلّ جرّ متعلّق بشركاء (آتاهما) مثل الأول.</p>

آیه	فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ
ت	پس خدا برتر و والاتر از آن است که برایش شریکان و همتایان قرار دهند.
تف	
ادب	(الفاء) استثنائیة (تعالی) فعل ماض مبنيّ على الفتح المقدّر على الألف (اللّه) لفظ الجلالة فاعل مرفوع (عن) حرف جرّ (ما) مثل الأول، و الجارّ متعلّق ب (تعالی)، (یشرکون) مضارع مرفوع و الواو فاعل.

آیه 191

آیه	أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ
ت	آیا موجوداتی را شریک او قرار می‌دهند که قدرت ندارند کمترین چیزی را بیافرینند و خودشان آفریده می‌شوند؟!
تف	منظور از شرک در اینجا بت پرستی است و منظور شرک به صنم و آلهه متخذه از جمادات است، چون می‌فرماید: این بت‌ها قدرت ندارند که خودشان را و پرستش کنندگان خود را یاری کنند، و دعا کردن و نکردن ایشان را نمی‌فهمند.
ادب	(الهمزة) للاستفهام التوبيخيّ (یشرکون) مضارع مرفوع .. و الواو فاعل (ما) اسم موصول مبنيّ في محلّ نصب مفعول به (لا) نافية (يخلق) مضارع مرفوع، و الفاعل ضمير مستتر تقديره هو و هو العائد (شيئاً) مفعول به منصوب (الواو) حالیه (هم) ضمير منفصل مبنيّ في محلّ رفع مبتدأ (يخلقون) مضارع مبنيّ للمجهول مرفوع .. و الواو نائب الفاعل.

آیه 192

وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا	آیه
و [این شریکانی که برای خدا قرار می‌دهند] نه می‌توانند پرستش کنندگان خود را یاری دهند،	ت
	تف
(الواو) عاطفة (لا) نافية (يستطيعون) مثل يشركون (اللام) حرف جرّ و (هم) ضمير في محلّ جرّ متعلّق بمحذوف حال من (نصراً) و هو مفعول به منصوب	ادب
وَلَا أَنفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ	آیه
و نه قدرت دارند خودشان را یاری کنند	ت
	تف
(و لا) مثل الأول (أنفس) مفعول به مقدّم منصوب و (هم) ضمير مضاف إليه (ينصرون) مثل يشركون.	ادب

آیه 193

آیه	وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ
ت	و اگر آن شریکان را به سوی هدایت بخوانید، از شما پیروی نمی کنند،
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (إن) حرف شرط جازم (تدعوا) مضارع مجزوم فعل الشرط و علامة الجزم حذف النون .. و الواو فاعل و (هم) ضمیر مفعول به (إلى الهدى) جارّ و مجرور متعلّق ب (تدعوهم)، و علامة الجرّ الكسرة المقدّرة على الألف (لا) نافية (يتبعوا) مضارع مجزوم جواب الشرط و علامة الجزم حذف النون ... و الواو فاعل و (كم) ضمیر مفعول به
آیه	سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ
ت	برای شما یکسان است که آنان را بخوانید یا خاموش باشید [در هر صورت چیزی از آنان نصیب شما نمی شود].
تف	
ادب	(سواء) خبر مقدّم مرفوع (على) حرف جرّ و (كم) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق بسواء (الهمزة) حرف مصدریّ للتسوية (دعوتهم) فعل ماض مبنيّ على السكون و (تم) ضمیر فاعل و (الواو) زائد حرف إشباع حركة الميم قبله و (هم) ضمیر مفعول به.

آیه 194

آیه	إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ
ت	یقیناً کسانی را که به جای خدا می‌پرستید بندگان و مملوکانی ناتوان چون شما هستند
تف	
ادب	(إِنَّ) حرف مشبه بالفعل - ناسخ - (الذین) اسم موصول مبنی فی محلّ نصب اسم إنّ (تدعون) مضارع مرفوع - و الواو فاعل (من دون) جار و مجرور متعلّق بحال من العائد المحذوف أی تدعونهم متمیزین عن الله (الله) لفظ الجلالة مضاف إليه مجرور (عباد) خبر إنّ مرفوع (أمثال) نعت لعباد مرفوع و (کم) ضمیر مضاف إليه
آیه	فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
ت	پس اگر راستگویید [که می‌تواند در زندگی شما مؤثر باشد] آنان را [در گرفتاری‌ها و نیازمندی‌های خود] بخوانید پس [هنگامی که بخوانید] باید شما را اجابت کنند [ولی خود می‌دانید که در هیچ موردی جواب شما را نمی‌دهند].
تف	دستور می‌دهد تا به منظور تحدی و واداشتن به اظهار عجز، ایشان را تحریک کند به اینکه از خدایان خود یاری بطلبند، تا بدین وسیله راه و روش خودش را از راه آنان جدا و متمایز سازد، و بفهماند که پروردگار او آن خدایی است که تمام علم و قدرت از او است و خدایان ایشان دارای هیچ علمی نیستند تا بوسیله آن راه به جایی ببرند
ادب	(الفاء) عاطفة لربط المسبب بالسبب، (ادعوا) فعل أمر مبنی علی حذف النون و الواو فاعل و (هم) ضمیر مفعول به (الفاء) عاطفة (اللام) لام الأمر (يستجيبوا) مضارع مجزوم ... و الواو فاعل (اللام) حرف جرّ و (کم) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق ب (يستجيبوا)، (إن) حرف شرط

جازم (کنتم) فعل ماضٍ مبنیّ علی السکون فی محلّ جزم فعل الشرط .. و (تم) ضمیر اسم
 کان (صادقین) خبر کان منصوب و علامة النصب الیاء.

آیه 195

آیه	أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا		
ت	آیا آنها پاهایی دارند که با آن راه روند،		
تف			
ادب	(الهمزة) للاستفهام الإنكاريّ (اللام) حرف جرّ و (هم) ضمير في محلّ جرّ متعلّق بمحذوف خبر مقدّم (أرجل) مبتدأ مرفوع (يمشون) مضارع مرفوع و علامة الرفع ثبوت النون ... و الواو ضمير متصل في محلّ رفع فاعل (الباء) حرف جرّ و (ها) ضمير في محلّ جرّ متعلّق ب (يمشون).		
آیه	أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبِطِشُونَ بِهَا		
ت	یا دست‌هایی دارند که با آن بگیرند،		
تف			
ادب	(أم) هي المنقطعة، و تفيد الإضراب (لهم أيدٍ يبطشون بها) مثل لهم أرجل يمشون بها، و علامة الرفع في أيدٍ الضمّة المقدّرة علی الباء المحذوفة للتّنوين فهو اسم منقوص		
آیه	أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُنْصِرُونَ بِهَا		

: [Commented [p98]

: [Commented [p99]

ت	یا چشم‌هایی دارند که با آن بینند.
تف	
ادب	(أَمْ لَمْ يَسْمَعُونَ بِهَا) مثل أَمْ لَمْ أَيْدِ ... و (أَمْ) فِي الْمَوَاضِعِ الثَّلَاثَةِ بِمَعْنَى بَلْ وَ الْهَمْزَةُ لِلْإِضْرَابِ الْإِنْتِقَالِيِّ.
آیه	أَمْ لَّهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا
ت	یا گوش‌هایی دارند که با آن بشنوند؟!
تف	
ادب	
آیه	قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ
ت	بگو: شریکان خود را [به کمک خویش] بخوانید، سپس [بر ضدّ من هر توطئه و] نیرنگی [دارید] به کار گیرید و [برای نابودی من لحظه‌ای مرا] مهلت ندهید [تا برای شما ثابت شود که هیچ کاری در هیچ زمینه‌ای از غیر خدا بر نمی‌آید].
تف	
ادب	(قل) فعل أمر، و الفاعل ضمیر مستتر تقدیره أنت (ادعوا) مثل المتقدّم «1»، (شركاء) مفعول به منصوب و (کم) ضمیر مضاف إليه (ثمّ) حرف عطف (کیدوا) مثل ادعوا «2»، و (النون) للوقایة و (الباء) ضمیر مفعول به (الفاء) حرف عطف (لا) ناهیه جازمه (تنظروا) مضارع مجزوم و علامة الجزم حذف النون ... و الواو فاعل و (النون) للوقایة و (الباء) المحذوفة ضمیر مفعول به.

صفحه 176

از 196 تا 206

آیه 196

آیه	إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ
ت	یقیناً سرپرست و یار من خدایی است که قرآن را نازل کرده
تف	
ادب	(إِنَّ) حرف مشبّه بالفعل (ولیی) اسم إنّ منصوب و علامة النصب الفتحة المقدّرة علی ما قبل الیاء، و (الیاء) ضمیر مضاف إلیه (اللّه) لفظ الجلالة خبر إنّ مرفوع (الذی) اسم موصول مبنیّ فی محلّ رفع نعت للفظ الجلالة (نزل) فعل ماض، و الفاعل هو (الکتاب) مفعول به منصوب
آیه	وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ
ت	و او همواره شایستگان را سرپرستی و یاری می‌کند.
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (هو) ضمیر منفصل مبتدأ (یتولّی) مضارع مرفوع و علامة الرفع الضمة المقدّرة علی الألف، و الفاعل هو (الصالحین) مفعول به منصوب، و علامة النصب الیاء.

آیه 197

آیه	وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ
ت	و کسانی را که به جای خدا می خوانید،
تف	
ادب	(الواو) عاطفه (الذین) اسم موصول مبنیّ فی محلّ رفع مبتدأ (تدعون من دونه) مرّ إعراب نظیرها «194»
آیه	لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَ لَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ
ت	نه می توانند شما را یاری دهند و نه خود را یاری رسانند
تف	
ادب	(لا) حرف ناف (يستطيعون) مضارع مرفوع ... و الواو فاعل (نصر) مفعول به منصوب و (کم) ضمیر مضاف إليه (الواو) عاطفه (لا أنفسهم ينصرون) مثل لا يستطيعون نصرکم، و المفعول مقدم.

آیه 198

آیه	وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا

ت	و اگر آنان را به سوی هدایت دعوت کنید، نمی‌شنوند
تف	
ادب	(الواو) عاطفه (إن) حرف شرط جازم (تدعو) مضارع مجزوم و علامة الجزم حذف النون ... و الواو فاعل و (هم) ضمیر مفعول به (إلى الهدى) جارّ و مجرور متعلّق ب (تدعوهم)، و علامة الجرّ الكسرة المقدّرة على الألف، (لا) نافية (يسمعوا) مضارع مجزوم جواب الشرط و علامة الجزم حذف النون ... و الواو فاعل
آیه	وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ
ت	و آنان را می‌بینی که به سوی تو می‌نگرند در حالی که نمی‌بینند
تف	
ادب	(الواو) عاطفه (ترى) مضارع مرفوع و علامة الرفع الضمّة المقدّرة على الألف، و الفاعل ضمیر مستتر تقدیره أنت و (هم) مثل السابق (ينظرون) مثل يستطيعون 197»، (إلى) حرف جرّ و (الكاف) ضمیر مبنیّ فی محلّ جرّ متعلّق ب (ينظرون)، (الواو) حالیه (هم) ضمیر منفصل مبتدأ (لا يبصرون) مثل لا يستطيعون

آیه 199

آیه	خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ
ت	عفو و گذشت را پیشه کن، و به کار پسندیده فرمان ده،

	تف
(خذ) فعل أمر، و الفاعل أنت (العفو) مفعول به منصوب (الواو) عاطفة (أؤمر) مثل خذ (بالعرف) جارّ و مجرور متعلّق ب (اومر)..	ادب
وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ	آیه
و از نادانان روی بگردان.	ت
	تف
(الواو) عاطفة (أعرض عن الجاهلين) مثل اوامر بالعرف، و الجارّ و المجرور متعلّق ب (أعرض) و علامة الجرّ الياء	ادب

آیه 200

وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نِزْغٌ	آیه
و اگر [وسوسه‌ای از سوی] شیطان، تو را [به خشم بر مردم و ترکِ مهربانی و ملاطفت] تحریک کند،	ت
	تف
(الواو) عاطفة (إن) حرف شرط جازم (ما) حرف زائد (ينزغن) مضارع مبنيّ على الفتح في محلّ جزم فعل الشرط .. و (النون) للتوكيد و (الكاف) ضمير مفعول به (من الشيطان) جارّ و	ادب

[Commented p100]

	مجرور متعلق ب (بِنَزْعِنَكَ)»، (نزع) فاعل مرفوع (نزع)، مصدر سماعی
آیه	فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
ت	به خدا پناه جوی زیرا خدا شنوا و داناست
تف	
ادب	(الفاء) رابطة لجواب الشرط (استعد بالله) مثل اوامر بالعرف، و الجار متعلق ب (استعد)، (إن) حرف مشبه بالفعل - ناسخ - و (الهاء) ضمير في محل نصب اسم إن (سميع) خبر إن مرفوع (عليم) خبر ثان مرفوع.

آیه 201

آیه	إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا	
ت	مسلماً کسانی که [نسبت به گناهان، معاصی و آلودگی‌های ظاهری و باطنی] تقوا ورزیده‌اند، هرگاه وسوسه‌هایی از سوی شیطان به آنان رسد [خدا و قیامت را] یاد کنند،	
تف	" طائف از شیطان " آن شیطانی است که پیرامون قلب آدمی طواف می‌کند تا رخنه‌ای پیدا کرده وسوسه خود را وارد قلب کند یا آن وسوسه‌ای است که در حول قلب می‌چرخد تا راهی به قلب باز کرده وارد شود.	
ادب	(إن) مثل السابق (الذین) موصول مبنی فی محلّ نصب اسم إن (اتقوا) فعل ماض مبنی علی الضمّ المقدر علی الألف المحذوفة لالتقاء الساکنین ... و الواو فاعل (إذا) ظرف للمستقبل	

[Commented [p101]

متضمّن معنی الشرط فی محلّ نصب متعلّق بالجواب تذکّروا أو بضمونه أى تبصّروا بعد التذکر (مس) فعل ماض و (هم) ضمیر مفعول به (طائف) فاعل مرفوع (من الشیطان) جارّ و مجرور متعلّق بنعت لطائف (تذکّروا) مثل (اتّقوا).	
(طائف)، اسم فاعل من طاف الثلاثی	
آیه	فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ
ت	پس بی درنگ بینا شوند [و از دام و سوسه‌هایش نجات یابند].
تف	
ادب	(الفاء) عاطفة (إذا) فجائیة (هم) ضمیر منفصل مبتدأ فی محلّ رفع (مبصرون) خبر المبتدأ مرفوع، و علامة الرفع الواو

آیه 202

آیه	وَ إِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوْنَهُمْ فِي الْغَيِّ
ت	و برادران بی تقوایان [که شیاطین هستند] همواره آنان را به عمق گمراهی می‌کشانند
تف	مثل اینکه این جمله حالیه است، و منظور از " برادران ایشان" برادران مشرکین است که همان شیطانهایند
ادب	(الواو) عاطفة (إخوان) مبتدأ مرفوع و (هم) ضمیر مضاف إليه «2»، (یمدّون) مضارع مرفوع ... و الواو فاعل، «(هم) ضمیر مفعول به

آیه	ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ
ت	سپس [در به گمراهی کشیدنشان] کوتاهی نمی‌ورزند
تف	يقصرون" به معنای کوتاه آمدن و اطاعت نهی است. ... اینان گرفتار برادران جنی خود هستند که همواره ایشان را به سوی کژی و گمراهی می‌کشاند و در این راه کمک‌شان می‌کنند،
ادب	(فی الغیّ) جارّ و مجرور متعلّق ب (یمدّون) «، (ثمّ) حرف عطف (لا) نافیة (يقصرون) مضارع مثل یمدّون.

آیه 203

آیه	وَ إِذَا لَمْ تَأْتِيَهُمْ بآيَةٌ
ت	و هرگاه برای مخالفان [به سبب تأخیر وحی] آیه‌ای نیاورد
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (إذا) ظرف للمستقبل متضمّن معنى الشرط متعلّق ب (قالوا)، (لم) حرف للنفي و الجزم و القلب (تأت) مضارع مجزوم و علامة الجزم حذف حرف العلة و (هم) ضمير مفعول به، و الفاعل ضمير مستتر تقديره أنت (بآية) جارّ و مجرور متعلّق ب (تأت)،
آیه	قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا
ت	[بر پایه گمان پوچ و باطلشان که قرآن را از پیش خود می‌آوری] می‌گویند: چرا آیه‌ای از

[Commented [p102]: "اجتباء" از باب افتعال از "جبايه" و به معنای جمع آوری کردن است، و اینکه گفتند: "چرا جمع آوری نکردی آن را" کلامی است از ایشان که به منظور تهکم و سخریه گفته‌اند

	نزد خود انتخاب نکردی [تا برای ما بیاوری]؟
تف	اگر آیه‌ای برایشان نبری و یا دیر کنی می‌گویند چرا نرفتی از این حرفهایی که اسمش را آیه گذاشته‌ای از این طرف و آن طرف جمع آوری کنی و برای ما بیاوری؟
ادب	(قالوا) مثل اتَّقُوا (لو لا) حرف تحضیض بمعنی هَلَّا (اجتبیبت) فعل ماض مبنیّ علی السکون و (التاء) فاعل و (ها) ضمیر مفعول به
آیه	قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي
ت	بگو: من فقط از آنچه که از سوی پروردگارم به من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم.
تف	
ادب	(قل) فعل أمر، و الفاعل أنت (إنما) كَافَّةٌ و مكفوفة (أتبع) مضارع مرفوع، و الفاعل ضمیر مستتر تقدیره أنا (ما) اسم موصول مبنیّ فی محلّ نصب مفعول به (یوحی) مضارع مبنیّ للمجهول مرفوع و علامة الرفع الضمة المقدّرة علی الألف، و نائب الفاعل هو، و هو العائد، (إلی) حرف جرّ و (الیاء) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق ب (یوحی)، (من ربّ) جارّ و مجرور متعلّق بحال من النائب الفاعل، و علامة الجرّ الكسرة المقدّرة علی ما قبل الیاء و (الیاء) ضمیر مضاف إلیه
آیه	هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
ت	این قرآن دلایلی روشن از سوی پروردگار شماس و برای گروهی که ایمان می‌آورند، سراسر هدایت و رحمت است.
تف	
ادب	(ها) حرف تنبیه (ذا) اسم إشارة مبنیّ فی محلّ رفع مبتدأ (بصائر) خبر مرفوع (من ربّ) جارّ و مجرور متعلّق بنعت ل (بصائر) و (کم) مضاف إلیه (الواو) عاطفة فی الموضعین (هدی، رحمة)

لفظان معطوفان علی بصائر مرفوعان، و علامة الرفع فی هدی الضمّة المقدّرة علی الألف (لقوم) جارّ و مجرور متعلّق برحمة (یؤمنون) مثل یمدّون.

آیه 204

آیه	وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ
ت	و هنگامی که قرآن خوانده شود،
تف	
ادب	(الواو) استثنایه (إذا) مثل السابق «201 203» متعلّق بمضمون الجواب (قرئ) فعل ماض مبنيّ للمجهول (القرآن) نائب الفاعل مرفوع
آیه	فَاسْتَمِعُوا لَهُ
ت	به آن گوش فرا دهید
تف	
ادب	(الفاء) رابطة لجواب الشرط (استمعوا) فعل أمر مبنيّ على حذف النون و الواو فاعل
آیه	وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
ت	و سکوت کنید تا مشمول رحمت شوید.
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (أنصتوا) مثل استمعوا (لعلّ) حرف ترجّ و نصب - ناسخ - و (کم) ضمير في

[Commented p103]

" انصات " سکوت توأم با استماع است

محلّ نصب اسم لعلّ (ترحمون) مضارع مبنیّ للمجهول مرفوع .. و الواو نائب الفاعل.

آیه 205

آیه	وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ	
ت	و پروردگارت را در دل خویش به حال زاری و ترس و به گفتاری آرام نه بلند	
تف	ذکر و یاد پروردگار را بدو قسم تقسیم کرده، یکی توی دل و یکی به زبان و آهسته، آن گاه هر دو قسم را مورد امر قرار داده، و اما ذکر به صدای بلند را مورد امر قرار نداده بلکه از آن اعراض کرده، و این نه به خاطر ذکر نبودن آن است، بلکه به خاطر این است که چنین ذکر گفتنی با ادب عبودیت منافات دارد. به دو وصف تضرع و خیفه، این است که آدمی در ذکر گفتنش حالت آن شخصی را داشته باشد که چیزی را هم دوست دارد و به این خاطر نزدیکش می‌رود و هم از آن می‌ترسد و از ترس آن به عقب برگشته و دور می‌شود	
ادب	(الواو) عاطفة (اذکر) فعل أمر، و الفاعل أنت (ربّ) مفعول به منصوب و (الکاف) ضمیر مضاف إليه (فی نفس) جارّ و مجرور متعلّق بمحذوف حال من ضمیر الخطاب فی ربّک و (الکاف) مثل الأوّل (تضرّعاً) مفعول لأجله منصوب ، (الواو) عاطفة (خيفة) معطوفة علی (تضرّعاً) منصوب (الواو) عاطفة (دون) ظرف منصوب متعلّق بحال معطوفة علی الحال الأوّل - فی نفسک - (الجهر) مضاف إليه مجرور (من القول) جارّ و مجرور متعلّق بحال من الجهر - أي دون الجهر کائنا من القول -	

[Commented p104]: " خیفه " یک نوع مخصوصی از ترسیدن را گویند، و منظور از آن، آن نوعی است که با ساحت مقدس باری تعالی مناسب است، در معنای " خیفه " پرهیز و ترس و میل بدور شدن از آن شخص نهفته است

	(خَيْفَةٌ)، مصدر سماعي
آیه	بِالْغُدُوِّ وَالْأَصَالِ
ت	در صبحگاهان و شامگاهان یاد کن
تف	
ادب	(بالغدو) جارّ و مجرور متعلّق ب (اذکر)، (الواو) عاطفه (الأصال) معطوفة بالواو علی الغدوّ مجرور (الغدوّ)، جمع غدوة بضمّ الغین و سکون الدال - من طلوع الفجر إلى طلوع الشمس - (الأصال)، جمع أصیل و هو من العصر إلى المغرب، وزنه فعیل
آیه	وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ
ت	و از غافلان مباش.
تف	
ادب	(الواو) عاطفه (لا) ناهیه جازمه (تکن) مضارع ناقص - ناسخ - مجزوم، و اسمه ضمیر مستتر تقدیره أنت (من الغافلين) جارّ و مجرور متعلّق بمحذوف خبر تکن، و علامه الجرّ الياء.

آیه 206

آیه	إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ
ت	یقیناً مقربان و نزدیکان خدا هیچ‌گاه از عبادت و بندگی اش تکبر نمی‌ورزند،

تف	و از آیه ظاهر می‌شود که قرب به خدا تنها به وسیله یاد و ذکر او حاصل می‌شود، و به وسیله ذکر است که حجاب‌های حائل میان او و بنده‌اش بر طرف می‌گردد، و اگر ذکر در کار نباشد جمیع موجودات نسبت به نزدیکی به او و دوری از او یکسان می‌بودند و از این نظر هیچ اختلافی میان موجودات نمی‌بود که یکی به او نزدیکتر و یکی دورتر باشد.
ادب	(إِنَّ الَّذِينَ) مرّ إعرابها «201»، (عند) ظرف منصوب متعلّق بمحذوف صلة الموصول (ربّ) مضاف إليه مجرور و (الكاف) ضمیر مضاف إليه فی محلّ جرّ (لا) حرف نفی (یستکبرون) مضارع مرفوع و علامة الرفع ثبوت النون .. و الواو فاعل (عن عبادة) جارّ و مجرور متعلّق ب (یستکبرون)، و (الهاء) ضمیر مضاف إليه
آیه	وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ
ت	وهمواره او را تسبیح می‌گویند، و پیوسته برای او سجده می‌کنند
تف	
ادب	(الواو) عاطفة (یسبّحون) مثل یتکبرون و (الهاء) ضمیر مفعول به (الواو) عاطفة (اللام) حرف جرّ و (الهاء) ضمیر فی محلّ جرّ متعلّق ب (یسجدون) و هو مثل یتکبرون.